

آزادی، هرج و مرج، زورمداری

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدید آور: آزادی، هرج و مرج، زورمداری/[تهیه و تنظیم] بنیاد نشر آثار و

اندیشه‌های آیت‌الله شهید دکتر بهشتی.

مشخصات نشر: تهران: روزنه، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۱۶۶ص.

شابک: ۵-۳۵۴-۳۳۴-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: محمد حسینی بهشتی، حبیب‌الله پیمان، مهدی فتاپور، نورالدین کیانوری.

یادداشت: کتاب حاضر در سال ۱۳۸۱ توسط انتشارات بقعه چاپ و منتشر شده

است.

یادداشت: نمایه

موضوع: آزادی -- مناظره‌ها

موضوع: آنارشیسم -- مناظره‌ها

موضوع: ایران -- اوضاع اجتماعی -- ۱۳۵۸ - ۱۳۶۰

شناسه افزوده: بهشتی، سید محمد، ۱۳۰۷ - ۱۳۶۰.

شناسه افزوده: Bihishti Muhammad,

شناسه افزوده: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های آیت‌الله شهید دکتر بهشتی

رده بندی کنگره: ۴آ/۵۸۵JC ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۴۴/۳۲۳

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۵۸۸۸۰

مقدمه

هر حرکت اجتماعی که به منظور اصلاح جامعه شکل گیرد دو هدف عمده را دنبال می‌کند: نخست، رفع موانع و تخریب ساختارهای نابهنجار؛ و دوم، ایجاد زیربناها و ساختارهای جدید. آن تخریب و این ایجاد بر مبنای ملاکها و معیارهایی صورت می‌پذیرد که بر اساس آنها حرکت از وضع موجود به وضع مطلوب شکل می‌گیرد. انقلاب اسلامی ایران نیز، که پس از به بن بست کشاندن حرکت‌های اصلاح طلبانه توسط پهلوی‌ها با هدف رفع موانع اصلاح و برپایی جامعه‌ای که زمینه‌ساز رشد و تعالی انسانها باشد صورت گرفت، دو هدف اساسی داشت: یکی محو پایه‌های ظلم، ستم، بی‌عدالتی، اختناق و سرکوب؛ و دیگری تصحیح و تشکیل نهادها و ساختارهای جامعه‌ای متفاوت. از همین رو، پاسداری از آزادیهای فردی و اجتماعی در برابر توسعه‌طلبی گروههای فشار و سلطه‌طلبی حکومت، از جمله مهمترین دغدغه‌های فکری و عملی رهبران و فعالان انقلاب بود.

از دیگر سو، انقلاب اسلامی، مانند هر نهضت اصلاح طلبانه دیگری، با توطئه‌ها و دسیسه‌های داخلی و خارجی که یا در جهت ویرانی نظام نوپای جمهوری اسلامی و یا در جهت کسب و بسط منافع گروهی یا فردی قدرت‌طلبان و سیطره‌جویان صورت می‌پذیرفت، مواجه بود. نخستین سالهای تاریخ ایران پس از انقلاب پر است از مشکلات کوچک و بزرگی که هر روز در گوشه و کنار این سرزمین پهناور بروز می‌کرد.

در چنین شرایط فکری و اجتماعی بود که طی سالهای ۱۳۵۷-۶۰ بحث «آزادی، هرج و مرج و زورمداری» از عمده‌ترین مسایل روز شد. شایان توجه اینکه با توجه به کثرت سازمانها، احزاب و گروههای سیاسی بزرگ و کوچک در کشوری که تازه از اختناق رسته و جامعه‌ای که تازه طعم آزادی را چشیده بود، در بسیاری از موارد ابراز عقاید

سیاسی را به مرز شایعه‌پراکنی، تشویش اذهان و نشر اکاذیب می‌کشاید و جوّ سیاسی را گاه به حدّی آلوده و ملتهب و پرتشنج می‌ساخت که امکان بازشناخت واقعیت از توهم، غوغاگری از انتقاد، و حق از باطل را از شهروندانی که در نخستین تجربه زندگی آزادانه قرار داشتند، سلب می‌کرد. چنین بود که انجام جلسات مناظره که در آن احزاب گوناگون رو در روی یکدیگر و با صراحت و شفافیت به توضیح مواضع خود پردازند ضرورت پیدا کرد. هنگامی که «سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی» تصمیم گرفت در این زمینه نقش بایسته خود را ایفا کند، آیت‌الله دکتر بهشتی که هم از رهبران انقلاب و طراحان نظام و هم دبیر کل حزب جمهوری اسلامی بود، با وجود مشغله‌های روزمره فراوان، دعوت را پذیرا شد.

سابقه شرکت دکتر بهشتی در این گونه جلسات اّمّا، به سالها پیش از وقوع انقلاب اسلامی بازمی‌گشت. دانشجویان ایرانی دهه ۱۳۴۰ش که در اروپا مشغول تحصیل بودند بخوبی به یاد می‌آوردند که وی به تأثیر و اهمیت جلسات گفتگوی صادقانه و شفاف باوری ژرف داشت و در جلسات متعدد، چه با اندیشمندان ادیان و مکاتب فکری دیگر و چه با فعالان و رهبران گروه‌های سیاسی ایرانی مقیم اروپا، شرکت می‌کرد. آنچه در تمامی این مناظره‌ها و گفتگوها، و از جمله در جلسات مناظره‌ای که متن آنها را در این کتاب خواهید خواند، جلب توجه می‌کند، انصاف و متانت در گفتگو، در عین صلابت و شفافیت در تبیین دیدگاهها و مواضع از سوی دکتر بهشتی است. همان گونه که در ابتدای جلسه اول آمده است، گروه‌های سیاسی که حیات خود را در گرو غوغاسالاری و جنجال‌آفرینی می‌دیدند از شرکت در این مناظره‌ها سر باز زدند. فاجعه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی که تنها چهار ماه پس از پخش این مناظره‌ها رخ داد، روشنگر این واقعیت است که غوغاسالاران وجود فردی مانند دکتر بهشتی را که با تکیه بر تواناییهای شگرف خود در مدیریت حرکت‌های اجتماعی، اندیشه نظام‌مند، ایمان ژرف به توانایی دین در اداره جامعه و عشق به خدمت به مردم ستم‌دیده

این مرز و بوم، در جهت تحقق آرمانهای بزرگ و آرزوهای دیرینه آنان تلاش می‌کرد، برنتافتند و پس از شکست امواج پیاپی تهمت و افترا، حذف او را تنها راه نجات خود یافتند.

انگیزه بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های آیت‌الله شهید دکتر بهشتی از انتشار متن گفتگوهای این جلسات مناظره، افزون بر آشنا ساختن نسل جدید جامعه ایران با افکار و اندیشه‌های دکتر بهشتی، پرتوافکنی بر بخشهای فراموش شده‌ای از تاریخ نهضت مردم ایران است. شایان ذکر است که تعداد جلسات مذکور پنج جلسه بوده است، اما در این کتاب فقط دو جلسه آمده است. این بنیاد پس از دو سال تلاش پیگیر از طرق گوناگون جهت به دست آوردن نوارهای جلسات باقیمانده از آرشیو سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، همچنان ناکام ماند. متأسفانه سازمان مذکور با بی‌مهری آشکار و توسل به بهانه‌های واهی از این کار سر باز زد. نوارهای این جلسات توسط یکی از دوستان که در آن سالها از دانشجویان علاقه‌مند به این گونه مباحث بوده‌اند و بخشی از آن بحثها را از تلویزیون ضبط کرده‌اند در اختیار بنیاد قرار گرفت، که لازم است کمال سپاسگزاری خود را از این اقدام شایسته ابراز داریم.

لازم به یادآوری است دکتر بهشتی بنابر رویه خود برای شرکت در این گونه جلسات، از قبل، رئوس مطالب بحث خود را مکتوب و در حین جلسه نیز سؤالات و یا انتقادات مطروحه درباره بحث خود و همچنین انتقاداتش بر مباحث مقابل را نیز یادداشت می‌نمودند. تا در خلال همان جلسه و یا در جلسه بعد به آن موارد پردازند. جالب آنکه ایشان برای پاسخگویی به مباحث مطرح شده در این میز گرد، بسیاری اسناد و مدارک مختلف را جمع‌آوری و دسته‌بندی کرده بودند، تا ضمن ارائه بحث مورد نظر، اسناد گفتار خویش را نیز عرضه نمایند. بحمدالله بیشتر آن یادداشت‌ها در اختیار بنیاد است که به عنوان نمونه چند گراور از آنها را به ضمیمه همین کتاب ملاحظه خواهید نمود. انتشار کامل آن یادداشت‌ها پس از آماده‌سازی و تدوین نهائی، عرضه خواهد شد.

در مورد ویرایش این مجموعه لازم است چند نکته را خاطر نشان کنیم. به دلیل حفظ امانت و همچنین حساسیت مباحث مطرح شده، حتی المقدور سعی شده تا سخنان افراد حاضر در جلسات، به همان نحو که ادا شده آورده شود. به همین دلیل، برخی از کلمات و تعابیر ممکن است به صورتهای مختلفی تحریر شده باشد. سرّ این اختلاف در واقع چیزی نیست جز نحوه ادا و ایراد آن اصطلاح یا تعبیر به صور گوناگون از سوی گوینده. همین است که خواننده در این اثر با ضبط «سوسیالیسم» و «سوسیالیزم»، هر دو، مواجه می‌شود؛ و چنین برخی دیگر از کلمات. همچنین تعابیری مثل «برعلیه» و امثال آن، بدون ویرایش آمده‌اند. گویندگان گاه وجوه اسمی یا وصفی را به جای یکدیگر به کار برده‌اند (مثلاً «کمونیست» به جای «کمونیسم» (که این موارد نیز دست‌نخورده باقی ماند. موارد دیگری نیز هست که در متن کتاب مشاهده خواهید فرمود. بی‌شک اگر قرار بود خود گویندگان (که اینک چند تن از آنان در میان نیستند) ویرایش سخنان خود را بر عهده بگیرند، این موارد از سوی آنان تصحیح می‌شد. اما ما به خود اجازه نداده‌ایم از سوی آنان نیابت انجام این کار را عهده‌دار شویم. با این همه، کوشیده‌ایم با استفاده از علائم سجاوندی و کاربرد حروف ایتالیک و نشان دادن جملات معترضه، که در خطابه‌های شفاهی فراوان پیش می‌آیند، متن مکتوب حاضر را هر چه بیشتر به کلام ملفوظ گویندگان نزدیک کنیم. در هیچ‌جا در سخنان گویندگان تصرف نکرده‌ایم. اگر هم برای روشن شدن مراد گوینده، مجبور به اضافه کلمه‌ای شده‌ایم، آن را میان علامت [] آورده‌ایم. بیشترین توجه ما معطوف بوده است به برگرداندن جملات شفاهی به الگوهای جملات کتبی.

همچنین بر خود لازم می‌دانیم که از ویراستار محترم، جناب آقای عبدالرحیم مرودشتی که تقریر و تنظیم این گفتگوها را عهده‌دار بوده‌اند سپاسگزاری کنیم. امید آنکه در آینده نه چندان دور نوار جلسات باقیمانده نیز تهیه شود و نسبت به انتشار کامل آنها اقدام گردد.

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

جلسه اول (۱)

میز گرد تلویزیونی «آزادی، هرج و مرج و زورمداری»، با حضور دکتر محمد حسینی بهشتی، دکتر حبیب‌الله پیمان، مهدی فتاپور، دکتر نورالدین کیانوری.

مجری: بسم الله الرحمن الرحيم. سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران پس از استقرار مدیریت جدید توفیق یافته که برنامه‌هایی تهیه کنند در جهت روشنگری مسایل سیاسی و آشنا کردن ملت قهرمان ایران با مسایل مبتلابه جامعه، که می‌تواند در جریان جنگ تحمیلی تا حد زیادی فشار بار پشت جبهه را کاهش دهد و از تشنجی که گاه گاه برای انحراف افکار جامعه آفریده می‌شود، جلوگیری کند.

درباره این برنامه، که به صورت بحث آزاد به حضور بینندگان عزیز عرضه می‌شود، انگیزه‌های سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، در درجه اول، روشن کردن بعضی مبهمات درباره مسایل ایدئولوژیک، مسایل سیاسی، و مسایل اقتصادی در جامعه انقلابی ایران امروز است. این برنامه‌ها می‌کوشد تا در جهت تحقق بخشیدن هر چه بیشتر به اصول اسلامی و آشنایی افکار با اصول اسلام گام بردارد. با شنیدن و دانستن نقطه نظرهای مکاتب مختلف در این راه، سعی داریم هرچه بهتر در سالم‌سازی جامعه

قدم برداریم و با گروههایی که بامسائل برخورد صادقانه دارند، برخورد کنیم. به مصداق آیه: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ، فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»، سعی داریم که به بهترین نحو و صادقانه، تمام نقطه نظرهای گروههای مختلفی را که در کارشان صداقت و امانت دارند، به حضور بینندگان عزیز عرضه داریم.

در جلسات مقدماتی که تشکیل شد، برای دانستن نقطه نظرات گروهها و احزاب مختلف، تقریباً تمامی آنها شرکت کردند؛ ولی موقعی که کار ضبط این برنامهها آغاز شد، متأسفانه خیلی از آنها نیامدند و شرکت نکردند. البته سازمان رادیو و تلویزیون موظف بود تمام سازمانهای سیاسی را که علیه دولت جمهوری اسلامی ایران اعلام مبارزه مسلحانه نکرده‌اند در این بحثها شرکت بدهد. ولی اکثر آنها خودشان، به رغم شرکت در بحثهای مقدماتی، در ضبط برنامه شرکت نکردند. برخی از این سازمانها عبارت‌اند از: سازمان مجاهدین خلق، جبهه ملی، دفتر هماهنگی [همکاریهای] مردم با آقای رئیس جمهور، جاما، نهضت آزادی، و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی. البته درباره سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی باید تذکر بدهم که آنها علاقه داشتند در این بحثها شرکت کنند، منتها صحبتشان این بود که باید سازمانهای جبهه ملی، نهضت آزادی و گروههایی که با آنان اختلاف نظر دارند نیز حتماً شرکت بکنند تا آنها هم شرکت داشته باشند. اما چون آن سازمانها نبودند، در نتیجه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم شرکت نکرد.

به هر حال، این برنامه، که به صورت بحث آزاد ارائه می‌شود، آماده است و دیگر، گروهها و احزاب مختلف بهانه‌ای ندارند که بگویند در مملکت اختناق است و کسی نمی‌گذارد ما حرفهایمان را بزنیم. حتی سازمانی بود که نامه سرگشاده‌ای خدمت امام نوشته و تذکر داده بود که نمی‌گذارند ما به تلویزیون بیاییم و مسأله چماق‌داری را مطرح کنیم. اصولاً تیتراژ برنامه امروز ما همین مسأله است، منتها با عنوان آزادی، هرج و مرج و زورمداری. یعنی، تمام مسائلی که آنها علاقه دارند مطرح کنند، عیناً در همین

برنامه مطرح خواهد شد. و امیدوارم که پخش این برنامه، دیگر بهانه‌ای برای آن گروه‌ها نگذارد تا مطرح بکنند که نمی‌گذارند ما حرفه‌ایمان را در تلویزیون بیان کنیم. البته، این بحث ممکن است در این برنامه به اتمام نرسد، ولی اشکالی ندارد، چون این برنامه می‌تواند به صورت سریال ادامه پیدا کند و گروه‌ها بیایند و آن را ادامه بدهند تا به نتیجه‌ای برسیم.

سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران با اینکه خودش درباره مسائل موضع‌گیری دارد، ولی در بحثی که در اینجا درمی‌گیرد کاملاً بی‌طرف است و به هیچ‌وجه از هیچ حزب و گروهی طرفداری نمی‌کند.

موضوع بحث امروز ما «آزادی، هرج و مرج و زورمداری» است. کسانی را که در این بحث شرکت دارند، به ترتیب خدمتتان معرفی می‌کنم: آقای حبیب‌الله پیمان، از جنبش مسلمانان مبارز؛ آقای سیدمحمد حسینی بهشتی، از حزب جمهوری اسلامی؛ آقای نورالدین کیانوری، از حزب توده؛ آقای مهدی فتاپور، از سازمان فدائیان خلق. فرصتی که برای صحبت به آقایان داده می‌شود مساوی است. ابتدا از آقای بهشتی شروع می‌کنم. از ایشان خواهش می‌کنم نقطه نظرهای خودشان را درباره آزادی بفرمایند، و اصولاً بفرمایند که این بحث آزاد چگونه می‌تواند راهی برای آشنایی با مفهوم آزادی به ما عرضه کند.

سیدمحمد حسینی بهشتی: بسم الله الرحمن الرحيم. بی‌شک در یک جامعه زنده، برخورد سالم و سازنده آراء و افکار، شرط زنده ماندن و پیشرفت کردن است. ما در طول مدت چندین دهساله‌ای که در رابطه با اسلام و مبارزه مسلمانان بر ضد هر گونه جباریت، سخن گفته‌ایم، یا نوشته‌ایم، یا بحث کرده‌ایم، همیشه بر این نکته تکیه کرده‌ایم که اسلام از نظر جهان‌بینی و ایدئولوژی، از نظر نظام عقیده و رفتاری، بر آزادی انسان تأکید دارد. حزب جمهوری اسلامی هم از آغاز که کلیات مرامنامه‌اش منتشر شد، از همان آغاز تأسیس حزب، این مطلب را تأکید کرد. در مقالات مفصلی

که در شرح مواضع حزب منتشر شده، این مطلب را با تفصیل بیشتر بیان کرده‌ایم. وقتی دعوت شد که این برنامه در صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران اجرا بشود، و گفته شد که گروه‌های گوناگونی که اطراف این بحث هستند شرکت می‌کنند، شورای حزب تصمیم گرفت نماینده‌ای بفرستد. این نماینده در جلسات مقدماتی شرکت کرد و آمادگی حزب را برای شرکت فعال و خلاق و روشنگر در این بحث اعلام کرد. موضوعات انتخاب و به حزب اعلام شد. حزب در مورد موضوعات تصمیم گرفت و بنا شد بر همین منوال در بحث شرکت کند. ولی بعد گفتند که از آن جمعیت‌های متعدد، که خیلی هم در نشریات و سخنرانیها و بحث‌هایشان دم از ضرورت بحث آزاد می‌زنند، عده‌ای پای عمل که پیش آمده شرکت نکرده‌اند. البته این تجربه‌ای است که ما مکرر داشته‌ایم. هر وقت برای بحث آزاد زمینه‌ای آماده می‌شود تا گروه‌ها شرکت بکنند، کسانی که معمولاً مسأله آزادی و بحث آزاد را بیشتر به صورت یک شعار و یک پرچم خاص برای خودشان و گروهشان مطرح می‌کنند، عقب می‌زنند و نمی‌آیند. این دومین بار در همین مقطع اخیر است که چنین می‌شود.

به هر حال، ما فقط می‌خواستیم بدانیم که بالاخره در این بحث و گفتگو، نظرهای کاملاً متقابل حضور دارد یا نه. وقتی گفتند که در بحث، دو گروه مارکسیستی هم حضور دارد، که طبیعتاً جهان‌بینی و زیربنای فکریشان مقابل اسلام است، طبیعی بود که حزب جمهوری اسلامی این موقعیت را میدانی برای برخورد آراء و اندیشه‌هایی از جهان‌بینیهای مختلف و متقابل بیابد و این بحث را پربار بشناسد. البته، اگر گروه‌هایی که احیاناً زیربنای دیگر دارند، جهان‌بینیهای دیگر دارند، از قبیل آنهایی که جهان‌بینیهای لیبرالیستی دارند و بیشتر از آن مسیر سخن می‌گویند و حرکت می‌کنند، یا بینشهای التقاطی دارند، (بین اسلام و مارکسیسم، اسلام و لیبرالیسم، و نظایر اینها)، آنها هم شرکت می‌کردند، آن گاه این بحث می‌توانست جامع‌تر باشد. به عقیده ما این برنامه باید حتماً در جامعه آغاز شود و پیش برود و مردم ما، و بخصوص نسل جوان و نوجوان

ما، بینند و ببینند که می‌شود حرفها را بدون ظاهر سازیها و بدون مانورهای بیجا، صرفاً در شکل بر خود سالم آراء و اندیشه‌ها مطرح کرد. هر قدر هم این بحثها زیر بناهایش متفاوت باشد و از نظر جهان بینی صد و هشتاد درجه هم با هم متقابل و متفاوت باشند، اشکالی نیست. این همانی است که ما همیشه می‌گوییم که در جامعه اسلامی، جامعه محمدی، در جامعه امام جعفر صادق، در این جامعه آزادی سالم و سازنده باید باشد و تأمین بشود. امیدواریم این آغاز سودمندی باشد برای این برنامه‌ها. و امیدواریم که ما بتوانیم به شکل سودمند و سالمی در این برنامه‌ها شرکت داشته باشیم.

در این جلسه، نقطه نظر این است که دیدگاههای اصلی بیان بشود. من برای اینکه دقیقاً دیدگاههای اسلامی را، که حزب جمهوری اسلامی به عنوان یک سازمان و تشکیلات اسلامی دارد، برای بینندگان و شنوندگان عزیز و برای آقایانی که در بحث شرکت دارند، بیان کنم، ترجیح می‌دهم که عین مطلب مواضع را بخوانم تا با دقت بیشتری مطرح شده باشد.

آزادی: در جهان بینی اسلام، انسان شدنی است مستمر و پوی است خود آگاه، انتخابگر و خودساز. ما بر این چهار عنوان تأکید داریم. در جهان بینی اسلام، انسان شدن است؛ شدنی است مستمر. همواره یک شدن است؛ و پوی است؛ تلاش است. پوی است خود آگاه و انتخابگر. انتخاب کننده، و خودساز. در نهاد و نهانش، کششها، خواستها و انگیزه‌هایی آفریده شده که او را به این حرکت و پوی خودساز و امی دارد. و او بر اساس آگاهی‌هایی که در فطرتش زمینه دارد، و در پرتو تجربه و عمل، بارور می‌شود، و با قدرت گزینشی آزاد که به او داده شده، جهت این پوی سازنده را آگاهانه و آزادانه برمی‌گزیند و در جهتی که خود انتخاب و اختیار کرده است، رشد می‌کند، جلو می‌رود و ساخته می‌شود. ویژگی اساسی انسان همین خودسازی و محیط‌سازی آگاهانه و آزادانه اوست. ارزش او در همین است که می‌تواند آزادانه به راه خیر و فضیلت درآید، یا آزادانه به راه زشتی و شر و پستی و ناپاکی فرو غلتد. و این

است آزمون بزرگی که در آن شرکت دارد. به بیان قرآن، «اَنَا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نَطْفَةٍ
 امشاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا، اَنَا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ، اِمَّا شَاكِرًا وَّ اِمَّا كَفُورًا». ما انسان را از
 چکیده‌ای به هم تافته و در هم آمیخته آفریدیم، تا وی را بیازماییم. او را شنوا و بینا
 ساختیم. ما راه را به او نشان دادیم تا یا خواستار نعمت شود یا ناسپاس (سوره دهر، آیه
 ۲). و در سوره کهف، آیه ۲۸: «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ، فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ».
 بگو حق از جانب خداوند گارتان است؛ هر کس می‌خواهد باور کند و هر کس
 می‌خواهد باور نکند. بنابراین، اصل در زندگی این انسان این است که آزاد بماند، و این
 آزادی او محدود نگردد، مگر محدودیتهایی که اگر رعایت نشود، به آزادی واقعی
 خود او، یا به آزادی دیگران لطمه زند.

این بیان کلی و فشرده ما در زمینه آزادی است. در ادامه بحث، پیرامون آزادی و بی بند
 و باری و آزادی عقیده و آزادیهای سیاسی صحبت خواهیم کرد.
 مجری: صحبت شما دقیقاً ده دقیقه و پانزده ثانیه طول کشید. من از آقای کیانوری
 خواهش می‌کنم نقطه نظرات خود را درباره آزادی و اصولاً همین بحث آزاد بیان
 بفرمایند.

نورالدین کیانوری: ما به نام حزب توده ایران به این ابتکار صدا و سیمای جمهوری
 اسلامی ایران جداً تبریک می‌گوییم. حزب توده ایران جزو آن سازمانهای سیاسی است
 که در دوران چهل ساله موجودیت خود خیلی کم از چنین امکانی برخوردار بوده، و
 شاید اصلاً از چنین امکانی برخوردار نبوده است؛ این که به وسیله دستگاه تبلیغاتی
 گسترده‌ای مثل صدا و سیمای جمهوری بتواند نظریات خود را با توده‌های زحمتکش و
 مردم ایران مطرح بکند. به این ترتیب ما به این ابتکار تبریک می‌گوییم. ابتکار بسیار
 بجایی است، برای اینکه در جامعه ما، به ویژه در ماههای اخیر، بحثهای خیلی زیادی در
 این باره انجام گرفته است که آیا آنچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در
 مورد تأمین آزادی فکر و اندیشه و اظهار عقیده مطرح شده و تثبیت شده، آیا در

واقعیت هم امکان این را خواهند داشت که عملی بشوند یا خیر. به نظر ما، اگر این بحث که در صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران شروع شده، با تمام آن وسعتی که در نظر گرفته شده دنبال شود - برای اینکه این مسائلی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تثبیت شده، به طور جدی از طرف مقامات حاکمیت کنونی ایران دنبال می شود و به آن احترام گزارده می شود. ما خیلی متأسف هستیم از اینکه گروههایی که خیلی لازم بود در چنین بحثی شرکت بکنند، گروههایی که از مدتها پیش این مسایل را مطرح می کردند و می گفتند که چنین بحثی برای روشنگری در میان توده مردم نسبت به مسایل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران ضرورت دارد، از چنین امکانی بهره گیری نکردند و در این بحث، به دلایلی که به نظر ما بنیانی و اساسی نیست، شرکت نکردند. امیدوار هستیم که در بحثهای آینده با نتیجه گرفتن از بخشهای اولیه این بحثهایی که الآن یکی از آنها انجام گرفته و دیگری در حال انجام است، و دیگری هم انجام خواهد گرفت، آنها هم به این نتیجه برسند که شرکت در این بحثها نه تنها ضرری ندارد، بلکه می تواند بسیار مفید باشد. بحث بین نظریات گوناگون در یک جامعه آزاد، در صورتی که هدف عبارت نباشد از گمراه کردن مردم، هیچ وقت نمی تواند مُضر باشد و حتماً مفید است؛ برای اینکه نظریات مختلف با همدیگر برخورد پیدا می کنند، و در این برخورد می توانند صیقل پیدا بکنند و حتی می توانند یکدیگر را تکمیل بکنند؛ می توانند به همدیگر کمک بکنند؛ می توانند نقاط ضعف همدیگر را کم بکنند و در نتیجه برای افکار عمومی مردم راهنمای بهتری باشند. با این ترتیب، ما، همان طور که گفتیم، امیدوار هستیم که در بحثهای آینده، این جرگه بحث کنندگان از آنچه که امروز هست وسیع تر بشود و تمام آنهایی که علاقه مند هستند نظریاتشان را با مردم مطرح بکنند، در این بحثها شرکت بکنند.

ولی آنچه به بحث خود ما، یعنی بحث آزادی، هرج و مرج و زورمداری، مربوط است، بحث فوق العاده بااهمیتی است. واقعیت این است که این بحث در مورد یکی از

مهمترین و اساسی‌ترین مسائل اجتماعی ما انجام می‌گیرد، که حقوق انسانها، حقوق مردم، حقوق اقشار مختلف جامعه ما، در این جامعه چیست. در مورد موضع‌گیری اساسی حزب توده ایران در مورد مسأله آزادی در جامعه، گمان می‌کنم کافی خواهد بود که بخشی از برنامه جدید حزب توده ایران را که کوتاه هم هست، در مورد «تحکیم مبانی آزادی و تأمین امنیت اجتماعی» به اطلاع شنوندگان گرامی برسانم. در این بحث، ما نظر خود را نسبت به آزادی به‌طور دقیق مطرح کرده‌ایم. شکوفایی جمهوری اسلامی نو بنیاد ایران، تنها در صورت شرکت آزاد و فعال همه نیروهای خلق، یعنی توده‌های دهها میلیونی کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و روشنفکران زحمتکش، در تعیین سرنوشت کشور امکان‌پذیر است. هر گونه کوشش برای تحمیل نظریات قشری و تنگ‌نظرانه، حرکت جامعه را به سوی شکوفایی تا حد فلج کردن آن‌ها کند خواهد کرد.

۱- تأمین حقوق و آزادیهای مردمی وقتی میسر است که همه سازمانهای اجتماعی و سیاسی و صنفی مردمی و مترقی، بدون هیچ‌گونه محدودیت و تبعیض، امکان فعالیت آزاد و برابر برای نشر و تبلیغ نظریات خود داشته باشند، و به هیچ‌گونه انحصارطلبی و اعمال فشار و تحمیل نظریات و تبعیض از سوی هیچ مقامی و فردی راه داده نشود، و هر گونه تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی افراد و سازمانها، از سوی هر مقام، مورد پیگرد قانونی قرار گیرد.

۲- قانون اساسی جمهوری اسلامی، که یکی از دستاوردهای بزرگ انقلاب شکوهمند میهن ما است، و از همین رو مورد تأیید حزب توده ایران قرار گرفته، چهارچوب مناسبی را برای تأمین و تضمین این آزادیها به‌وجود آورده است. ولی این قانون خالی از برخی نارساییها و کمبودها نیست. برای از بین بردن این کمبودها باید این قانون در جهت تأمین حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی توده‌های محروم، در جهت غیر ممکن ساختن هر گونه دستبرد به این حقوق، تکمیل گردد.

۳- در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی و تکمیل آن، باید آزادی عقیده، آزادی دین، بیان، قلم و مطبوعات، اجتماعات، احزاب، اتحادیه‌های صنفی، سکونت، مسافرت، انتخاب شغل، حق اعتصاب برای زحمتکشان، و آزادی دفاع در محاکم و مصونیت‌های فردی، به طور خدشه‌ناپذیر تأمین گردد و هر گونه دستبرد به این آزادیها مورد پیگرد قانونی قرار گیرد. مواد قانون اساسی در مورد تشکیل شوراهای، به عنوان ارگانهای اعمال حاکمیت محلی، از روستا تا استان، باید بدون خدشه به مورد اجرا درآید. زنان میهن ما که سهم عظیمی در پیروزی انقلاب داشته‌اند و هم‌اکنون برابر با مردان در پاسداری از انقلاب حماسه می‌آفرینند، با کمال تأسف علاوه بر محرومیت‌هایی که بر همه محرومان جامعه تحمیل شده، فشار طاقت‌فرسای یک رشته محرومیت‌های اجتماعی اضافی را به عنوان زن به دوش می‌کشند. با آنکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی مقام زن مورد ستایش قرار گرفته است، ولی در عمل، این محرومیت‌ها نه تنها از بین نرفته، بلکه بر اثر عمل قشریون و واپسگرایان بر آن افزوده شده است. واقعیت این است که زنان کشور ما، هنوز هم نیمه محرومتر جامعه ما را تشکیل می‌دهند. [رمز شکوفایی میهن ما، در تأمین برابری کامل زنان با مردان در همه میدانهای زندگی اجتماعی است.]

این کلی‌ترین اصولی است که ما، درباره تحکیم مبانی آزادی در جمهوری اسلامی ایران به آن اعتقاد داریم. این مبانی منطبق است با اصول قانون اساسی. ما برای اینکه این مبانی به واقعیت خدشه‌ناپذیری در جامعه تبدیل بشود، تمام تلاش و کوشش خود را همراه با تلاش سایر نیروهایی که هوادار آزادیهای فردی و اجتماعی هستند، با هر طرز تفکر و جهان‌بینی که باشند، همراه می‌کنیم و در جهت تمرکز این نیروها، برای آسانتر رسیدن به این هدفهای مشترک، گام برمی‌داریم. - من از ده دقیقه اول خودم، با یک دقیقه کمتر، استفاده کردم.

مجری: خیلی ممنون. در دنباله بحث، از آقای حبیب‌الله پیمان از جنبش مسلمانان مبارز

خواهش می‌کنیم نقطه نظرات خودشان را درباره زادی، و اصولاً بحث آزاد بفرمایند.

حبیب‌الله پیمان: بسم الله الرحمن الرحيم. طبیعی است که در جهان خلقت همه چیز نسبی است. این امکانی هم که برای طرح نقطه نظرهای مختلف به وجود آمده، خود به خود نمی‌تواند مطلق باشد. اینک که تغییر مثبتی در سیاستهای صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران داده شده تا جریانات مختلف و نقطه نظرهای مختلف بتوانند آزادانه در مقابل هم مطرح بشوند و ابهاماتی که در اثر برخوردهای نادرست و غیر منطقی یا فقدان فضای آزاد لازم برای طرح آنها به وجود آمده، تا حدودی از بین برود، باید این فرصت مورد استقبال قرار گیرد، چرا که این سنگر متعلق به توده‌های انقلابی محروم جامعه است؛ متعلق به انقلاب و حرکت انقلابی ایران است و ما نمی‌توانیم به آن به مثابه سنگری در اختیار دشمن نگاه کنیم. اگر موانع و تنگناهایی وجود داشته و محدودیتها یا تنگ‌نظریهایی مانع از این می‌شده که این سنگر به طور کامل در خدمت انقلاب و رشد حرکت انقلابی قرار بگیرد، نباید وقتی که یک فرصتی به وجود می‌آید این فرصت مغتنم شمرده نشود؛ بخصوص که عنصر حُسن نیت را نمی‌توانیم در این گرایشها به کلی انکار بکنیم. به همین جهت، انتظار بود که سایر دوستانی هم که داوطلب شرکت در بحث بودند، حضور داشته باشند. البته خواسته‌ها و ایرادهایی که مسئولان صدا و سیما داشتند بهتر است که برای مردم مطرح شود و موانعی که وجود دارد دقیقاً تبیین بشود و اگر اشکالاتی هست که قابل رفع است، خود به خود رفع بشود و در فرصتهای بعدی همه بتوانند شرکت کنند، تا در یک محیط برادرانه نقطه نظرها طرح بشود و مردم مستقیماً با این مسائل آشنا بشوند. بخصوص وقتی بحث سیاسی، آن هم تحت عنوان آزادی و اختناق و چماق‌داری و زورمداری و مسائل حول و حوش اینها، عنوان شد، این را به فال نیک گرفته و قدم مثبتی تلقی کردیم که حساس‌ترین مسایلی که از هر جهت به انقلاب و آینده آن مربوط می‌شود طرح شده است. به هر حال، امیدواریم که این برنامه‌ها ادامه پیدا کند و در تمام ابعاد ساری و جاری بشود و صرفاً این گرایش

مثبت صدا و سیما منحصر به ایجاد چنین فرصتی برای طرح نقطه نظرها نباشد، بلکه این تمایل مثبت و برخورد صحیح مکتبی، در کلیه برنامه‌های صدا و سیما و رادیو و تلویزیون تسری پیدا کند و اعتمادی را که تا حدودی متأسفانه در گذشته، به دلایلی که همه می‌دانیم، در بین اقشاری از جامعه از دست داده بوده، این اعتماد مجدداً جلب بشود و مردم این سنگر را از آن خودشان و در مسیر آرمانهای انقلابی خودشان بدانند... (۲)

ما آزادی مطلق اصلاً نداریم. هیچ پدیده‌ای در جهان خلقت به طور مطلق نمی‌تواند آزاد باشد. آزادی مطلق فقط در قلمرو الله و وجود مطلق است. بنابراین، ما باید روشن کنیم آزادی از دید مکتب ما چیست. آیا در مقابل آزادی موانعی وجود دارد یا ندارد؟ چون، وقتی که آزادی به عنوان یک مسأله مطرح می‌شود، قبول این واقعیت است که در جهان، و در جامعه انسانی به طور اخص، موانعی در برابر آزادی وجود دارد. این موانع باید شناخته بشود تا بتوانیم شرایط تحقق آزادی را تعیین کنیم.

بحث دوم باید به طور ویژه در مورد انقلاب اسلامی ایران باشد. باید روشن کنیم که پیام انقلاب در مورد آزادی و پیوندی که با این اصل دارد چیست. و بعد، در قسمت سوم، باید شرایط عینی فعلی که موجب تشنجات و نارضایتیها و برخوردهای غیر اصولی در سطح نیروهای مردمی شده، باز بشود و ببینیم ریشه‌های این نابسامانیها و نارضایتیها و برخوردهای غیر اصولی کجاست.

تعریفی که اسلام در مورد آزادی ارائه می‌دهد، از همان ماهیت انسان درمی‌آید. ما همه جهان را حرکتی می‌دانیم از جبر به آزادی. و این جوهر تکامل صیورورت به طرف آزادی است. این در مورد همه پدیده‌ها [صادق] است و به طور ویژه انسان هم شامل آن است، چرا که خداوند را که ما مبدأ و غایت هستی می‌دانیم، در همه چیز مطلق است، از جمله در آزادی. یعنی مقید به هیچ چیز نیست. مطلق آزادی در وجود خدا متجلی است. وقتی که می‌گوییم «الی الله تسیر الامور»، و انسان هم به طرف خدا در حال

صیرورت و شدن است، یک مفهوم اساسی و جوهر اصلی اش این است که انسان هم مثل بقیه پدیده‌ها از محدودیت مطلق به طرف آزادی مطلق سیر می‌کند. و اگر قرار است که قرب به سوی خدا معنا بشود، معنای اساسی آن آزادتر شدن انسان است از محدودیتهایی که مانع از حرکت او به طرف کمال است. لذا، در دیدگاه مکتب [اسلام [آزادی، از صیرورت به طرف خدا، از حرکت به طرف خدا، و از قرب به طرف الله، جدا نیست. از رسالت انسان و رستگاری او هم جدا نیست. اما خوب؛ آزادی را به همین شکل طرح کردن، باز مشکل ما را حل نمی‌کند، چون می‌دانیم که به نام آزادی در طول تاریخ جنایتهای فراوانی شده است. آن جمله معروفی که «ای آزادی به نام تو چه جنایتهایی مرتکب می‌شوند»، مصداق عینی در کل تاریخ دارد. تمام آنهایی که بازدارنده حرکت انسان بوده‌اند، همه مدعی آزادی بوده‌اند. شیطان، که ما معتقدیم مظهر بزرگترین مانع در راه تکامل و آزادی انسان است، با شعار آزادی انسان را به بند کشاند. او گفت، ای آدم، خدا تو را محدود کرده از اینکه بروی و به این درخت نزدیک شوی. بیا این محدودیت را از بین ببر! برو به آن مرزی که تو را مانع شده‌اند؛ خودت را آزاد کن! یعنی شیطان هم آزادی را برای انسان آورد و در پوشش و پرچم آزادی بود که انسانیت را به بند کشاند و از حرکت به طرف خدا بازداشت. پس باید دقیقاً روشن کنیم که عوامل پیش‌برنده به سوی آزادی چه عواملی‌اند؛ چه در وجود انسان، چه در جامعه انسانی. چه عواملی مانع راه حرکت انسان‌اند. اصولاً ما نمی‌توانیم تصور کنیم که انسان می‌تواند آزاد مطلق باشد. طرح آزادی به خاطر واقعیت وجود موانع است. این موانع را در بینش مکتبی، در مورد انسان، شیطان یا نیروهای شیطانی می‌نامیم، که سد سبیل خدا (سبیل الله) می‌کنند. این یک ضرورت تحقق آزادی است. مجری: دوباره به بحث شما برمی‌گردیم. از آقای فتاپور خواهش می‌کنم نقطه نظر ایشان را درباره آزادی و همین مطلب بحث آزاد، عنوان بنمایند.

مهدی فتاپور: با درود به زحمتکشان میهنم و کلیه رزمندگان دفاع جنگ تحمیلی عراق،

و به همه آوارگان جنگ.

همان‌طور که در مقدمه قانون اساسی تصریح شده، رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی ایران باید در روند تکامل انقلاب شرایطی را به‌وجود آورد که نقطه نظرهای متفاوت بتوانند با همدیگر برخورد بکنند. خیلی خوشحالم از اینکه ما امروز اولین جلسه بحث سیاسی را شروع می‌کنیم.

از نظر سازمان ما، این گام مثبتی که امروز برداشته شده، یک پیروزی برای انقلاب است؛ یک گام در جهت پیشرفت انقلاب است. نه فقط از این نقطه نظر که سازمانها و گروههای مختلف می‌آیند و مواضع خود را برای مردم مطرح می‌کنند و مردم را روشن‌تر می‌کنند و مردم با مبادی آنها آشنا می‌شوند، بلکه از این نظر که طرح نکته نظرات مختلف، و اصلاً وجود چنین مباحثی، بتواند فضای جدیدی را به‌وجود بیاورد که تفاهم و همکاری نیروهای مردمی در این فضا گسترش پیدا کند، تا به این ترتیب فضای جدیدی به‌وجود بیاید که وحدت مردم ما در مقابل متجاوزین عراقی، در مقابل امپریالیسم امریکا، استحکام بیشتری پیدا کند. [این بحثها] می‌تواند شرایطی را به‌وجود آورد که گروههایی که خط سازش با آمریکا را پیش می‌برند، هر چند برای مردم افشا شده‌اند، ولی مردم باز هم خیلی روشن‌تر بتوانند مواضع آنها را درک بکنند و اینها این امکان را پیدا نکنند که به انقلاب ما ضربه بزنند و وحدت مردم ما را متزلزل بکنند. از این نظر، ما این مناظره و بحثها را یک پیروزی برای انقلاب و یک گام در جهت پیشرفت انقلاب می‌بینیم. من الآن مطمئنم که همه مردم ما، همه مردمی که به استقلال جامعه ما فکر می‌کنند، از تشکیل این جلسه خوشحال‌اند. خوشحال‌اند از اینکه برای سازمانها و گروههایی که هر کدام در سطوح مختلف میان مردم نفوذ اجتماعی دارند، این امکان به‌وجود آمده تا آنها بتوانند در شرایط جدید، تفاهم و همکاری خودشان را گسترش بدهند. و مطمئنم از اینکه ضد انقلاب، نیروهایی که مخالف پیشرفت انقلاب هستند، از این فضای جدید ناراحت هستند و قطعاً تلاش خواهند کرد که جلو این گام

را بگیرند و اجازه تداوم و پیشرفت این گام جدیدی را که برداشته شده ندهند. به همین دلیل، زمانی که رادیو و تلویزیون مطرح کرد که جلسات بحث آزاد در دستور کار قرار گرفته، ما از این گام استقبال کردیم و مطرح کردیم که هر چند معتقدیم امروز، در شرایط بحرانی کنونی، باید مباحثی باشد که سازمانها و گروهها به طور عمده راجع به آنها بحث بکنند، و بحث مسائل ایدئولوژیک روی مسائل مجرد، امروز چندان به سود انقلاب نیست، با وجود این، در کلیه این مباحث شرکت می‌کنیم و تلاش خواهیم کرد در جهت اینکه این گام جدید مستحکم‌تر بشود و تداوم پیدا بکند. در عین حال، خیلی متأسفیم که سازمان مجاهدین خلق در این بحثها شرکت ندارد. در روز اولی که ما برای برنامه‌ریزی این بحثها شرکت کردیم، نماینده‌ای از سازمان مجاهدین خلق هم شرکت داشت، و ما خیلی از حضور نماینده سازمان مجاهدین خوشحال شدیم؛ بخصوص در شرایط کنونی که درگیریهایی در شهرها وجود دارد و سازمان مجاهدین هم یک طرف این درگیریهاست. امیدوار بودیم که انجام این مباحثات بتواند به تخفیف این تشنجات کمک بکند. بتواند کمک بکند به گسترش تفاهم و همکاری. ولی دوستان مجاهدان در جلسات بعدی شرکت نکردند. دوستان مجاهدان، همان‌طور که مطرح می‌کنند که یکی از هدفهای انقلاب ما گسترش دموکراسی و گسترش جو آزادی است، می‌بایست از هر گامی که در این جهت برداشته می‌شود استقبال بکنند و در جهت تقویت آن گام کوشش بکنند. مسلّم است که برای آزادی و برای گسترش دموکراسی، می‌بایست مبارزه کرد. و آزادی و دموکراسی یک‌شبه به دست نمی‌آید. هر گامی را در این جهت باید تقویت کرد. عدم شرکت سازمان مجاهدین در این بحثها، در جهت تقویت دموکراسی و آزادی نیست. ما امیدواریم که در جلسات بعدی دوستان مجاهدان هم شرکت بکنند و کوشش بکنند که مشکلاتی را که در امر شرکتشان وجود دارد حل بکنند و حضور داشته باشند. اما راجع به مسأله آزادی: امروز همه سازمانها و گروههای مختلف مطرح می‌کنند که

مدافع آزادی هستند، برای دموکراسی مبارزه می کنند و می خواهند دیکتاتوری و اختناق و استبداد را نابود بکنند. سازمانهای انقلابی، نیروهای مردمی، در زمان شاه برای نابودی دیکتاتوری مبارزه کردند. آنها موفق شدند، و امروز هم از گسترش دموکراسی و گسترش آزادی دفاع می کنند تا انقلاب ما بتواند پیش برود؛ به خاطر اینکه استقلال جامعه ما به طور همه جانبه به دست بیاید و حفظ بشود. ولی از آن طرف می بینیم نیروهای ضد انقلاب، نیروهایی که مخالف پیشرفت انقلاب اند، امروز خودشان را مدافع آزادیهای سیاسی جلوه می دهند و وانمود می کنند که مخالف اختناق، فشار و دیکتاتوری هستند و به اصطلاح می خواهند علیه فشار و اختناق و دیکتاتوری که به نظر آنها وجود دارد، مبارزه بکنند. مثلاً، بختیار می آید اسم رادیویش را می گذارد «رادیوی ایران آزاد»، و خودش را مدافع آزادی جلوه می دهد. مسلماً اگر شاه معدوم هم امروز زنده بود، او هم مدافع آزادی و مخالف استبداد و دیکتاتوری می شد! مسلم است که آن آزادی که نیروهای انقلابی مطرح می کنند، با آن آزادی که نیروهای ضد انقلابی مطرح می کنند، نمی تواند یک چیز واحد و یک هدف واحد باشد، بلکه این دو حتماً متضاد یکدیگر هستند. ما دموکراسی را برای این می خواهیم که شرایطی به وجود بیاوریم تا انقلاب بتواند پیش برود؛ استقلال جامعه به دست بیاید و حفظ بشود؛ وابستگیهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی ما قطع بشود؛ و عدالت اجتماعی برقرار بشود. در حالی که نیروهای ضد انقلابی، زمانی که آزادی را مطرح می کنند هدفشان این است که شرایطی به وجود بیاید تا آنها بتوانند مثل گذشته مردم را غارت کنند، آزادانه مردم را چپاول بکنند، و بتوانند هر کاری دلشان می خواهد با مردم جامعه ما انجام بدهند.

مجری: شما در حدود دو دقیقه طلبکار هستید. باز می گردیم به آقای بهشتی. اگر درست فهمیده باشم، این طور که ایشان عنوان فرمودند، محصولات آزادی در اسلام آزاد کردن اندیشه از همه قیود نیست، بلکه رفتن در قید خداوند است که انسان به اسارت

می‌رسد. خواهش می‌کنم دنباله بحث را بفرمایید.

بهشتی: به طور کلی، وقتی انسان دارای یک نظام بینشی فکری است، همه مسایل از اصول و ریشه‌ها مایه می‌گیرد. اینکه ما مسلمانها همیشه در فرهنگمان «اصول دین» داشته‌ایم، البته حتی به آن معنای گسترده‌تر، با فروع دین، به همین دلیل است که اسلام یک نظام عقیده و اندیشه و رفتار است؛ به هم پیوسته است. طبعاً وقتی می‌خواهیم درباره مقررات و قوانین و شکل و فرم آزادیهای فردی و اجتماعی، در شکل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، هنری، و به طور کلی آزادیهای رفتاری، بحث بکنیم، اگر بخواهیم از دیدگاه اسلام حرف بزنیم، باید به ریشه برویم. نمی‌شود نرویم. چون این بحث به عنوان بحث یک جلسه برنامه‌ریزی نشده است، بلکه طوری برنامه‌ریزی شده که بتواند ادامه داشته باشد تا به نتیجه‌ای روشن و جمع‌بندی برسیم، به همین جهت من همان شیوه‌ای را که آغاز کردم دنبال می‌کنم. یعنی اینکه بینیم انسان از دیدگاه اسلام دارای چه بافت و چه ساختی در رابطه با آزادی است.

ما گفتیم که از دیدگاه اسلام یکی از بزرگترین امتیازات انسان همین است که آزاد آفریده شده. آن چیزی که در آفرینش، در آن نقطه عطف و نقطه اوج، یعنی نقطه پیدایش انسان، به وجود آمد، این بود که یک موجود آگاه، خود آگاه، محیط آگاه، و آزاد و خودساز و محیط‌ساز پدید آمد. خداوند انسان را طوری ساخت و به او مواهبی داد که در پرتو آن مواهب می‌توانست خداگونه در طبیعت عمل کند. بنابراین، اولین مسأله این بود که او از اسارت و بردگی و بندگی طبیعت آزاد شد؛ البته نه آزادی مطلق، بلکه آزادی نسبی.

اولین مسأله این است که انسان از بردگی و بندگی طبیعت آزاد است. یعنی قوانین طبیعت بر موجودات دیگر حاکمیت مطلق، یا چیزی نزدیک به حاکمیت مطلق، دارد. ولی وقتی نوبت به انسان می‌رسد، انسان آن توان را دارد که طبیعت را هم رام و مهار کند؛ قوانین طبیعت را بشناسد، و ببیند چگونه می‌تواند در این گستره طبیعت حرکت

کند تا همیشه محکوم این قوانین نباشد. البته انسان نمی‌تواند قوانین طبیعت را عوض کند. اینها قوانین خداوندی هستند؛ اینها قوانین الهی هستند؛ به دست انسان عوض نمی‌شوند. اما انسان می‌تواند در میدان بسیار وسیعی چنان حرکت بکند که همواره اسیر و برده و محکوم این قوانین نباشد. در حقیقت خداوند به انسان این آزادی را داده که در پرتو آگاهی و در پرتو اعمال آزادی بتواند خودش را، محیط زندگی مورد تمایل و خواست خودش را، از قلمرو یک قانون بیرون بیاورد و به قلمرو آن قانونی که دلخواه اوست برود. مثلاً، انسان به طور طبیعی محکوم قوه جاذبه زمین است. به طور طبیعی، انسان هر جا باشد، نیروی جاذبه او را به سوی مرکز زمین می‌کشاند. پس قانون جاذبه حاکم است بر اینکه انسان کجا باشد. اما، در حالت عادی که انسان آن آگاهی و آزادی‌اش را اعمال نکرده باشد، می‌تواند از سطح زمین مقداری پرش کند، که این هم خودش اعمال قدرت است، ولی فقط می‌تواند مثلاً دو متر یا دو و نیم متر پرود. ولی همین انسان، وقتی که آگاهی‌اش را به کار انداخت، قانون طبیعت را شناخت، و توانست به کمک خلاقیت و ابتکار، که آن هم یکی دیگر از شرایط اعمال آزادی است و از مواهب خداوندی است، دستگاههایی بسازد و با به کار انداختن قانونهای گریز از مرکز، در برابر قانونهای مربوط به جاذبه، خودش را بر مرکبی سوار بکند، می‌تواند کیلومترها در فضا بالا برود و هر چه که قانون جاذبه زمین به او بگوید کجا می‌روی از قلمرو من، می‌گویم، من از تو آزادم؛ دارم پرواز می‌کنم! تا آنجا جلو می‌رود که اصلاً از جو بیرون برود و دیگر در قلمرو حاکمیت جاذبه خاص کره زمین نباشد.

بنابراین، آن چیزی که خداوند در جوهره انسان و در گوهر انسان به او عنایت کرده، یکی این است که می‌تواند خودش را از حاکمیت طبیعت و قوانین طبیعی به این شکل آزاد کند. باز هم تکرار می‌کنیم، این انسان که پرواز می‌کند، از سطح چهار، پنج یا شش کیلومتر بالاتر می‌رود، با هواپیما پرواز می‌کند، یا سوار فضاپیما می‌شود و اصلاً از

جو زمین بیرون می‌رود، قانون جاذبه و حتی قدرت جاذبه زمین را از بین نبرده و آن را خدشه‌دار نکرده، بلکه در حقیقت خودش هجرت کرده است. در واقع این هم یک نوع هجرت است: هجرت از قلمرو حاکمیت جاذبه زمین، که جلوه‌ای است از قانون کلی جاذبه عمومی. البته، وقتی آنجا رفت، باز در میدان یک جاذبه دیگر قرار می‌گیرد. یا حتی همان حرکت مداری که دور زمین پیدا می‌شود باز شکل دیگری است از حاکمیت قانون جاذبه زمین یا قانون جاذبه عمومی. اما می‌بینیم که آن زندان، آن حالت محصور بودن را که یک مرغ دارد و فقط می‌تواند تا صد متر یا دویست متر پرواز کند، یا یک آهو دارد و فوقش می‌تواند یک مقدار پرورد یا از جایی بالا برود، این محدود بودن را که انسان در آغاز داشت، حالا ندارد. بنابراین، یکی از مسایل، آزادی انسان است در برابر حاکمیت مطلق قوانین طبیعت.

خوب، با رعایت وقت، مثل اینکه ما باید بخش بخش مطالب را بگوییم، اما اینکه ذهن شما شنوندگان و بینندگان عزیز چطور باید این مطالب را به هم پیوند بدهد تا از آن نتیجه‌گیری بکند، خودش مسأله‌ای است! این مسأله در بحث آزاد ما تجربه‌ای است که با دریافت نظریات شما بینندگان و شنوندگان عزیزمان می‌توانیم مورد استفاده قرار بدهیم و شکل ادامه بحث را، یا شکل تقسیم بحث را، اصلاح کنیم، به طوری که مطالب بتواند ضمن نظم در ذهنیت شما قرار بگیرد و شما واقعاً به یک نوع جمع‌بندی و نتیجه‌گیری برسید.

مجری: حدود هشت دقیقه استفاده کردید. آقای کیانوری در اول بحثشان آزادی را در انطباق با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران منحصر کردند، و البته مسلماً نقطه نظرات بسیاری خواهند داشت که خواهش می‌کنم ادامه بدهند.

کیانوری: ببینید، ما هواداران و پیروان سوسیالیسم علمی، مفهوم آزادی را در رابطه کامل با واقعیت جامعه بشری همیشه مورد بحث قرار داده‌ایم. معتقد هستیم آزادی یکی از مسایل و مفاهیمی است که اولاً مطلق نیست؛ به تمام معنی نسبی است و تابع تمام

قانونمندیهایی است که در جامعه بشری حکمفرماست. جامعه بشری خودش یک پدیده ثابت و مطلق نیست و دائماً در تغییر است. به این جهت، ما هر وقت می‌خواهیم از آزادی صحبت بکنیم، باید این مفهوم کلی و عام را محدود بکنیم به آن محدوده‌ای که مورد بحث ماست، و الاً نتیجه‌ای عملی از آن نخواهیم گرفت. انسان یک موجود زنده اجتماعی است. این یک واقعیت است. یعنی انسان تنها نمی‌تواند به زندگی ادامه بدهد، بلکه فقط در اجتماع انسانی است که می‌تواند زندگی خودش را ادامه دهد. اگر این انسان را در طبیعت رها کنیم، محکوم به نابود شدن است. این اجتماع انسانی از یک طرف در ارتباط با طبیعتی است که جامعه انسانی را احاطه کرده؛ یعنی در ارتباط با قوانین این طبیعت است. و این قوانین طبیعت، همان‌طور که آقای دکتر بهشتی گفتند، چون قابل تغییر به معنی کلی و عام خود نیستند، بلکه قابل درک و قابل استفاده و قابل بهره‌برداری‌اند، به صورت یک جبر، به صورت یک واقعیتی که خود را به جامعه انسانی تحمیل می‌کند، وجود دارند. این اولین جبری است که انسان در مقابلش قرار می‌گیرد و آزادی‌اش محدود می‌شود. ولی علاوه بر این جبر طبیعت که آزادیهای انسان را در حدود معینی محدود می‌کند و انسان در یک مبارزه دسته‌جمعی کوشش می‌کند تا خود را تا آنجا که ممکن است از این جبر رها کرده و گام به گام در مقادیر محدودی آزاد بکند، قوانین خود جامعه هم به صورت یک جبر، جامعه را محدود می‌کند. یعنی، همین که انسان مجبور بشود با یک نفر دیگر زندگی بکند و یک خانواده کوچک درست کند، قوانین تازه‌ای از این تغییر کمی پیدا می‌شود. یعنی کیفیت تازه‌ای در زندگی انسان پیدا می‌شود که این کیفیت خودش به صورت یک جبر است و آزادی انسان را محدود می‌کند؛ حالا، چه در یک خانواده کوچک، یا یک واحد کوچک اجتماعی. خانواده بزرگ انسانی که یک جامعه است، با تمام آن فعل و انفعالاتی که در آن انجام می‌گیرد، جبر بزرگتری است که انسان را تابع خود می‌کند. به این ترتیب، به طور عام، انسان در شرایطی قرار گرفته که آزادی‌اش به وسیله

جبر طبیعت و جبر قوانین اجتماعی، که محیط اوست، مورد محدودیت قرار می‌گیرد. آزادی مطلق برای یک انسان فقط در خیال و اندیشه تا حدودی می‌تواند وجود داشته باشد. در زندگی روزمره، این آزادی ترجمه و تبدیل می‌شود به مسایل مشخص زندگی او؛ یعنی مناسبات او با بقیه اعضای جامعه انسانی و مناسبات او با طبیعت اطرافش در جامعه انسانی. این مناسبات عبارت‌اند از: مناسبات اجتماعی، مناسبات سیاسی، مناسبات اقتصادی، مناسبات فرهنگی، مناسبات قومی - تیره‌ای و غیره. اینها هستند مناسباتی که انسان در آنها قرار گرفته است. انسان در این مناسبات با جامعه‌ای که دور و محیط اوست در رابطه قرار می‌گیرد، و همیشه آزادی او محدود است به آن قوانینی که این جامعه و این مناسبات به او تحمیل می‌کند. به این ترتیب، آزادی یک فرد و یک جامعه تابعی است از محتوای مناسبات کلی آن جامعه.

در هر جامعه‌ای آزادی وجود دارد. چنین نیست که آزادی مطلقاً وجود نداشته باشد. در استبدادی‌ترین و پراختناق‌ترین جوامع بشری در تاریخ، آزادی وجود دارد. ولی آزادی برای کی؟ برای چی؟ جامعه آریامهری را مثال بزنیم. در جامعه آریامهری، آزادی به معنای وسیعی برای امپریالیزم، برای شاه مستبد، برای خانواده سلطنتی، برای وابستگان آنها، برای دستگاه استبدادی، از ساواک و گردانندگان ارتش و دستگاه دولتی، و برای طبقات رژیم وابسته و سرمایه‌داران بزرگ وابسته و ملاکان بزرگ، آزادی به معنای وسیعی وجود داشته است: آزادی در غارت دهها میلیون نفر؛ آزادی در غارت ثروتهایی که به نسلهای آینده جامعه ما هم تعلق دارد؛ آزادی برای از بین بردن حتی جان افراد. آن قدر آزادی وجود داشته که حتی یک ساواکی می‌توانسته در مغازه‌ای یک نفر دیگر را بکشد و اصلاً مورد تعقیب قرار نگیرد. پس، آزادی به این مفهوم در هر جامعه‌ای وجود دارد. ما که از نظر منافع توده‌های زحمتکش به تمام مسائلی که به جهان بشری مربوط است نگاه می‌کنیم، مفهوم آزادی هم برای ما مفهومی نسبی است: آزادی از دیدگاه توده‌های محروم جامعه. به این ترتیب، آزادی به طور مطلق برای ما

وجود ندارد و آزادی مطلق مفهوم بی‌مسمایی است. کسانی هم که از آزادی به این معنای مطلق در جامعه بشری مشخص و موجود صحبت می‌کنند، عاقبتش به آزادی برای طبقات ظالم تمام می‌شود. برای اینکه ما معتقدیم در جامعه بشری، در جامعه طبقاتی، همه چیز دارای مفهوم طبقاتی است، و از آن جمله است مسأله آزادی. در جامعه طبقاتی، تضاد طبقاتی عمده‌ترین قانون حاکم بر جامعه است. آزادی هم تابع همین قانون است. یعنی آزادی برای طبقات جابر، طبقات ستمگر و غارتگر، طبقات محدودکننده آزادی. برای طبقات ستمکش، برای محرومان، برای مستضعفان، به گفته امام خمینی، آزادی وجود ندارد. آزادی مستضعفان محدودکننده آزادی جابران، ستمگران، و غارتگران است.

از این نقطه نظر است که ما به آزادی به عنوان مفهوم نسبی اجتماعی نگاه می‌کنیم. و تمام تلاش ما عبارت است از تأمین آزادی برای توده‌های زحمتکش؛ برای آن اقشار دهها میلیونی جامعه.

مجری: می‌رسیم به آقای حبیب‌الله پیمان. ایشان در صحبتی که داشتند مقوله آزادی را به سه قسمت تقسیم کردند: شناسایی آزادی، آزادی در ارتباط با حکومت جمهوری اسلامی، و دانستن شرایط عینی جامعه فعلی در مورد آزادی. مخصوصاً گفتند که باید حتماً موانع آزادی را شناخت. اینها نکات مهمی است. خواهش می‌کنم ادامه بحث را بفرمایید.

پیمان: عرض کنم که با توجه به سیر حرکت انسان، که از آن صحبت شد، ما با دو مقوله آشنا می‌شویم. یکی نیرویی که به طرف آزادی می‌رود، و دیگری نیروهایی که جلو آزادی را می‌گیرند. گفتیم آنهایی هم که جلو آزادی را می‌گیرند نوعی آزادی را می‌خواهند. بنابراین، ما دو نوع آزادی داریم: (۱) آزادی که شیطان تبلیغ می‌کند؛ به این معنا که در مقابل زیاده‌روی، فزون‌خواهی، تجاوز و انباشتن ثروت و قدرت، محدودیتی وجود نداشته باشد. این آزادی است که نیروهای شیطانی طالب‌اند، که همه هوسهای

انسان بدون محدودیت ارضاء بشود. طبیعی است که لازمه این آزادی کسب قدرت و سلطه است. فردی که می‌خواهد تمام خواسته‌های خودش را آزادانه ارضاء و تأمین کند، احتیاج به قدرت دارد تا موانع و محدودیتهایی را که وجود دارد و بر سر راه اوست از میان بردارد. در حقیقت، این آزادی از قید هر گونه محدودیت نفسانی است. این آزادی است که تبلیغ می‌شود و مظاهرش هم در جامعه به صورت جریاناتی جلوه گر می‌شود. (۲) آزادی جوهر انسان، یعنی آزادی روح الهی در انسان، که آزادی نیروهای تکامل پوی انسانی است. این دو را باید از هم جدا کرد. برگشت به ریشه مکتبی از این جهت اهمیت دارد که ما همیشه با خطری روبرو هستیم که عبارت است از رجعت به طرف استبداد. در تاریخ بارها پیش آمده که جریاناتی علیه محدودیتهای استبداد و ظلم مبارزه کرده‌اند؛ آزادی را به‌طور نسبی به‌دست آورده‌اند؛ اما خودشان به عامل بازدارنده و محدود کننده آزادی تبدیل شده‌اند. این ماجرا در همه انقلابها سابقه دارد. در نمونه انقلاب اسلام داریم، در نمونه انقلاب اسلامی داریم، در مشروطیت داریم، در انقلابات معاصر و خیلی مترقی و حتی سوسیالیستی هم داریم. حکومتها یا جریاناتی که در دوره‌ای از زمان، قبل از کسب قدرت، جوهر آزادیخواهی داشتند و علیه محدودیتهای مبارزه می‌کردند، بعداً خودشان حتی به عنصر بازدارنده آزادیهای مردمی تبدیل می‌شوند. اگر به ریشه‌های مکتبی وجودی آن برنگردیم همیشه این خطر وجود دارد. همان کسی که صمیمانه پیرو و عاشق آزادی است، ممکن است در موضعی که قدرت را به دست می‌آورد و امکاناتی را در اختیار می‌گیرد، که ممکن است امکانات اجتماعی یا تصمیم‌گیری باشد، تحت تأثیر خواسته‌های خودش به نیرویی بازدارنده تبدیل بشود. اینجاست که بر اساس تبیین اسلام، این امر را به واقعیت وجودی نفس انسانی برمی‌گردانیم؛ به آن دو نیروی وجود انسان که ذکر کردیم. یعنی، نیرویی که می‌خواهد قید و بندها را در ارضای هوسهایش بشکند، و نیرویی که می‌خواهد نفس را کنترل کند برای آنکه آزاد بشود برای تعالی و کمال. کفّ نفس،

زندانی کردن شیطانِ نفس است. ما در مکتب داریم که کسانی که در راه خدا می‌روند، شیطانِ نفسشان را در بند می‌کشند. پس ما یک نوع اسارت داریم، منتها اسارت نیروهای شیطانی. چنین نیست که همه چیز آزاد باشد و هر نیروی شیطانی آزاد باشد. در جامعه هم مظاهر نیروهای شیطانی باید به بند کشیده بشود. نباید فکر کنیم آزادی مطلق برای هر نیرویی وجود دارد. با چنین تبیینی، که همه چیز را به ریشه نفسانی قضیه برمی‌گردانیم، اگر در جامعه هم بخواهیم از اسارت مناسبات اجتماعی، ستم، بردگی، استثمار، استبداد، و هر نوع استکباری به مفهوم کلی آن، آزاد بشویم، باید توجه کنیم که اگر بر شیطان نفس غلبه نکرده باشیم، در یک مرحله جدید باز ممکن است اسیر او بشویم. یعنی ما که یک زمان آزادیخواه بوده‌ایم، چه بسا بعد که به قدرت می‌رسیم خودمان آزادی‌گش می‌شویم. پس این دو نوع آزادی را باید تبیین کنیم.

انسان وقتی که در مراحل تاریخی تکاملی خودش از جبر غریزه آزاد می‌شود، از جبر طبیعت تدریجاً آزاد می‌شود، از جبر مناسبات اجتماعی آزاد می‌شود، - معنای مناسبات اجتماعی چیست؟ این است که نیروهای متجاوز و زیاده‌طلب و خواهان قدرت و تمرکز قدرت، بر جامعه حاکم می‌شوند؛ مناسباتی را به وجود می‌آورند؛ قوانینی را حاکم می‌کنند که این قوانین در جهت حفظ سلطه آنهاست. بنابر این، آزادی توده‌ها و مستضعفان و محرومان سلب می‌شود. اینجا دو جبهه به وجود می‌آید: جبهه حق و جبهه باطل. حق جبهه‌ای است که می‌خواهد انسان را از این اسارت‌های اجتماعی آزاد کند تا به طرف کمال سیر کند. باطل آن است که لاقیدی را به معنای آزادی می‌گیرد و می‌خواهد در ازای هوسهایش آزاد باشد و قدرت‌طلبی، زورمداری و جلب ثروت و پول کند. بنابراین، در تبیین اجتماعی، این دو صف روشن می‌شوند و ما می‌توانیم جلوه‌های این دو را ببینیم. در پیشاپیش جبهه حق، یا در نهضت‌های آزادیبخش، انبیاء هستند. در نیروهای سلطه‌جو و بازدارنده، طاغوت‌ها هستند. پس دو جبهه حق و باطل داریم. معمولاً در پشت سر انبیاء همیشه محرومان و مستضعفان قرار دارند که به دلیل

حاکمیت مستکبرین و زورگویان، از همه حقوق اولیه‌شان محروم شده‌اند. این است که یک جلوه از مبارزه و تضاد حق و باطل در تضاد بین محرومان و سلطه‌گران دیده می‌شود. اما ما نمی‌توانیم، به خلاف بحثی که آقای کیانوری ارائه دادند، الزاماً این تضاد را در تضاد طبقاتی محدود کنیم. چرا؟ چون اگر ما صرفاً دو وجه آزادی و استبداد را طبقه بدانیم و ریشه آن را در وجود انسان نادیده بگیریم، از خطر رجعت مصون نخواهیم بود؛ چرا که ممکن است کسانی از همین طبقه محرومی که به قدرت می‌رسند، یا نمایندگان این طبقه که به قدرت می‌رسند، اگر بر آن تمایلات سرکششان غلبه نکرده باشند، انسان کاملی نشده باشند، شیطان نفس را اسیر نکرده باشند، بعد از مدتی به دلیل همین سلطه‌جویی، میل به قدرت و تمرکز قدرت، مناسباتی را حاکم می‌کنند که بازدارنده آزادی خلقها و توده‌ها باشد. پس این خطر وجود دارد، و عکس آن هم هست. یعنی، ممکن است کسانی که دقیقاً از طبقه استثمار شده نیستند (از نظر فردی بحث می‌کنیم) بتوانند خودشان را از شیطان نفس آزاد کنند و در جهت آزادی توده‌ها مبارزه کنند. پس آنجا دو چیز است؛ یکی برخورد انسانی و فردی است که ما می‌کنیم و می‌گوییم هر انسانی که بتواند خودش را از قید شیطان نفس آزاد کند، می‌تواند برای آزادی و با دشمنان آزادی مبارزه کند. اما مسلم است که در طبقه‌بندی جامعه بین مستکبرین و مستضعفین، هرگز طبقه مستکبر به خاطر آزادی، (آزادی که ما در جهت خدا بحث آن را می‌کنیم؛ آزادی روح انسان) تلاش نمی‌کند. این طبقه آزادی هوسها را می‌خواهد و بنابراین، بازدارنده آزادی مردم است.

به این ترتیب در وهله اول می‌توانیم دو قطب مخالف اصلی را تعیین کنیم. وقتی جبهه حق و باطل در هر جامعه‌ای تعیین شد امروز می‌گوییم این قطب‌بندی در مورد انقلاب، بین انقلاب ایران و نیروهای امپریالیسم جهانی است. اما این سخن همه مسأله را حل نمی‌کند. چون در همان طیفی هم که در جهت آزادی مردم گام برمی‌دارد، انسانها و نیروها به طور نسبی به آزادی درونی رسیده‌اند. آزادی درونی یعنی چه؟ یعنی تسلط بر

شیطان وجودشان. و چون به طور نسبی رسیده‌اند، یعنی به نسبتی هنوز اسیر تمایلات خودشان هستند، همه صد درصد و صمیمانه تا آخرین مرحله برای آزادی مبارزه نخواهند کرد و به آن وفادار نخواهند ماند.

اگر در بحث خود این نسیت را در هر دو جبهه حق و باطل رعایت نکنیم، آن وقت تصور می‌کنیم که وقتی ما جبهه توده‌ها و انقلاب را از جبهه امپریالیسم جدا کردیم، همه کسانی که در جبهه مردم قرار می‌گیرند به یک میزان نسبت به آزادی انسانها و آزادی تکامل انسانها صمیمی و وفادار هستند و هیچ نیروی بازدارنده‌ای در وجود آنها نخواهد بود. اما این طور نیست. ممکن است طیفهایی در همین جبهه مردم باشند که به نسبتی بیایند، ولی در مراحل، تحت تأثیر همان وابستگیهای خودشان، بازدارنده حرکت جامعه شوند. این است که من معتقدم حتماً ما باید تبیین مکتبی و ریشه‌ای آزادی را، بخصوص در صحنه مبارزات اجتماعی و تاریخ (که این مبارزه جلوه همان مبارزه درون وجود انسان است که به صورت طبقات و جریانات و جبهه حق و باطل درمی‌آید)، داشته باشیم تا همان طور که اسلام می‌خواهد، بتوانیم به طور ریشه‌ای با موانع آزادی مبارزه کنیم. یعنی نه فقط سلطه نیروهای متجاوز را در جامعه نفی بکنیم و جامعه از مناسبات بازدارنده آزاد شود، بلکه باید جهاد اکبر را هم که مبارزه با مظاهر شیطان در درون است مد نظر داشته باشیم تا بتوانیم جلو رجعت به طرف استبداد و سلطه را بگیریم.

مجری: خیلی ممنون. شما ده دقیقه را استفاده کردید. برمی‌گردیم به آقای فتاپور که مخصوصاً نکته اولی که بیان فرمودند، که این بحث آزاد یک گام پیروزمندانه برای انقلاب است، باعث تشکر است. ایشان نکته‌ای را در باب آزادی فرمودند که نیروهای انقلابی و ضد انقلابی هر دو مطرح می‌کنند، ولی به کلی دو مقوله مجزاست. خواهش می‌کنم که دنباله بحث را ادامه بدهند.

فتاپور: دوستان یک‌سری مسائل را مطرح کردند که من از تکرار آنها پرهیز می‌کنم.

فقط اشاره‌ای می‌کنم. همان‌طور که همه دوستان مطرح کردند، آزادی یک مفهوم مطلق نیست، و آزادی افراد و نیروهای اجتماعی توسط سایر نیروها محدود می‌شود. در تمام تاریخ، اقشار طبقات برای اینکه بتوانند به مصالح طبقاتی خودشان برسند و برای اینکه بتوانند از منافع خودشان دفاع بکنند، سعی می‌کردند شرایطی را به وجود بیاورند که در آن شرایط این امکان برایشان به وجود بیاید. بنابراین، هر کدام از آنها آزادی را به یک بیان تعریف کرده‌اند و به یک بیان متفاوت دیگری به کار گرفته‌اند. مثلاً، همان‌طور که در قسمت قبلی گفتم، کسانی مثل شاه، ساواک، یا نیروهای ضد انقلاب، وقتی از آزادی صحبت می‌کنند، آزادی برای آنها همان شرایطی است که در دوره رژیم شاه وجود داشت: اینکه بتوانند مردم را غارت و استثمار کنند؛ ساواک هر که را دلش می‌خواهد بگیرد، شکنجه بدهد، زندان بیاندازد و بکشد. از نظر آنها شرایطی که الآن در جامعه ما وجود دارد، شرایط دیکتاتوری و اختناق است، چون دیگر آن امکانات برایشان نیست.

دوستمان آقای دکتر پیمان مطرح کردند که ممکن است یک نیرویی یا فردی طرفدار زحمتکشان باشد، طرفدار آزادی زحمتکشان باشد، ولی وقتی به قدرت می‌رسد دیگر از آزادی زحمتکشان دفاع نکند. خوب؛ این امکان وجود دارد. این امکان وجود دارد که در جریان پیشرفت مبارزه، بعضی عناصر و نیروها به آن مصالحی که داشته‌اند خیانت کنند، یا نتوانند با انقلاب پیش بیایند. خوب، آن موقع دیگر آنها طرفدار زحمتکشان نیستند. آن موقع آنها طرفدار نیروهای استثمارگرند. آنها دیگر طرفدار آزادی زحمتکشان نیستند و باید طردشان کرد. این ماجرا در انقلابات پیش آمده است. طرفداران سرمایه‌داری همواره وقتی از سرمایه‌داری صحبت می‌کنند، الگویی که برای آن ارائه می‌دهند کشورهای دموکراسی اروپایی‌اند، یا کشور آمریکا. آنها، چه در دوره شاه و چه امروز، وسیعاً تبلیغ می‌کنند که دموکراسی مثلاً در انگلستان یا سایر کشورهای اروپایی به عالی‌ترین شکلی وجود دارد. و ما باید شرایطی را به وجود آوریم

که مثل آن جوامع، مردم حاکم بر سرنوشت خودشان باشند. ولی خوب، از نظر زحمتکشان این کشورها، یا از نظر ما، چیزی که در آن کشورها وجود دارد دموکراسی نیست. مثلاً، اینها مطرح می‌کنند که در انگلستان همه مردم می‌توانند در انتخابات شرکت بکنند و رأی بدهند و هر کس را که دلشان خواست به پارلمان بفرستند و او را نخست‌وزیر بکنند. یا در آمریکا، هر کسی را دلشان خواست رئیس جمهور بکنند. حتی مثلاً در انگلستان جایی درست کرده‌اند به نام هاید پارک که هر کس دلش بخواهد می‌تواند به آنجا برود و هر چه دلش بخواهد بگوید، و مثلاً از دولت انتقاد کند. و این را به عنوان آزادی قلمداد می‌کنند. معروف شده که انگلستان مهد دموکراسی است. ولی اگر به واقعیت توجه بکنیم می‌بینیم که این طور نیست. فرض کنیم در آمریکا، همه مردم می‌دانند که احزاب دموکرات و جمهوری خواه، تمام رسانه‌های گروهی، و تمام روزنامه‌ها در این کشورها، مزدور و جیره‌خوار انحصارات بزرگ امپریالیستی هستند. هیچ کس نمی‌تواند در آن کشورها وارد کنگره بشود یا رئیس جمهور بشود، مگر اینکه کاملاً وابسته به این سرمایه‌دارهای بزرگ باشد. یا در انگلستان، امروز حوادثی که دارد اتفاق می‌افتد، کاملاً روشن می‌کند که دموکراسی یا آزادی سرمایه‌داری چه جور آزادی است. یک انقلابی را، یعنی بابی ساندرز، که مرم او را به عنوان نماینده مجلس انتخاب کردند و به او رأی دادند تا برود از حقوقشان دفاع بکند، دولت انگلستان که مدافع دموکراسی جلوه داده می‌شود، گرفته و او را به زندان انداخته و حتی حاضر نیست او را به عنوان زندانی سیاسی قبول بکند. این یعنی همان برخوردی که شاه با زندانیان سیاسی آن موقع می‌کرد. و بالاخره دیدیم که در زندان چطور او [بابی ساندرز] را به شهادت رساندند. در این کشورها وقتی که مبارزه مردم در مقابل سیستم سرمایه‌داری قرار می‌گیرد، کاملاً معلوم می‌شود که آزادی در این کشورها چه محتوایی دارد. درست است که در این کشورها به دلیل مبارزات مردم سرمایه‌داری یک سری عقب‌نشینی‌هایی کرده و مجبور شده بعضی از حقوق مردم را بالا جبار رعایت

بکند، ولی تا زمانی که سرمایه‌داری حاکم است آنچه در این کشورها وجود دارد آزادی برای زحمتکشان نیست، بلکه آزادی برای سرمایه‌دارهاست تا بتوانند هر جور که دلشان می‌خواهد سرمایه‌شان را به کار بیاندازند و مردم را غارت کنند. تا زمانی که سرمایه‌داری در این کشورها حاکم است، چه به شکل دموکراسیهای اروپایی، چه به شکل دیکتاتوریهایی مثل دیکتاتوری شاه، و چه به شکل دیکتاتوری فاشیستی مثل فاشیسم هیتلری، چیزی که در این کشورها وجود دارد، در تمام اشکالش، آزادی برای یک مشت سرمایه‌دار است تا بتوانند مردم را غارت کنند. این نوعی دیکتاتوری برای توده‌های مردم است که نمی‌توانند در مقابل سرمایه‌دارها مقاومت کنند. بر عکس آن، در کشورهای سوسیالیستی، آنچه وجود دارد آزادی برای توده‌های مردم است؛ دموکراسی برای توده‌های مردم است؛ و در مقابلش، محدودیت و دیکتاتوری برای طبقات استثمارگر است. به همین دلیل آنها کشورهای سوسیالیستی را استبداد و اختناق می‌نامند و همیشه سعی می‌کنند تبلیغ بکنند که جوامعی مثل انگلیس و امریکا، جهان آزاد است و جوامع سوسیالیستی کشورهای دیکتاتوری‌اند.

ما وقتی از دموکراسی صحبت می‌کنیم، حتماً باید مطلبی را توضیح بدهیم. مفهومی که دموکراسی دارد خیلی وسیع‌تر از آزادی سیاسی است. وقتی از دموکراسی و حقوق دموکراتیک توده‌ها صحبت می‌کنیم باید در نظر بگیریم که آزادی سیاسی، آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی اجتماعات، فقط یکی از اجزاء حقوق دموکراتیک توده‌هاست، و فقط یکی از ملزومات آن است. ولی به دموکراسی باید در تمام ابعادش توجه بکنیم. مثلاً، اینکه کارگرها حق داشته‌باشند تشکلهای خودشان را به وجود بیاورند؛ بتوانند سندیکا به وجود بیاورند؛ شورا به وجود بیاورند؛ مبارزه بکنند برای اینکه سرمایه‌دار نتواند آنها را استثمار بی‌رویه بکند؛ اینکه دهقانان زمینی را که کشت می‌کنند از آن خودشان باشد؛ تشکلهایی به وجود بیاورند که در مقابل زمینداران بزرگ مقاومت بکنند؛ این یکی از حقوق آنهاست. به همین ترتیب، حق ملیتها، حق ادیان مختلف در

مقابل قانون، حق برابری زن و مرد، تأمین حق بهداشت رایگان یا تحصیل رایگان و... دموکراسی موقعی می‌تواند تأمین بشود که حقوق دموکراتیک توده‌ها در تمام ابعاد مورد توجه قرار بگیرد. آزادی سیاسی بدون توجه به این حقوق دموکراتیک ناقص است و تنها یک فُرم باقی می‌ماند. در این بیان مثلاً اگر بیاییم در جامعه خودمان - یکی از نمایندگان مجلس چند روز پیش مطرح کرد که در سال گذشته، سرمایه‌داران ایران ۱۲۰ میلیارد تومان سود برده‌اند. در یک چنین شرایطی سرمایه‌داران و تجار بزرگ توانسته‌اند ۱۲۰ میلیارد تومان سود ببرند. از نظر ما این سرمایه‌دارها باید محدود بشوند و امکاناتی برای مردم به وجود بیاید که این پولی که از دسترنج مردم به جیب آنها رفته، محدود بشود. در این صورت انقلاب ما یک گام به پیش رفته؛ یعنی دموکراسی در جامعه ما گسترش پیدا کرده است. از نظر طرفداران سرمایه‌داری، از نظر لیبرالها، از نظر ضد انقلاب، اختناق و دیکتاتوری این است که چرا این ۱۲۰ میلیارد تومان سود، ۵۰۰ میلیارد تومان نیست! چرا سرمایه نمی‌تواند آزادانه به هر شکلی که دلش بخواهد به کار بیافتد! چرا آزادانه نمی‌تواند تولید بکند! (تحت این عنوان که سرمایه باید آزاد باشد و آزاد کار بکند تا به این ترتیب، تولید بالا برود. بعد هم دولت می‌تواند از آن مالیات بگیرد. مسأله‌ای که در تمام کشورهای سرمایه‌داری مطرح است.) اگر این چنین باشد، سرمایه‌دار به راحتی می‌تواند توده‌ها را استثمار بکند. از نظر آنها دیکتاتوری این است که چرا ۱۲۰ میلیارد تومان سود، ۵۰۰ میلیارد تومان سود نشده است. از نظر ما دموکراسی این است که این ۱۲۰ میلیارد تومان محدود بشود.

مجری: شما حدوداً هشت دقیقه از وقتتان را استفاده کردید. اشکال ندارد؛ بعداً حساب می‌شود. برمی‌گردیم به آقای بهشتی. مثل اینکه کم کم اختلافات مکتبی دارد بروز می‌کند. مسأله زمینی و الهی شد. آقای بهشتی ضوابطی را که انسان می‌تواند از مواهب الهی برای خداگونه شدن استفاده بکند...

بهشتی: بله، همان‌طور که در آغاز بحث عرض کردم، استنباط ما هم همین بود که هر

چند شرکت کنندگان در این بحث محدودند، ولی به اندازه کافی فاصله در جهان بینی، در اصول، در مسائل سیاسی و اجتماعی وجود دارد که بتواند این بحث را بارور کند. چون، واقعاً مقابله نظر هاست که می تواند بارور کند. اگر آقایان همان نظری را می گفتند که آقای پیمان گفتند؛ یا بنده همان نظری را می گفتم که آقایان می گفتند؛ خوب، شاید آن خاصیت بحث آزاد را در حد مطلوب نداشت. اما حالا داریم می رویم به همان سمت که نقطه نظرات دارد مشخص می شود و بیننده ها و شنونده ها می توانند خود را با نظر گاههای مختلف روبرو بینند و آزادانه انتخاب کنند.

ما در بحثمان این خط را دنبال کردیم که از دیدگاه اسلام، انسان یک موجود ممتاز و برجسته است، و بزرگترین ویژگی و برجستگی او همین است که آگاه آزاد است. آزاد آگاه است. او انتخابگری است که آزادانه و آگاهانه انتخاب می کند. به همین جهت، ما باید روی این ویژگی انسان تکیه کنیم. بحثمان را در همین راستا، به یاری خدا، جلو می بریم.

در قسمت دوم گفتیم که انسان در برابر جبر طبیعت آزاد است. خیلی از چیزها را که طبیعت محدود کرده، انسان گسترده تر می کند. در طبیعت، به طور معمول، جوجه مرغ چگونه به دست می آید؟ از این راه به دست می آید که مرغ برود روی تخم مرغها، برای مدتی مشخص، با شیوه ای مشخص، به هدایت غریزه بخوابد؛ تخم مرغها را در یک درجه مشخصی از گرما، گرم نگه دارد؛ آن نطفه ای که داخل تخم مرغ است فرصت رشد پیدا کند، و در زمان معینی تبدیل به جوجه بشود. ولی انسانها اگر می خواستند برای تغذیه خودشان به این مقدار جوجه اکتفا کنند، باید می رفتند سراغ همان نظام «فرزند کمتر زندگی بدتر». البته آنها می گفتند، «زندگی بهتر». خوب؛ حالا انسان می خواهد خودش را از این تنگنا خلاص کند؛ می آید با شناخت این روش، کشف این قانون طبیعی، دایره کاربرد این قانون را گسترده تر می کند و آن کاری را که یک مرغ، حداکثر می توانست با ۱۰۶۵ تخم مرغ برای تکثیر مرغ انجام بدهد، با ماشینهای

جوجه کشی، با وسعت و اندازه دلخواه خود انجام می‌دهد. و می‌بینید که تولید مرغ در دنیا می‌تواند صد برابر، هزار برابر یا صد هزار برابر باشد. بنابراین، انسان با چیره شدن بر طبیعت و با این آزادی که برای حرکت در طبیعت دارد، توانست یک بن‌بست را بشکند و خود را از یک محدودیت آزاد کند.

مسئله دوم مسأله جبر اجتماعی است که آقای کیانوری و آقای فتاپور، و تا حدودی آقای پیمان، بر آن تأکید کردند - البته ایشان کمتر، ولی آقایان بیشتر. تعلیم اسلام، از دیدگاه اسلام، این است که انسان محکوم جبر اجتماعی هم نیست. انسان در برابر حاکمیت آن قوانینی که به نام قوانین اجتماعی و سنتهای اجتماعی و مکانیزم اجتماع و ماتریالیسم تاریخی و جبر تاریخی و جبر اجتماعی و جبر اقتصادی مطرح می‌شود، از دیدگاه اسلام، انسان دقیقاً در برابر این جبرها آزاد است. در اینجا، اسلام نقطه نظر بسیار ظریفی دارد که اگر بنده در این بخش بحثم یکی دو دقیقه اضافه صحبت کردم، همچنان که در بخش قبلی کمتر صحبت کردم و ممکن است بعداً هم کمتر صحبت کنم، می‌توانم آن را برای آقایانی که تشریف دارید، و برای تمام بینندگان و شنوندگان عزیزمان، باز کنم.

بینید؛ از نظر اسلام، همان‌طور که در طبیعت قوانینی وجود دارد، در جامعه هم قوانینی وجود دارد. یعنی حرکت اجتماع و حرکت انسان در تاریخ، روشها و شیوه‌هایی دارد و چنان نیست که اصلاً بی‌نظم باشد - همچنان که طبیعت هم نظم دارد. ولی مهم این است که انسان هیچ‌گاه محکوم این قوانین نیست. انسان می‌تواند بر پدیده‌ها و بر تنگنانهایی که در پرتو حاکمیت همین قوانین به وجود آمده، بشورد و در برابر آنها بایستد و معادله‌ها و محاسبه‌ها را بر هم بزند. بینید، خود انقلاب ما چه بود؟ انقلاب ایران نه برای آن شناختی که جامعه‌شناسان غربی از قوانین و سنتهای حاکم بر اجتماع و تاریخ دارند قابل پذیرش بود، و نه برای کسانی که پیرو مارکسیسم، ماتریالیسم تاریخی و پیرو حاکمیت جبر تاریخی - اجتماعی - اقتصادی بر انسان هستند، قابل باور بود. این

انقلاب یک جلوه بود از اینکه انسان محکوم این قوانین نیست. البته کسی ممکن است این طور بگوید که با هر انقلابی، جامعه‌شناسی علمی قانونمندی تازه‌ای را درباره روند تکاملی انسان در جامعه کشف می‌کند. ممکن است این پاسخ را بدهند. خوب، اگر این پاسخ را بدهند حرفی نیست. ولی بنده که در اینجا دارم از نظر اسلام صحبت می‌کنم، و همچنین از نظر مطالعاتی که در این مکتبها و مقایسه و مقارنه مکتبها داشته‌ام، نظرم را عرض می‌کنم و نظر تشکیلات حزب جمهوری اسلامی و دیدگاه اسلامی این تشکیلات را بیان می‌کنم، می‌خواهم این طور بگویم که نه، اصلاً! مسأله بالاتر از این است. این صحیح است که ما در پیشرفت زندگی بشر، قانونهای تازه و شیوه‌های تازه‌ای را برای انسان و زندگی اجتماعی‌اش و برای جامعه و تاریخ کشف می‌کنیم، اما آنچه روی می‌دهد بر این مبنا قابل تبیین نیست. بیشتر بر این مبنا قابل تبیین است که واقعاً انسان اجتماعی، محکوم این قوانین نیست. انسان هر قدر این قوانین را بهتر بشناسد و خودش را بهتر بشناسد و آن توانی را که خدا به او داده، بیشتر بشناسد و آگاه‌تر و با ایمان بیشتر عمل بکند، خودش را از میدان حاکمیت و سلطه این قوانین آزادتر کرده است. بنابراین، انسان همواره در راستای تاریخ، نوآفرین خواهد بود. او حادثه‌های اجتماعی و پیروزیهای اجتماعی جدیدی را خواهد آفرید و حماسه‌های تازه‌ای را خواهد سرود که بر اساس هیچ یک از قوانین شناخته شده قبلی قابل تبیین نیستند. بیان قرآن در این زمینه این است که می‌گوید: ۱- هیچ انسانی محکوم هیچ جبر اجتماعی نیست. ۲- ولی، کیفیت و روابط و مناسبات اجتماعی و اقتصادی، روی انتخاب آگاهانه انسان اثر می‌گذارند، اما نه در حد جبر بلکه در حد اینکه انتخاب او را آسان‌تر کنند یا دشوارتر؛ رفتن او را به این سو، یا آن سو، آسان‌تر کنند یا دشوارتر. بنابراین، نقش محیط اجتماعی و نقش عوامل اجتماعی روی انتخاب انسان، در حد جبر نیست، بلکه در حد دشوار شدن یا آسان شدن است. این نکته آنقدر ظریف و آنقدر مهم است که ما در فلسفه تاریخمان باید بر این محور گسترده بحث کنیم. بر این اساس، انسان به صورت

یک کل، همیشه سازنده تاریخ است؛ هر چند کمابیش ساخته شده تاریخ و محیط اجتماعی نیز هست. اما این ساخته شدن، این اثرپذیری، این کارپذیری انسان در برابر عوامل اجتماعی، در حدی است که به او شکل می‌دهد؛ شکل خاص می‌دهد؛ شکل‌دانی که راه انتخاب آزاد را هرگز به روی او نمی‌بندد. این فرمول ظریف را ان‌شاء‌الله در ادامه بحث، فراوان‌تر بحث می‌کنیم. بنابراین، آنچه آقای کیانوری گفتند به عنوان (۳)...

تضاد طبقاتی که به مقتضای آن، انسان بازیچه یک جبر، جبر تاریخ، جبر طبقاتی، یا جبر مادی می‌شود، از نظر اسلام مردود است. قرآن در این زمینه این‌طور سخن می‌گوید: در روز قیامت، در روز پاداش و کیفر، در آن رستاخیز الهی، در آن بعث الهی، «یوم تأتی کل نفس تُجادلُ عن نفسها، و تُوفی کل نفس ما عملت و هم لایظلمون» (آیه ۱۱۱، سوره نحل). روزی که هر انسانی می‌آید تا از گذشته خود دفاع کند و گذشته‌اش را توجیه کند. احیاناً این توجیحات ممکن است همین توجیحات جبر اجتماعی و جبر طبقاتی و نظایر اینها باشد. قرآن می‌گوید، بله، اینها در آن دادگاه الهی دفاعیات خودشان را می‌کنند، اما هر انسانی تمام و کمال به پاداش یا کیفر آنچه کرده است خواهد رسید، بی‌آنکه ستمی بر او برود. این جریان را به‌طور مفصل‌تر در آیات دیگری از سوره اعراف (در آیات ۳۸ و ۳۹ از سوره اعراف، سوره هفتم) می‌بینیم: «قال ادخلوا فی أمم قدخلت من قبلکم من الجنّ والانس فی النار. کلما دخلت أمة لَعنت أختها حتی اذا ادار کوا فیها جمیعا، قالت أحرهم لأولهم ربنا هوء لاء اضلونا فاتهم عذاباً ضعفا من النار. قال لکلّ ضعفٌ ولكن لا تعلمون. و قالت اولهم لأخرهم فمن کان لکم علینا من فضل فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون». فرمان الهی در روز قیامت این است که به تبهکاران، به منحرفان، به کژاندیشان و کجروان، به ستمگران و به تجاوزگران، به فاسدها و به ائمه کفر و فساد، به همه آنها، گفته می‌شود که همراه با آن فاسدان و تبهکاران و ستمکاران پیشگام گذشته‌تان به آتش دوزخ بروید که فرجام شما آنجاست!

در این آتش جاودانه و پرلهیپی که به دست خود انسانها ساخته شده است، هر گروهی وارد می شود به گروه دیگر لعنت می کند: خدا لعنتشان کند، اینها این بلا را به سر ما آوردند! وقتی همه با هم جمع می شوند آن وقت شروع می کنند به همدیگر پرخاش کردن. آن گروه بعدی به آن گروه قبلی رو می کند و بعد می گوید، خدایا، اینها ما را گمراه کردند، اقلأ عذاب اینها را دوبرابر کن. پاسخ الهی این است که هر دو گروه دوبرابر و چند برابر عذاب دارید؛ خبر ندارید. ستمگران براستی گنهکاران بزرگند. اما ستم پذیران چه؟ ستم پذیری از دیدگاه اسلام همان اندازه گناه است که ستمگری. ای انسان، تو آزادی، به پاخیز! در برابر ستم طبقاتی، ستم گروهی، ستم شخصی، مقاومت کن! تو آزادی. اگر ستم پذیر شدی خود را ملامت کن: «لِكُلِّ ضِعْفٍ و لکن لاتعلمون». آن گروه اول هم به این گروه بعد می گویند، حالا دیدید که هر دو سهمان یک جور است! بنابراین، شما هم بچشید عذاب را، به کیفر آنچه خود کرده اید.

ملاحظه می کنید که در این آیات، و آیات متعدد دیگر با مضامین مشابه در قرآن، قرآن تأکید دارد بر اینکه هیچ انسانی، (هیچ انسانی! این بیان قرآن است) در هیچ شرایط اجتماعی، تحت تأثیر جبر اقتصادی، جبر اجتماعی، جبر تاریخی، به کفر و فساد و محرومیت و اینها، به تبهکاری کشانده نمی شود. پس، بیان اسلام این است که ای انسان، تو از نظر اجتماعی، از حاکمیت هر گونه جبر اجتماعی آزادی. اما آیا واقعاً همه محیطها برای شکوفایی و باروری انسان یکسان است؟ نه! محیطهایی هستند که باروری و رشد نیکخواهی، خیرخواهی، و خداخواهی انسان را آسانتر می کنند. میدانها و محیطهایی هستند که بعد شیطان پرستی، هواپرستی، خودپرستی، تبه گرایی و تباهی گرایی انسان را آسانتر می کنند. اینجاست که اسلام انگشت می گذارد بر اینکه ضرورت دارد محیط اجتماعی اصلاح بشود. اسلام نسبت به صلاح و فساد محیط اجتماعی بی تفاوت نیست. اینجاست که اسلام از لیبرالیسم جدا می شود. - و ما در ادامه بحث به توضیح این نکته خواهیم پرداخت.

مجری: آقای بهشتی هجده دقیقه صحبت کردند، - که چون فرمودید قطع نکنید، من جسارت نکردم. شما البته دو دقیقه طلبکار بودید، و شش دقیقه اضافه صحبت کردید. برمی گردیم به آقای کیانوری. آقای پیمان آزادی را تقریباً همان تابع تضاد طبقاتی دانستند، ولی گفتند حتماً باید شیطان نفس در بند بیافتد و گرنه خطرناک است. بلافاصله آقای فتاپور شاهد مثالش را از انقلاب ایران، و آن ماجرای معروف لنین، یک گام به پیش، دو گام به پس، آوردند. حالا فکر می کنم که شما با این نظریات موافق هستید. کیانوری: ببینید، صحبت خیلی دارد جالب می شود. ما بارها در صحبت هایی که با مبارزان پیرو مکاتب مذهبی، و به ویژه با مبارزان پیرو اسلام در ایران، داشته ایم، گفته ایم درباره آن مسائلی که به زندگی انسان در جامعه و در اجتماع مربوط می شود، بین نظریات اسلام و نظریات سوسیالیزم علمی نزدیکی های قابل توجه و زیادی وجود دارد. من از همین بحث های دکتر بهشتی یکی از این نمونه ها را می گویم. گاهی اوقات ما یک مسأله را به کسی یا مکتبی نسبت می دهیم که دقیق نیست، و بعد نظر خودمان را که مطابق آن نیست به عنوان متضاد با آن نظر مطرح می کنیم. من جمله ای را که آقای بهشتی گفتند، عیناً می گویم: «انسان ساخته تاریخ است، انسان سازنده تاریخ است.» این نکته اساسی، آن چیزی است که ما به عنوان ماتریالیسم تاریخی به آن معتقدیم. ماتریالیسم تاریخی به هیچ وجه عقیده ندارد که انسان عبارت است از یک پیچ و مهره ای که اصلاً هیچ گونه تأثیری در تغییر تاریخ ندارد و تاریخ، چیزی است مجرد که خودش تغییر می کند و انسانها هم تابع او هستند. هرگز چنین نظری، که واقعاً می تواند مبتدل باشد، واقعیت ندارد. بلکه اصل این است که انسان هم ساخته تاریخ است و هم سازنده تاریخ است. اینکه «توده ها سازنده تاریخ اند» یکی از مهم ترین جملات مارکسیست ها است. پس در اینجا تضاد به هیچ وجه وجود ندارد.

آقای بهشتی فرمودند که خداوند به انسان چشم داد، گوش داد، گفت راحت را ببین، بشنو، پیدا بکن، برو و جان بکن و خودت راحت را پیدا بکن که چه جور باید زندگی

بکنی. این واقعیتی است که ما هم همان را می‌گوییم. بالاخره انسان به طور عام آن نیرویی است که تاریخ را تغییر می‌دهد. او به سوی آن هدفی می‌رود که عبارت است از انسانیت، تا چیزی را که شما تمام ظواهر شیطانی را در آن جمع می‌کنید، از بین ببرد و مظاهر انسان را در جامعه تکامل ببخشد.

چیز دیگری که در بحث گفته شد و ما با آن اختلاف نظر نداریم، و من خیال می‌کنم که در توضیح باید به آن توجه کرد، این است که آقای دکتر بهشتی گفتند اسلام به انسان می‌گوید تو از همه قیود و جبر اجتماعی آزادی. در اینجا من خیال می‌کنم که ما باید بگوییم در واقعیت، انسان از اینها آزاد نیست، بلکه می‌تواند آزاد باشد. حق آزادی از این قیود را دارد. انسانی که در جنوب شهر تهران در زاغه زندگی می‌کند، تابع یک جبر جامعه ماست. شرایط جامعه ما او را مجبور کرده که در زاغه زندگی بکند، در عین حال که هزاران اتاق مجلل قشنگ، تمیز، با آب گرم و آب سرد، در شمال تهران خالی است. آنچه ما می‌گوییم این است که انسان در شرایط جبر قرار گرفته است. جامعه او را مجبور می‌کند به آن چیزی که نمی‌خواهد تن دهد. او دلش می‌خواهد حق داشته باشد برود آنجا در آن اتاق تمیز و گرم زندگی بکند، ولی جبر جامعه کنونی ما، حتی در جمهوری اسلامی، نمی‌گذارد او برود در آنجا زندگی بکند. او حق آزادی دارد. کاملاً اسلام این حق را به او می‌دهد. ولی همین جمهوری اسلامی، این حق را برای او تأمین نکرده که او برود و بتواند در آنجا زندگی کند و از آن زاغه، از داخل آن کثافت و آشغال، درآید. به این ترتیب، در اینجا هم موافقم که انسان حق آزادی از تمام قیود را دارد. او برای این حق باید مبارزه بکند. تا مبارزه نکند نمی‌تواند این قیود را از بین ببرد و آن جبر جامعه را از بین ببرد. ولی انسان تابع این جبر است. از پنج نفری که اینجا نشسته‌ایم، فکر می‌کنم سه نفر ما در زندان بوده‌ایم. این جبر اجتماعی، ما را گرفته و به زندان انداخته است. این جبر است. جبر جامعه ما را مجبور کرده بود در زندان باشیم. ما حق آزادی داشتیم؛ مایل به آزادی بودیم؛ و برای آزادی مبارزه می‌کردیم. ولی تا این

مبارزه برای آزادی، اکثریت جامعه را نگیرد، اقلیت تابع این جبر است و این جبر به او تحمیل می‌شود. این جبر سیاسی است. این جبر اقتصادی است، که نمونه‌اش را گفتیم. جبر فرهنگی است. جبر ملی است. تمام این جبرها واقعیت جامعه ماست.

به این ترتیب، باید بیان کنیم که انسان، واقعیتِ حق آزاد بودن را دارد. حق آزاد بودن در زمینه سیاسی و در زمینه اجتماعی را دارد. حق آزاد بودن در زمینه اقتصادی و ملی را دارد. در همه زمینه‌ها حق آزادی کامل از جبر اجتماعی را دارد. بایستی برای این حق مبارزه بکند. اگر مبارزه نکند، اگر پویا نباشد، اگر کوشا نباشد، این حق را به او مجانی نمی‌دهند. نیروهایی در جامعه هستند که می‌خواهند این حق را از او بگیرند؛ برای اینکه این حق برای انسان وسیع، به نفع آن حق برای انسانهای محدود، یعنی طبقات ستمگر، طبقات جابر، و طبقات غارتگر، نیست. حقی که توده‌های وسیع می‌خواهند از آن استفاده بکنند، در هر زمینه‌ای، همیشه متضاد است با کاست اقشار حاکم و طبقات حاکم. به این جهت، انسان می‌بایستی با مبارزه خودش این حق خودش را بگیرد. اما واقعیت اجتماعی نشان می‌دهد که در دوران تاریخ ۱۴۰۰ سال که از پیدایش اسلام گذشته است، این حق آزاد بودن تا به حال در عمل واقعاً خیلی کم در جامعه ظاهر شده. توده‌های وسیع با اعتماد کامل به اسلام، این ۱۴۰۰ سال در بند همان جبر اجتماعی بوده‌اند که به وسیله طبقات حاکم، ملاکان، پولداران، و مستکبران، و در اثر ناآگاهی خود آن افراد، به آنها تحمیل شده است. چیزی که من با آقای دکتر بهشتی موافق هستم مسأله ناآگاهی است. توده‌ها تا وقتی که ناآگاه هستند خودشان زنجیر به پای خودشان می‌اندازند. خودشان عامل زنجیر انداختن استبداد به پای خودشان هستند. تلاش تمام نیروهای مرفقی در تمام تاریخ، (نیروهای مرفقی مذهبی؛ یا بگوییم، نیروهای مرفقی انسانی) همین بوده که این توده‌های وسیع را از این حقی که دارند آگاه کنند و آنان را جهت مبارزه برای گرفتن آن حق تجهیز کنند. ولی ما می‌بینیم که تاریخ خیلی قوی‌تر بوده است و تا به حال، در دوران بسیار بسیار طولانی،

جامعه طبقاتی همیشه مانع شده است. در دورانهایی که گاهی توده‌ها موفق شده‌اند یک پیروزی نسبی برای گرفتن این حق پیدا بکنند، باز هم به علت اینکه این کار ریشه‌ای نبوده و نتوانسته شرایط اجتماعی و اقتصادی را از بنیاد عوض بکند، پس از دوران کوتاهی طبقات حاکم توانسته‌اند دو مرتبه حکومت جابرانه خودشان را برقرار بکنند. در صدر اسلام، معاویه است علیه جنبش علی و پیروانش؛ و در تاریخهای بعدی، ما بارها نمونه‌هایی داریم که مسلمانان مبارز قیام کردند، قهرمانیهای بزرگ نشان دادند، ولی باز هم برای اینکه نمی‌توانسته‌اند تغییرات بنیادی در نظام اقتصادی اجتماعی جامعه به وجود بیاورند، پس از مدتی دوباره همان اوضاع قبلی حاکم شد. این فقط به این مربوط نیست که افرادی که در رهبری انقلابی قرار گرفتند در نتیجه قدرت فاسد شدند یا چیزهای نادرست و استبدادی را به دیگران تحمیل کردند. نه! این خودش تابعی است از آن جبر اجتماعی موجود. این تابعی است از آن جبر اجتماعی موجود که می‌تواند در صورتی که نیروی کافی برای تغییر کامل آن شرایطی که آن جبر را ایجاد کرده‌اند وجود نداشته باشد و نتواند در عمل وارد بشود، خود را حتی به آن افراد انقلابی تحمیل کند و آنها را هم فاسد کند. این ماجرا در طول تاریخ زیاد دیده شده است.

به این ترتیب، ما اینجا می‌بینیم که بین نظریاتی که در اسلام انقلابی در توجیه تاریخ وجود دارد، با ما که طرفدار سوسیالیسم علمی و ماتریالیسم تاریخی هستیم، تضادی وجود ندارد، بلکه نکات مشترکی در برخورد با حقوق انسانی، در برخورد با اینکه راه گرفتن این حقوق چیست، در برخورد با اینکه جبر هست، وجود دارد. این واقعیتی است که نمی‌شود منکر آن شد. ولی این جبر مطلق و غیر قابل شکستن نیست. بر عکس، ما معتقد هستیم جبر اجتماعی چیزی است که می‌شود بر آن غلبه کرد. آن جبر طبیعت است که امکان غلبه کردن بر آن محدود و خیلی کم است. قدرت توده در برابر قدرت طبیعت خیلی کوچک است. اما در جبر اجتماعی انسان امکانات بیشتری دارد و در صورتی که بتواند تمام نیروهای خودش را برای تغییر جامعه بسیج کند پیروز

می‌شود. البته این کار فقط منحصر به این نیست که شورش و طغیان بکند. او می‌تواند شورش و قیام بکند، ولی تغییر شرایط اجتماعی به عوامل عمومی جامعه و اقتصاد، تولید جامعه، به نظام تسلط جامعه و به قوانین طبیعت مربوط است. این مجموعه عوامل یک مجموعه فوق‌العاده بگرنج و وسیعی را تشکیل می‌دهد که در آن فقط خواست انسانها کافی نیست، حتی اگر اکثریتشان هم در یک جامعه یک چیز را بخواهند و بتوانند آن را بلافاصله انجام بدهند. این امر مشروط است به تمام آن شرایطی که در یک جامعه، هم از لحاظ درون خودش وجود دارد و هم از لحاظ مناسباتی که با مجموعه جریان جهانی دارد و بر او تحمیل می‌شود. انسان می‌بایستی علیه این تحمیلات مبارزه بکند و قدم به قدم به آن هدفی که عبارت است از ایجاد یک جامعه انسانی کم‌نقص‌تر و کم‌عیب‌تر، نزدیک شود. امید و آرزوی انسان به این است که به جامعه انسانی بی‌عیب و بی‌نقصی برسد. این است آن برداشتی که ما در این مجموعه داریم.

اما من فکر می‌کنم که ما یواش یواش باید به مسائل مربوط به آزادی در شرایط مشخص جامعه‌ای که الآن در آن وجود داریم پردازیم. بحثی که الآن در جامعه ما وجود دارد بحث مشخصی است. بحث تئوریک ما درباره اینکه آزادی ریشه‌هایش چیست و چگونه می‌توانیم به آن برسیم فقط یک طرف مسأله است. آن بحثی که الآن در جامعه ما وجود دارد این است که ما یک جامعه استبدادی را سرنگون کردیم، یک نظام استبدادی خشن را سرنگون کردیم، یک نظام نوین به دست مردم ایران جانشین آن شده است و، همان‌طور که امام بارها تکرار کرده‌اند، به دست توده‌های وسیع زحمتکش و مستضعفان و کوخ‌نشینان و پابره‌نه‌های ایران، نظام تازه‌ای مستقر شده است. خوب، باید دید که در این نظام‌سازی مسأله آزادی چگونه مطرح است. در تغییر مبانی آزادی چقدر پیشرفت شده؟ یعنی، ما آزادیهای موجود در جامعه آریامهری، آزادیهای طبقات حاکمه، آزادی مستبدان و زورمندان را چقدر محدود کرده‌ایم؟ آزادی کوخ‌نشینان، آزادی توده‌های زحمتکش، آزادی کارگران و دهقانان را، در همه

زمینه‌های اجتماعی، چقدر تأمین کرده‌ایم؟ اینجا دیگر مسأله آزادی سیاسی مطرح نیست، بلکه آزادی به مفهوم عام آن مطرح است؛ یعنی حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی برای توده‌های زحمتکش. خیال می‌کنم که باید یواش یواش به این بحث منتقل بشویم، که بحث زنده‌ای است و شنوندگان ما حتماً بیشتر به آن علاقه‌مند هستند.

مجری: بهتر است این بحث به قسمت چهارم بیاید. یعنی این قسمت سوم به همه برسد و دوباره برگردیم. آقای پیمان، من فکر می‌کنم این مطالبی که آقای کیانوری گفتند، یکی از اشکالات عمده‌اش همان انکار وجود خداست. وقتی ما خداوند را قبول نکنیم، دیگر آن اشکالاتی که آقای کیانوری مطرح کردند زیاد اهمیت پیدا نمی‌کند. همان‌طور که شما هم دقیقاً به مسأله نسبت اشاره کردید، وقتی یک جامعه‌ای نسبت داشته باشد، کف نفس و مقید کردن شیطان، این مسائل رخ می‌دهد. لطفاً دنباله بحث خود را ادامه بدهید.

پیمان: ضمن اینکه من هم علاقه‌مندم، همان‌طور که علاقه همه مردم است، که بحث بیاید روی مسائل خیلی مشخص روز، اما مکتب را هم اگر به صورت کلیدی، به عنوان راهنمای عمل مطرح نکنیم، آن‌گاه می‌توانیم خیلی صحیح‌تر و آزادتر با مسائل روز برخورد کنیم. یعنی طرح مسائل هم باید به نحوی باشد که در عمل اجتماعی و در واقعیت، راهنما باشد؛ کلی و ذهنی نباشد.

من در این فرصت کوتاه دو نکته را روشن می‌کنم. یکی مفهوم جبر است، که بحث شد، و اینکه انسان چقدر می‌تواند برای آزاد شدن از قید و بند جبر اجتماعی تأثیرگذار باشد. ما در بینش توحیدی، موانع خارجی را انعکاس موانع داخلی می‌دانیم. می‌گوییم اگر مستبدي در جامعه حاکم می‌شود، اگر طبقه سرمایه‌دار، برده‌دار، مالکان، خانها، فئودالها و نظایر آن حاکم می‌شوند، این انعکاسی است از تمایل سلطه‌جویی و زیاده‌طلبی در وجود انسان. هر انسانی این تمایل را به طور عادی دارد. دو تمایل است

که خیلی محوری است و در قرآن روی آن تکیه اساسی شده است؛ یکی فزون خواهی در مال است، و دیگری فزون خواهی در قدرت و کسب سلطه. به همین جهت، قرآن این دو قشر را به عنوان یک جریان در مقابل انبیاء و حق، در طول تاریخ، قرار می دهد: ملاً و مترفین. ملاً چه کسانی هستند؟ آنهایی که می خواهند قدرت را تمرکز بدهند و بر مردم تسلط به وجود بیاورند. مترفین هم یعنی آنهایی که انباشت ثروت می کنند و در عیش و نوش غرق می شوند. یعنی هوسهایشان را آزاد می گذارند. خوب، پس این جامعه انعکاس درون است. اما اینکه می گوئیم انسان اسیر تمایلات اجتماعی است (یا نیست) - بله؛ بالقوه انسان می تواند آزاد باشد. در این تردیدی نیست. بحث در این است که این انسان چگونه این آزادی را به دست می آورد و راهش چیست. راه کسب آزادی مبارزه با موانع آن است. اول آزادی درونی اهمیت دارد. اگر ما از درون آزاد نشویم، از قید اسارت اجتماعی هم آزاد نمی شویم. آزادی درون چیست؟ این است که من اسیر تمایلات غریزی یا نفسانیم نباشم. چون اگر اسیر آنها باشم، حتی اگر در میان طبقه محروم هم قرار بگیرم در اسارت می مانم. اگر کارگری که استثمار می شود در وابستگی به هوسهای پست مادی اش باشد، کافی است که کارفرما به او ده تومان یا سی تومان اضافی بدهد و او را بخرد و در خدمت خود بگیرد. یعنی او را به مال، به طمع، و به زیاده طلبی وابسته کند و به این نحو، او را در خدمت خودش و در جهت خیانت به زحمتکشانش به کار بگیرد. این ماجرا فراوان اتفاق می افتد، گرچه طبقه آن کارگر همان طبقه محرومان است. اینجا دو عامل برای آزادی درون لازم است: یکی معرفت است؛ یعنی آگاهی از اینکه انسان منافع و مصالح واقعی اش در چیست. این یعنی خودآگاهی. اگر ما خودآگاه نباشیم و به معرفت نرسیم، اسیر می مانیم. اینکه ما می گوئیم طبقه بندی طبقاتی به این معنا نمی تواند به طور مطلق اعتبار داشته باشد، برای این است که صرف مستضعف بودن، موضع گیری اجتماعی فرد را تعیین نمی کند. فردی ممکن است به دلیل نداشتن معرفت مستضعف باشد. یعنی از مصالح واقعی خودش آگاه نباشد. یا به

دلیل وابسته بودن به همین خانه خیلی محقر یا اضافه دستمزد، (یعنی وابسته بودن به مال)، مستضعف باشد یا پیرو مستکبر باشد. چنین فردی ممکن است به خدمت مستکبر درآید و برایش مبارزه کند، برایش شمشیر بزند، برایش تفنگ بزند و بجنگد. اینها همانهایی هستند که خداوند در آخرت به آنها می گوید، شما مستضعفان چرا از مستکبرین تبعیت کردید؟ آنها می گویند ما مستضعف بودیم؛ نمی فهمیدیم. اینجاست که ما با جبر طبقاتی به آن معنا مرزبندی می کنیم.

خوب، پس مسأله اساسی اینجاست که ما وقتی که آزادی درون را اهمیت ندهیم، چه می شود. می گوئیم وقتی که طبقه محرومین به قدرت برسد کار تمام است. اما در این صورت پدیده هایی مثل، فرض کنید، استبداد یا دیکتاتوری زمان استالین را در یک کشور سوسیالیستی چگونه می توانیم تبیین کنیم؟ او که خودش نه سرمایه دار بود و نه می خواست مناسبات سرمایه داری به وجود بیاورد. اما میل به قدرت، فی نفسه، عاملی است که سلطه جویی را به وجود می آورد. این سلطه جویی احتمالاً به طرف تجدید مناسبات سلطه جویانه می رود. ما اگر نخواهیم به این عامل درونی بها بدهیم، در تبیین این جریانات دچار اشکال می شویم. درست است؛ دید قرآن این است که در طول تاریخ، مستضعفان هستند که برای کسب آزادی و حق قیام می کنند. در این تردیدی نیست. وراثت و امامت هم از آن اینهاست. چرا؟ چون اینها وابسته به مال نیستند و همین اندازه که آگاهی پیدا کنند قیام می کنند. اما مستکبرین، آنهایی که وابسته به مال و قدرت هستند، حتی اگر آگاه به حق هم بشوند این حق را می پوشانند و کافر می شوند.

چرا؟ چون وابسته به مال هستند؛ چون زبون هستند. اما انسان محروم، چون وابسته به مال نیست، همین که آگاه بشود، حق را درک می کند و قیام می کند. این است که معمولاً مستضعفان، به اضافه کسانی که از مستکبرین اند ولی خودشان را از طبقه و جامعه شان جدا می کنند، به دنبال انبیاء راه می افتند. اما ملاً و مترفین، همان طور که مضمون صریح آیات قرآن است، دشمنان اصلی انبیاء هستند. علتش هم این است که آنان آگاه

می شوند، اما چون وابسته به مال و قدرتند، حق را انکار می کنند. بنابراین، اینجا سلطه جویی، یعنی عوامل درونی، اهمیت دارد؛ ضمن اینکه باید با مانع خارجی نیز مبارزه کنیم: مناسبات ظالمانه جامعه، مناسبات سرمایه داری؛ چون توده های محروم را از حق آگاه شدن محروم می کند و آنان را خود به خود در اسارت نگه می دارد و امکان رشد فکری و رشد اخلاقی به آنها نمی دهد. محرومیت مادی موجب فساد اخلاق هم می شود و محرومیت فکری هم به دنبال آن می آید. بنابراین، جز از طریق مبارزه با مناسبات ظالمانه خارجی، انسان حتی به آزادی درونی هم نمی رسد. یعنی انسان نمی تواند برود در غار، در معبد، در محراب، به تنهایی، بدون برخورد با جامعه و با مشکلات اجتماعی، بنشیند و بخواهد خودش را آزاد کند. این امکان ندارد. این فریب است. این زهد و آن رهبانیت فریبی بیش نیست. فقط از طریق مبارزه با موانع آزادی در جامعه (مبارزه با سرمایه دار، با مستبد، با مستکبر، با خان، با فئودال، با تمام موانع آزادی) است که انسان خودش را آزاد می کند و بندهای جلوی آزادی جامعه را هم پاره می کند. بنابراین، اگر میل به سلطه در فردی وجود داشته باشد، ممکن است الآن مال نداشته باشد، به طبقه سرمایه دار هم وابسته نباشد، ولی میل به سلطه جویی در او هست. اگر در جامعه ای که انقلاب کرده (مثل جامعه ما) و حتی از مناسبات سرمایه داری هم آزاد شده، به فردی یک مسئولیت مشخص اجتماعی بدهیم، چنانچه این فردی که مسئولیتی را گرفته (و خود این مسئولیت مقداری قدرت و امکان به او می دهد)، تمایل داشته باشد که از این قدرت برای تسلط بیشتر بر دیگران استفاده کند و قدرتش را توسعه بدهد و اختیارات دیگران را محدود در تسلط و قدرت خودش بکند، این کارش زمینه یک تسلط جدید اجتماعی را فراهم می کند. چرا؟ چون برای حفظ قدرت احتیاج دارد که نیروی بیشتر و پول و امکانات بیشتری جذب کند. در این حالت، خود به خود طبقه بندی اجتماعی نادرست دوباره به وجود می آید. پس ما نمی توانیم صرفاً به مرحله نفی مناسبات ظالمانه اجتماعی اکتفا بکنیم. البته باید آن را از بین ببریم، ولی این شرط

اولیه است. انبیاء هم با ستمگر و با ظالم مبارزه می کردند، ولی وقتی مجاهدی از مبارزه برمی گشت، پیامبر به او می گفت، حالا جهاد اکبر! چرا؟ چون همین مبارز ضد ظلم، ضد ستم، ضد سرمایه دار، اگر بر وابستگی های خودش غلبه نکند، یعنی وابسته باشد و آزادی درون نداشته باشد، این خودش ممکن است در اولین فرصت که به او حکومتی می دهند، یا حاکمیتی و اختیاراتی می دهند، آن را علیه منافع مردم به کار بگیرد. اینجا جبر اجتماعی معنا ندارد. ما می گوییم مناسبات اجتماعی جلوی آزادی انسانها را می گیرد و بدون تردید با اجازه ندادن به آگاه شدن مردم و با تحمیل آن فرهنگ خاص خودش، می تواند مستضعفان را در اسارت نگه دارد، و حتی آنها را از مبارزه و قیام بازدارد. این یک واقعیت است و ما نمی توانیم آن را نفی کنیم. اما چگونه می توانیم با این بجنگیم؟ حرف من با آقای کیانوری این است. وقتی می گویند آن کسی هم که به قدرت می رسد... (۴)

... بعد از اینکه انقلاب کردم ممکن است باز استکبار به خرج بدهم. خوب، پس کی می توانم آزاد بشوم؟ این حلقه کجا باید پاره بشود؟ آنجا پاره می شود که خود این انسان، علیه این مناسبات قیام می کند و خودش را هم آزاد می کند. یعنی، میل به سلطه جویی را در درون خودش از بین می برد. جاه طلبی، قدرت طلبی، استکبار، - همین استکباری که مفهومی عالی و جامع برای همه مسایل است؛ اینکه من می خواهم بالاتر از همه باشم، برتر باشم؛ استعلاء، برتری جویی. این ممکن است هیچ ارتباطی هم به ثروت اندوزی نداشته باشد. او می خواهد بالاتر از همه باشد؛ به همه دستور بدهد. وقتی چنین باشد، این عامل انحرافی است، و بعد خودش مناسبات اجتماعی را هم تحت تأثیر قرار می دهد. شما ممکن است طبقات را از لحاظ استثماری نفی کنید؛ طبقات استثمارگر را از بین ببرید، اما یک مستکبر به قدرت برسد و استبداد سیاسی به وجود بیاورد، یا استبداد فکری به وجود بیاورد؛ دنبالش هم طبقات اجتماعی به وجود می آید؛ استثمار هم به وجود می آید. پس ما به این معنا می گوییم باید با آزادی درون، که در

ارتباط است با حرکت به طرف الله، انسان بتواند بر مناسبات ظالمانه جامعه هم قیام بکند. تا انسانی آزاد نشود قیام نمی کند. کارگر اگر در درونش آزاد نشود و به آگاهی و عدم وابستگی به همان بخور و نمیر نرسد، قیام نمی کند؛ چون او ممکن است به همان دستمزد کمش هم اسیر باشد و بترسد که اگر اعتصاب و قیام کند این پولش را هم قطع کنند. ولی وقتی از این وابستگی آزاد شد و گفت که این چه نوع زندگی است؛ به فرض که پولم را هم قطع کردند، من را اخراج کردند، چه باک! یعنی وابسته به این دستمزد حقیر نباشد، آن گاه قیام می کند. پس آزادی از وابستگی و آگاهی دو شرط لازم برای قیام است.

اینجا نکته اساسی همین است که موضع گیری اسلام متوجه مستضعفان است. می گوئیم، مستضعفان، ای اسیران، شما هستید که باید قیام بکنید. اسلام هیچ وقت به مستکبرین خطاب نمی کند که شما آزادی را به مردم بدهید. چون می داند آنها اسیر سلطه جویی و ثروت اندوزی خودشان هستند و به کسی آزادی نمی دهند. آزادی را باید از آنها به زور گرفت. می گوید، «لا تکن عبد غیرک، فقد جعلک الله حُرّاً». این را خطاب به بنده و برده می گوید. تو نباید برده باشی، برای اینکه خداوند تو را آزاد آفریده! موضع گیری مقابلش این است که ما بگوئیم ای برده دار، خداوند مردم را آزاد آفریده، چرا شما آنها را اسیر می کنید! این یک موضع گیری است که در تاریخ هم دیده ایم. موضع گیری اسلام در درجه اول خطاب به مستضعفان است. البته نه اینکه خطاب قرآن به عالمیان نباشد. خطاب به عالمیان هم هست. حتی به مستکبرین هم خطاب دارد که شما باید دست از این ظلم و استکبار بردارید. این را می گوید برای اینکه آنها را در جامعه افشا کند و اگر هم امکان رهایی و آمدن به سمت حق در آنان هست، آزاد بشوند. برخورد اسلام عام است. ولی آن نیروی اصلی اجتماعی که اسلام می خواهد آزاد کند همین محرومین هستند. این دو نکته در این بخش می تواند کلید راهنمای عمل باشد. یکی اینکه ما عامل سلطه جویی و ثروت اندوزی، یعنی زیاده طلبی را که در انسان هست و

می تواند به صورت یک طبقه اجتماعی استثمارگر نیز دربیاید، باید در نظر بگیریم. این عامل حتی بعد از نفی طبقات نیز می تواند موجب تجدید طبقات استثمارگر در جامعه بشود. ما می توانیم در جبهه حق هم عواملی را که می توانند بر ضد آزادی و جامعه توحیدی عمل بکنند، از پیش بشناسیم و از طریق جهاد اکبر با آنها مبارزه کنیم. والا اگر ما همه چیز را مطلق کردیم و به شکل طبقاتی برخورد کردیم و طبقه انقلابی را اصالت مطلق دادیم، این عوامل بالقوه ضد آزادی را در درون آن، و سلطه جویی و برتری جویی و جاه طلبی آن را نمی بینیم. دیده ایم که این عوامل در نهضت های آزادیبخش چه اثرات سوئی داشته است. چه نهضت هایی را همین جاه طلبی ها و قدرت طلبی ها از بین برده است. و دوم، این نکته که در برخورد با جبر اجتماعی هم این طور نیست که انسان چنان محکوم جبر باشد که نتواند بر آن غلبه کند. انسان از طریق مبارزه با آن جبر، به آزادی درون می رسد، و آزادی درون، همان طور که گفتیم، شرط مبارزه با موانع آزادی است.

مجری: شما سیزده دقیقه صحبت کردید، تا بعداً حساب کنیم. می رسیم به آقای فتاپور که مطرح فرمودند اگر کسی به مرحله ای رسید و خواست در خلاف جهت آن آزادی که قبلاً آرزو داشته حرکت بکند، قادر به این کار نخواهد بود. ولی آیا معتقد نیستید که برای آنکه آن یک گام به پیش و دو گام به پس پیش نیاید، پیشنهاد آقای پیمان خوب است، که باید آزادی و آزادی از وابستگی در جامعه به وجود بیاید؟

فتاپور: دوستان مطالبی را مطرح کردند. من هم مایل هستم که هر چه زودتر بحثمان وارد مقولات مشخصی بشود که به مسأله آزادی در جامعه خودمان و مشکلاتی که امروز داریم مربوط می شود. من دفعه های قبل هم که کمتر صحبت کردم، بیشتر از این نظر بود که زودتر وارد آن بحث بشویم. در هر صورت، چون درباره یک سری مسائل صحبت شده من هم مختصر صحبتی می کنم.

آقای بهشتی فرمودند که انسان آزاد است در مقابله با ستم؛ انسان نوآور است؛ انسان

تاریخ را تکامل می‌دهد. اینها همه مواردی است که مورد تأیید ماست. حتی بیش از این، ما مطرح کردیم، و جزو شعارهایمان است، که توده‌ها سازندگان تاریخ‌اند. انسان آزاد است برای اینکه تلاش بکند و شرایط را تغییر بدهد. در این راه دیده‌ایم که انسان چقدر افسانه‌ها به وجود آورده و چقدر حماسه‌ها ساخته. در همین جنبش خودمان؛ در انقلاب خودمان دیدیم که مردم ما برای اینکه شرایط را تغییر بدهند چه حماسه‌هایی به وجود آوردند. کودک چهارده‌ساله‌ای که با نارنجک خودش را زیر تانک می‌اندازد، یا آن مردم ما که می‌رفتند جلوی گلوله‌های رژیم شاه، چه افسانه‌هایی را به وجود آوردند برای اینکه بتوانند آزاد بشوند! ولی مسأله‌ای که مطرح است این است که برای این تغییر شرایط یک‌سری قانونمندی لازم است که ما را احاطه کرده. ما هر کاری دلمان بخواهد نمی‌توانیم بکنیم. می‌توانیم تلاش بکنیم برای اینکه شرایط را عوض بکنیم. مثلاً هزار سال پیش، یا دو هزار سال پیش، اگر کسی می‌خواست ستم و استثمار را به طور کامل از بین ببرد، نمی‌توانست در آن لحظه این کار را بکند. باید این را درک بکند که می‌تواند تلاش بکند در جهت اینکه شرایط بهتری به وجود بیاورد، ولی قانون و وضعیت اجتماعی آن موقع یک چنین اجازه‌ای به یک آدم نمی‌داد. آن کسانی که می‌خواستند به نفع منافع مردم در آن مرحله کار بکنند، باید می‌فهمیدند که برای اینکه ستم کمتری به مردم بشود آنان باید چه کاری بکنند؛ چه اقداماتی بکنند تا یک قدم جامعه را پیش ببرند. - همان‌طور که آن موقع یک دانشمند اگر می‌خواست یک رآکتور اتمی درست بکند، نمی‌توانست. مهم این بود که آن موقع تشخیص بدهد باید برای پیشرفت علم کوشش بکند؛ بفهمد که چه چیزهایی را می‌تواند بسازد و در چه جهتی حرکت بکند. او نمی‌توانست در آن زمان یک رآکتور اتمی بسازد. و مسأله مهم است این که این قانونمندی‌هایی را که اجتماع ما را محیط کرده، درک بکنیم و با درک این قانونمندی‌ها، برای تغییر شرائط و برای آزاد شدن تلاش کنیم. مثلاً انقلاب ما، برخلاف صحبتی که آقای بهشتی فرمودند، یک‌سری قوانینی وجود داشته که انقلاب

ما هم آنها را تأیید کرده است. مثلاً، این که توده‌ها این قدرت را دارند که می‌توانند وقتی به‌طور متحد در مقابله با عظیم‌ترین نیروها قرار بگیرند آنها را شکست بدهند. یا اینکه اگر توده‌ها در مقابله با امپریالیزم امریکا متحد و یکپارچه مبارزه بکنند می‌توانند آن را شکست بدهند. قبل از ما انقلاب ویتنام این امر را ثابت کرد، بعد در انقلاب ما باز هم این امر اثبات شد. حالا امروز تمام تجربیات انقلابات این امر را ثابت کرده که انقلاب در صورتی می‌تواند تداوم پیدا کند و به پیروزی برسد که توده‌ها متحد و یکپارچه بمانند و وحدت بین مردم حفظ بشود. این یک قانونمندی است. اگر کسی دلش نخواهد، آزاد است که دلش نخواهد! می‌تواند فکر کند که نه، مردم می‌توانند با هم متحد نباشند. ولی خوب، اگر حرکتش در جهتی باشد که به وحدت مردم ضربه بزند، شکست می‌خورد و انقلاب را به شکست می‌کشاند. آقای دکتر پیمان گفتند که ممکن است بعدها یک نفر بیاید خیانت بکند. بسیار خوب؛ اما چه کار باید کرد؟ وقتی ما صحبت از این می‌کنیم که دموکراسی در عرصه‌های گوناگون باید تأمین بشود، به‌خاطر این است که دیگر مردم اجازه نمی‌دهند یک کسی بیاید و به آنها ستم بکند. موقعی که مثلاً تشکلهای کارگری وجود داشته باشند، سندیکاها و شوراهای وجود داشته باشند، حق آموزش رایگان برای همه مردم تأمین بشود، مردم آگاه باشند، در این صورت اگر کسی هم خواست به مردم خیانت بکند و آزادی مردم را محدود بکند، یا ستم بر آنها روا بدارد، مردم به او اجازه نخواهند داد. مردم آن موقع ارگان دارند، امکان دارند، آگاهی دارند، و او را پایین می‌کشند. برای مثال، یکی از خبرنگارهای غربی به ویتنام رفته بود و با یکی از افرادی که در آنجا بود مصاحبه‌ای کرده بود. دیده بود همه مردم آنجا مسلح‌اند. خیلی تعجب کرده بود. پرسیده بود این همه شما مسلح هستید؛ دولت شما نمی‌ترسد از اینکه یک موقعی شما علیه او بشورید؟ به او گفته بودند، دولت چیه؟ ما خودمان دولت هستیم! ما هر موقع که اراده بکنیم می‌توانیم از طریق ارگانهایی که داریم دولت را پایین بکشیم. در یک چنین شرایطی چنانچه فردی

بخواهد در جهت مصالح مردم حرکت نکند، اگر مردم آگاه باشند، این امکان را پیدا نمی‌کند. - با اجازه شما من مقداری به بحثهای مشخص جامعه خودمان می‌پردازم. هدف مقدماتی که انقلاب ما تعقیب می‌کرده، و خواست مقدم مردم ما، در این مرحله کسب استقلال است. برای اینکه عدالت اجتماعی برقرار بشود، قبل از هر چیز ما باید بتوانیم استقلال همه جانبه خودمان را کسب بکنیم و همه وابستگیهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگیمان را به امپریالیسم قطع کنیم. این خواست تمام مردمی است که در انقلاب شرکت کردند. خواست تمام مردمی است که به سرنوشت انقلاب فکر می‌کنند. در این هدف، همه مردم با هم مشترک‌اند. بنابراین، زمانی که ما از دموکراسی و آزادی صحبت می‌کنیم می‌خواهیم شرایطی را به وجود بیاوریم که این امکان برای مردم ما فراهم بشود که، در وهله اول، استقلال جامعه تأمین بشود. برای اینکه استقلال به دست بیاید، و برای اینکه وابستگیها به طور کامل قطع بشود، مردم باید به طور وسیع در مبارزه شرکت داشته باشند؛ در صحنه حضور داشته باشند؛ متحد و یکپارچه باشند، و مبارزه خود را علیه امپریالیسم ادامه دهند. نیروهای ضد انقلاب، امپریالیسم، سرمایه‌دارهای بزرگ، زمینداران بزرگ، تمام تلاششان را به کار می‌گیرند تا این هدف مردم ما نتواند جامه عمل به خود بپوشد و مبارزه مردم ما نتواند به پیروزی برسد. ما فقط با نیروی متحد مردم می‌توانیم این توطئه را در هم بشکنیم و استقلال جامعه را کسب و حفظ بکنیم.

حالا، برای اینکه مردم در صحنه باقی بمانند و فعلاً نه حضور داشته باشند، و برای اینکه وحدت مردم به هم نخورد، ما باید چه شرایطی را به وجود بیاوریم؟ مردم در صورتی به صورت فعال در صحنه حضور پیدا خواهند کرد و به طور فعال در مقابل همه توطئه‌ها ایستادگی خواهند کرد (همین طور که در این دو سال و نیمه بعد از انقلاب در مقابل این همه فشار مقاومت و استقامت کردند) که بینند انقلاب خواسته‌هایشان را برآورده می‌کند. بینند، بر فرض، تشکلهایی به وجود آمده، دموکراسی به وجود آمده، و این

امکان برایشان به وجود آمده که بتوانند در مقابل دشمنانشان مقاومت بکنند و خواسته‌شان را از آنها بگیرند. یعنی تنها در شرایطی که حقوق دموکراسی مردم تأمین بشود، این امکان وجود دارد که مردم به‌طور فعال در صحنه باقی بمانند و امپریالیسم را به عقب برانند. از طرفی دیگر، برای اینکه وحدت مردم حفظ بشود، ما باید این امر را عمیقاً درک بکنیم که مردم جامعه ما دارای عقاید گوناگونی‌اند. مثلاً مردم ما اکثراً مسلمان‌اند. ولی در عین حال ادیان دیگری هم در جامعه وجود دارد. پیروان اهل تسنن وجود دارد، شیعه هم وجود دارد. عقیده‌های مختلفی هست و ایده‌های مختلفی وجود دارد. ولی همه اینها در یک امر مشترک‌اند؛ و آن هم مبارزه با امپریالیسم و مبارزه برای کسب استقلال است. اگر ما فکر کنیم که این امکان هست که همه مردم بیایند عین ما فکر کنند، یا من فکر کنم همه مردم باید همان عقایدی را بپذیرند که من دارم، یا شما فکر کنید یک چنین امکانی هست، این امکان ذهنی است. یک چنین چیزی نمی‌شود. این عقاید مختلف وجود دارد. باید درک بکنیم که مردم با عقاید متفاوت یک هدف واحد را تعقیب می‌کنند: کسب استقلال. حالا، اگر یک نیرویی فکر بکند که تنها خودش می‌تواند مبارزه بکند، یا نیرویی فکر کند که فقط کسی می‌تواند با امپریالیسم مبارزه بکند که عین او فکر کند، این اعتقاد مسلماً منجر به این می‌شود که او در مقابل سایر نیروها قرار بگیرد. این مسلماً منجر به این می‌شود که تضادهای بین مردم را گسترش بدهد. این مسلماً منجر به این می‌شود که مردم نتوانند وحدت و یکپارچگی‌شان را حفظ بکنند. متأسفانه در انقلاب ما این عقیده وجود داشته، و قوی هم وجود داشته و هنوز هم هست. آیت‌الله طالقانی مطلبی را در یکی از خطبه‌های نماز جمعه مطرح کرده بودند. ایشان گفتند، تفاوت است بین دشمنی و اختلاف. این دو را نباید با هم اشتباه کرد. ما می‌توانیم با هم اختلاف داشته باشیم، ولی نباید این اختلاف را به دشمنی تبدیل بکنیم. دشمن ما امپریالیسم است. ما روی این امر تأکید داریم. دشمن ما امپریالیسم آمریکا و عوامل و ایادی او هستند. در عین حال که همه ما در مقابل آن

دشمن قرار داریم، می‌توانیم با همدیگر اختلاف نیز داشته باشیم. البته باید تلاش بکنیم برای اینکه اختلافاتمان را حل بکنیم. تلاش بکنیم برای اینکه بهترین شیوه‌ها را در مقابله با آن دشمن به کار بگیریم. مثال بزنی؛ زمانی که عراق به ایران حمله کرد، مردم ما همه می‌خواستند متجاوزین عراقی را بیرون برانند؛ ولی برخی نیروها، که تعدادشان محدود بود ولی بالاخره وجود داشتند، این دید را داشتند که جنگ با عراق را فقط خودشان می‌توانند پیش ببرند. آنان در شرکت سایر نیروها در جنگ با عراق محدودیت به وجود می‌آوردند. خوب، این یک چیز روشنی است که اگر کسی فکر کند فقط خودش باید برود با عراق بجنگد، شکست می‌خورد و کل انقلاب را به شکست می‌کشاند. متأسفانه در این دو سال و نیم این عقیده ضربات خیلی جدی بر انقلاب و بر ما وارد کرده است. البته در مورد جنگ عراق، سایر نیروها، با وجود محدودیتهایی که وجود داشت، تلاششان را کردند؛ در جنگ شرکت کردند و در مقابل فشارها تسلیم نشدند. و به همین دلیل هم مردم به طور یکپارچه در جنگ شرکت کردند، و دیدیم که مردم توانستند جلوی تجاوز عراق را، با تمام امکاناتی که داشت و با تمام حمایت‌های که بود، سد بکنند. یا مثال دیگر: امروز می‌بینیم که رادیوهای امپریالیستی، یا ضد انقلاب، تبلیغات عظیمی علیه انقلاب ایران به راه می‌اندازد. شایعه‌پراکنی می‌کند، توطئه‌چینی می‌کند، کوشش می‌کند انقلاب ما را مسخ بکند، کوشش می‌کند انقلاب ما را به عنوان اختناق و دیکتاتوری جلوه بدهد، کوشش می‌کند انقلاب ما را با نامیدن واژه «ارتجاع» به آن، جزو صف ضد انقلاب قرار بدهد... حالا اگر برخی از نیروها فکر بکنند مقابله با این تبلیغات و مقابله با این توطئه‌هایی که وجود دارد، فقط کار خودشان است و فقط خودشان می‌توانند با این تبلیغات مقابله بکنند، خوب، مسلّم است که نمی‌توانند از نیروی بقیه گروه‌ها، سازمانها، و بقیه مردم در این جهت بهره‌برداری داشته باشند. فرض کنیم در یک سال اخیر می‌بینیم در عرصه تبلیغاتی خیلی از نیروها محدودیت به وجود آمده. در رابطه با فعالیت خیلی از نیروها

محدودیت به وجود آمده. خوب، وقتی این محدودیت به وجود بیاید، برای ضد انقلاب فرصت خیلی وسیع تری فراهم می شود که بیاید تبلیغات خودش را در بین مردم گسترش بدهد. در این حال، بخشی از نیروهای مردمی جلو بخشی از نیروهای مردمی دیگر را می گیرند و نمی گذارند تبلیغات آنها را خنثی بکنند. بدتر از این موقعی است که این بخشی از نیروها می آیند با آن نیروها تقابل می کنند. یعنی نه تنها جلوی فعالیت آنها را می گیرند، بلکه سعی می کنند آنها را سرکوب هم بکنند.

اگر این را قبول داشته باشیم که توده های مردم ما هستند که می بایست در مقابل توطئه های امپریالیسم ایستادگی بکنند؛ اگر این را قبول داشته باشیم که این مردم عقاید متفاوتی هم دارند؛ اگر می خواهیم مردم به طور متحد در این مبارزه شرکت بکنند، چنانچه قبول داریم که اگر به وحدت مردم لطمه وارد شود انقلاب ما پیش نمی رود و ضربات خیلی جدی به آن وارد خواهد شد، باید این را هم درک بکنیم که برای حفظ وحدت باید عقاید دیگران را هم رعایت کرد. باید به عقاید دیگران احترام نهاده بشود. این امکان ندارد که کسی بگوید بقیه طرز فکرها و جریانات حرفشان را نزنند؛ یعنی جلوی دهنشان را بگیرند و بعد بگویند بیاید با همدیگر وحدت داشته باشیم! این کار حتماً به تقابل و درگیری می انجامد.

بنابراین، مسأله مهمی که امروز در مقابل انقلاب ما و در مقابل پیشرفت انقلاب ما قرار دارد، این است که ما با این گرایش مبارزه بکنیم؛ با گرایشی که بیش از همه به منافع خودش لطمه می زند و نسبت به منافع خودش ناآگاه است. نمی فهمد که منافع خودش برای کسب استقلال در مقابل دشمن اصلی متوقف بر این است که تمام اختلافات، تمام اختلافات نظری که وجود دارد، همه باید با هم متحد باشند و با دشمن بجنگند. او کار خودش را به تقابل با سایر نیروها می کشد و همیشه هم در این پروسه خواهد بود. هر اختلافی با نیرویی پیدا بکند به تقابل با آن کشیده می شود و دائماً ضعیف تر و لاغرتر می شود، تا آخر به زانو دربیاید. البته این خیلی مهم است که تأکید بکنیم که سایر

نیروها، نیروهای انقلابی، در صورتی که به این گرایش تمکین کنند و در صورتی که در مقابل فشارهایی که به آنها وارد می‌شود، آنها هم بیایند مقابله به مثل بکنند، مثلاً در جنگ شرکت نکنند، یا تبلیغات علیه امپریالیسم را کنار بگذارند، کار اشتباهی کرده‌اند. این یعنی تسلیم شدن در مقابل این گرایش. این روی دیگر این سکه است. این کار هم به نوبه خود ضربات خیلی جدی به انقلاب وارد می‌کند. نیروهای دیگر به جای اینکه مقابله بکنند، باید شیوه‌های اصولی پیدا کنند تا مبارزه با امپریالیسم پیش برود. اگر بیایند تقابل اصلیشان را با این طرز فکر قرار بدهند، این کار خودبه‌خود انقلاب ما را تضعیف می‌کند. در عین حال، این را باید باز هم تأکید بکنیم که اگر بخواهیم انقلاب ما پیش برود و ما بتوانیم در مقابل این خطرات مقابله بکنیم، باید با این گرایش مبارزه بکنیم؛ گرایشی که فکر می‌کند فقط خودش انقلابی است؛ گرایشی که فکر می‌کند فقط کسانی می‌توانند با امپریالیسم مبارزه کنند که عیناً مثل آنها فکر کنند. مجری: چون شما سابقاً کم از وقت استفاده کرده بودید، اشکالی نداشت که بیش از حد لازم صحبت کنید. برمی‌گردیم به آقای بهشتی. چون قرار شد که صحبت بر سر مسایل روز باشد، و مثل اینکه صحبت قبلی شما تمام شد، حالا خواهش می‌کنم که در مورد آزادی، و مسایل روز، صحبتتان را شروع بفرمایید.

بهشتی: خوب؛ نزدیک به دو ساعت و نیم است که این بحث را آغاز کرده‌ایم. ما حوصله داریم و آماده هستیم که تا یکی دو ساعت دیگر، بلکه بیشتر، اینجا بنشینیم و بحث کنیم؛ چون ما بحثهای شش ساعته، هفت ساعته، در اجتماعات فراوان داشته‌ایم و عادت داریم. اما بحث این است که این برنامه برای بینندگان و شنوندگان تهیه می‌شود؛ آیا بینندگان و شنوندگان هم فرصت و حوصله دارند؟ و آیا در چهارچوب رادیو و تلویزیون و صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، چقدر مجال برای این برنامه هست؟ علاوه بر این، در رابطه با مسائلی که هنوز مربوط به زیربنای آزادی در مکتب و آیین مقدس اسلام است، ما مطالبی داریم که آنها را هم باید بیان کنیم. همان‌طور که آقای

پیمان تأکید داشتند، من هم تأکید دارم که در یک جامعه متکی به یک نظام عقیده و عمل، هیچ وقت نمی شود یک مسأله را جدا از مسایل ریشه‌ای مطرح کرد و به نتیجه رساند. ما باید آن حداقل لازم از توضیحات مربوط به مبانی آزادی انسان در اسلام را اینجا مطرح کنیم. بعد، در آن آخر کار آنها را به صورت یک اصول استنتاج شده بر اساس دید خودمان تنظیم بکنیم و به بیننده‌ها و شنونده‌ها بگوییم که بسیار خوب، نوبت دیگر بر اساس این سه اصل، این چهار اصل، این ده اصل، می رویم سراغ تجزیه و تحلیل مسائل روز. ما هم علاقه داریم که هر چه زودتر بحثها به مسائل روز برسد. اما اگر عجله بیجا به خرج بدهیم و زیربنای تحلیل را روشن نکنیم، چه بسا این مسائل را به صورت پراکنده مطرح بکنیم و به جایی نرسیم. این بود که بنده، بر حسب نظر خودم، شیوه بحث را این گونه انتخاب کردم که اصول موضوعه را (که هنوز مانده) مطرح کنم و بعد این اصول را ردیف کنیم. علی القاعده هر یک از آقایانی هم که در بحث شرکت کرده‌اند در پایان این اصول را ردیف می کردند. آن گاه شنونده و بیننده می دانست که نظرات ما در کجا با هم یکی نیست، و در کجا نظرها یکی است. بی شک وقتی می گوییم چند نفر یا چند گروه با هم اختلاف نظر دارند، معنایش این نیست که بر سر هر چیزی اختلاف دارند. ما که اینک در برابر این پروژکتورها و این دوربینها نشسته‌ایم و بحث می کنیم، اتفاق نظری داریم. این معلوم است. در اینجا حتماً نقطه نظرهایی که یکی باشد وجود دارد. مهم این است که نقطه نظرهایی که فرق می کنند، آنها مشخص بشود و در ادامه بحث، در تجزیه و تحلیل مسائل و در تبیین مسائل جاری، بگوییم اینجا تفاوت وجود دارد. ما الآن در این بحثمان به اینجا رسیدیم که آقای کیانوری و آقای فتاپور گفتند که بلی، ما هم جبر اجتماعی را قبول نداریم و نمی گوییم جبر اجتماعی وجود دارد. اما دقت کنید که معنای این سخن این است که مارکسیسم در یکی از اصولی که از ابتدا بر آن تأکید داشته و کارش را با آن شروع کرده، تجدید نظر کرده و آن را کنار گذاشته. البته در حرفهای خود مارکس هم هست. اگر می خواستیم بحث

اصولی و گسترده بکنیم، بنده عین متنهای کاپیتال را می آوردم و نشان می دادم. در جاهای مختلف با هم تناقض دارد. یا عین متنهای مربوط به بعد از کاپیتال، از انگلس و دیگران را هم در اختیار داریم؛ آنها را هم می آوریم و می گفتیم اینها با هم تناقض دارد. اما ما نمی خواهیم بگوییم که چه کسی چه گفته؛ ما می خواهیم بگوییم از این پس چه بگوییم. اگر آقای کیانوری به عنوان حزب توده و آقای فتاپور به عنوان فدائیان خلق می گویند که قبول دارند جبر تاریخی وجود ندارد و تضاد طبقاتی تعیین کننده نیست، بسیار خوب. اینها باید روشن بشود و جلو برویم. چون شما گفتید که خیلی مسائل هست که بین اسلام و سوسیالیزم یکی است. اگر شما به عنوان مدیر جلسه، از آقایان خواهش می کردید که حالا که قرار است مسائل بنیادی مطرح بشود، فقط در مورد مسائل بنیادی بحث کنیم، شاید این جلسه می توانستیم به آن نتیجه اول برسیم. یعنی دور اول بحث تمام می شد. ولی خوب، آقایان بر اساس آزادی که دارند روی نقطه نظر خودشان بحث کردند.

بسیار خوب، ما نکته های زیادی را یادداشت کردیم. حتماً آقای پیمان هم یادداشت کرده اند. خود آقایان هم نکته های زیادی را در این رابطه یادداشت کرده اند. اینها را باید بعد روشن کنیم. ولی آنچه بنده به عنوان یک شرکت کننده برای خودم می پسندم، این است که مجالی باشد که یکی دو مسأله دیگر را هم حداقل روشن کنیم و آنها را به صورت اصول در آوریم و برای بینندگان و شنوندگان مشخص کنیم که درباره این چهار یا پنج نقطه نظر، دیدگاه هر کدام و موضع هر کدامان چیست. بعد بر اساس مواضع مشخص تعیین شده، این حرکت و این بحث سازنده و روشنگر را ادامه بدهیم. این سلیقه بنده است.

مجری: بنده هم می خواهم همین را بگویم. - مثل اینکه اطلاع دادند که دیگر نوار نیست و باید جلسه را ختم بکنیم. دنباله بحث بماند برای جلسه بعد.
پیمان: به نظرم لازم است که هر کدام یک نتیجه گیری خیلی فشرده از صحبت خود

بکند.

مجری: هر کدام دو دقیقه. خواهش می‌کنم.

پیمان: من فکر می‌کنم باید در عین حال از اینکه بحث به مسائل صرفاً ایدئولوژیک وارد بشود پرهیز بکنیم؛ چون پیش‌بینی کرده‌اند که بحث ایدئولوژیک هم خواهیم داشت، - ضمن اینکه رابطه مکتب را باید با واقعیت‌های عینی حفظ بکنیم. در هر مورد که بحث مبنایی می‌کنیم، بلافاصله باید مصداق خارجی آن را هم عرضه بکنیم. وقتی ما می‌گوییم سلطه‌جویی و برتری‌طلبی و استبداد فکری وجود دارد، بلافاصله مصداق خارجی پیدا می‌کند. فردی که برتری‌طلب است، خودم‌محور می‌شود؛ و خودم‌محور که شد، می‌گوید فکر من برتر است، و بنابراین، آزاداندیشی را از بین می‌برد و جزم‌گرا می‌شود. جزمیت را حاکم می‌کند و می‌گوید که جز آنچه خودش می‌اندیشد نباید چیزی به وجود بیاید. این جزمیت خودش استبداد دارد و جلوی آزادی فکر، جلوی برخورد عقاید و رشد و تعالی فکر را می‌گیرد. ممکن است خود این جزمیت هیچ ارتباطی با سلطه طبقات سرمایه‌داری یا مالکیت‌های خاص پیدا نکند. ممکن است که منشأ آن چیزی دیگری باشد. جریانات تنگ‌نظر و قشری و دگماتیسم از اینجا منشأ می‌گیرد. بنابراین، در هر موردی باید مصداق عینی خارجی آن را هم عرضه بکنیم تا بینندگان هم که الآن ناظر این بحث‌ها هستند، از نقطه نظرهایی که ما نسبت به مسائل جاری و عینی داریم، بلافاصله بتوانند استفاده بکنند. والا چون بحث صرفاً ایدئولوژیک دامنه‌اش خیلی خیلی وسیع است، من نگران هستم که از آن محور اصلی که برخورد با مسائل جاری و درآوردن ریشه‌های این تناقضات غیر اصولی در جبهه مردم و برداشتهای صحیح و ناصحیح از آزادی در انقلاب و جمهوری اسلامی است، خارج شویم و به آن نرسیم. خواهش می‌کنم این است که دوستانی که جمع هستند این نکته را رعایت کنند که وقتی بحث مبنایی می‌کنند (که حتماً لازم است) با مصادیق اجتماعی و عینی‌اش برخورد بشود، تا از آن تحلیل روشنی از جریانات روز در بیاوریم.

کیانوری: من هم در خاتمه بحث دور قلمم گفتم که اگر به بحث مشخص درباره آزادی در شرایط مشخص کنونی جامعه جمهوری اسلامی و همان مسائلی که الآن مورد علاقه مردم است، پردازیم، به نظرم برای توده مردم بهتر قابل فهم خواهد بود. چون برای توده مردم، به طور کلی، بحثهای مجرد، انتزاعی و به لحاظ فکری بغرنج، دشوارتر خواهد بود از بحثهایی که در ارتباط مستقیم با زندگی روزمره خودشان و با تجربه روزمره اجتماعی - تاریخی خودشان است. در آن چهارچوب ما بهتر خواهیم توانست همین نقطه نظرها را منعکس بکنیم.

چیز دیگری که من از همه بحث کنندگان تقاضا دارم، این است که اگر به گفته این یا آن دوست شرکت کننده استناد می شود، به جمله دقیقی که او گفته است استناد بشود. چون اگر استناد طوری باشد که با آن چیزی که گفته شده تطبیق نکند، آن وقت به این می انجامد که ما مجبور شویم توضیح بدهیم که آقا مقصود من این نبوده. من در دو مورد که به سخن آقای دکتر بهشتی استناد کردم، جمله دقیق خودشان را یادداشت کردم و استناد کردم؛ برای اینکه مبدا یک کلمه در آن یا در تفسیر آن اشتباه نکنم. بهشتی: من این جمله شما را یادداشت کردم که «فاسد شدن افراد، تابعی است از جبر اجتماعی موجود». می خواستم عین جمله را بخوانم، ولی وارد بحث نشدم.

کیانوری: خوب، این خیلی تفاوت دارد با اینکه من گفته باشم اصلاً با جبر مخالفم! بهشتی: اجازه بدهید! و بعد جمله ای دیگر گفته اید که «انسان می تواند بر جبر اجتماعی مسلط شود، که اگر فاسد...» (۵)

بنابراین انسان می تواند بر جبر مسلط شود. این دو تا را باید با هم بتوانید بیان کنید. کیانوری: هر کدام از این حرفها در جای خودش و در چهارچوب خودش است. مثلاً، این بیانی که آقای دکتر پیمان کردند که ممکن است یک انقلاب اقتصادی یا انقلاب سیاسی انجام بگیرد ولی زور گویی و قدرت طلبی آن انقلاب را فاسد بکند - ببینید؛ ما اعتقادمان به هیچ وجه به انقلاب اقتصادی و سیاسی تنها نیست. آنچه ما طرفدارش

هستیم انقلاب کامل اجتماعی است. انقلاب کامل اجتماعی دارای عناصر مختلفی است، که سه عنصرش عبارت است از انقلاب سیاسی، یعنی گرفتن قدرت از طبقات حاکم موجود و واگذاری و انتقال این قدرت به طبقات محروم. این می شود انقلاب. دوم، انقلاب اقتصادی؛ یعنی از بین بردن پایه های مادی آن قدرت طبقات حاکم. و سوم، انقلاب فرهنگی.

مجری: معذرت می خواهم، بحث مقداری منحرف شد، چون اصلاً بحث چیز دیگری بود. شما می خواستید نتایجی را راجع به آن مسائل آزادی بیان کنید. کیانوری: خوب؛ همین است دیگر. ما معتقد هستیم که آزادی در آن شرایط امکان پذیر هست. یعنی، تأمین آزادی برای توده های محروم در یک جامعه طبقاتی، فقط با انجام یک انقلاب کامل اجتماعی، که شامل انقلاب سیاسی، انقلاب اقتصادی و انقلاب فرهنگی است، امکان پذیر است. فقط در این صورت است که این آزادی به معنای کاملش برای توده های مردم تأمین می شود و بدون این غیر ممکن است. والا اگر ما فقط بخواهیم شرایط اقتصادی را عوض بکنیم، کافی نیست. البته ما بین این سه عامل، به عاملی مهم و تعیین کننده قائل هستیم، که می تواند آنهای دیگر را به دنبال خودش بکشد. این را در بحث آینده دنبال خواهیم کرد.

مجری: اشاره می کنند وقت کم است. شما هم خواهش می کنم چند دقیقه ای بفرمایید. فتاپور: بحث امروز می تواند خیلی مفید باشد، ولیکن بحثهای مجرد تئوریک نیاز به وقت خیلی طولانی دارد، که آن هم به نظر ما در حوصله بینندگان نمی گنجد. وقتی آن بحثها را به عرصه نظریات مشخص اجتماعی بیاوریم، یعنی در آنجایی که مردم به طور مشخص می بینند که هر کس چه نظری دارد، آن بحثها خیلی مفیدتر و خیلی سازنده تر می شوند. این به این معنی نیست که این بحثها را نخواهیم در وجه تئوریکش ادامه بدهیم یا اصلاً آنها را مفید ندانیم، ولیکن از طریق تلویزیون، آن هم به این شکل، در آن حدی که بحثهای مشخص می تواند مورد استفاده قرار بگیرد، این بحثها نمی تواند

مفید باشد. به همین دلیل هم تأکید داشتیم که هر چه سریع‌تر برویم سراغ مسائل مشخص انقلاب ایران. راجع به مسائلی از این نوع که اصلاً آزادی را چگونه تعریف می‌کنیم، می‌توانیم در جلسات بعد مفصل صحبت بکنیم.

مجری: خوب، بحثمان را در همین جا خاتمه می‌دهیم. به‌طور کلی فکر می‌کنم هیچ‌کس نمی‌تواند یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کلی از این بحثی که امروز داشتیم بکند، چون خیلی مشکل است. من هر نتیجه‌گیری بکنم باز ممکن است مورد اعتراض قرار بگیرم، چون بحث اصولاً ناتمام مانده است. ولی علی‌الاصول در این میان کانالی پیدا شد که در دو جهت انشعاب پیدا کرد و جلو رفت. و فهمیدیم که این قیود اجتماعی در نظر آقایان دست راست بنده و آقایان دست چپ بنده می‌تواند تفاوت داشته باشد. خوب، آقایان دست راست من دست چپی هستند و این طرف... بهشتی: و آقایان دست چپی شما هم دست راستی نیستند. نه راست‌اند و نه چپ‌اند. نه شرقی و نه غربی!

مجری: اجازه بفرمایید که نتیجه‌گیری کلی را بگذاریم برای جلسات بعد؛ چون من هر چه فکر می‌کنم چه نتیجه‌ای می‌توانیم از این جلسه بگیریم چیزی به فکر نمی‌رسد. ولی، به هر حال، اقدام صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در تحقق این خواسته اجتماع امروز ما برای بحث آزاد و آشنا کردن مردم با مواضع مختلف سیاسی ایدئولوژیک احزاب و گروه‌های مختلف کم‌کم آغاز می‌شود. بخصوص آن اطلاعیه ده ماده‌ای دادستان کل انقلاب اسلامی راهگشایی است برای تمام احزاب و گروه‌هایی که خودشان را معاند و دشمن انقلاب و جمهوری اسلامی ایران نمی‌دانند، که بدون ترس و بدون اینکه امنیتشان به خطر بیفتد، همان‌طور که تأمین شده، با کمال آزادی در این بحثها شرکت بکنند و با گروه ایدئولوژیک صدا و سیمای جمهوری اسلامی مکاتبه بکنند و از این موقعیت واقعاً استفاده کنند.

جلسه دوم (۶)

مجری: به نام خدا و با عرض سلام خدمت ملت مبارز ایران. در این جلسه، به لطف حق تعالی، دومین قسمت از برنامه بحث آزاد پیرامون «آزادی، هرج و مرج و زورمداری» را آغاز می‌کنیم. اگر به اولین قسمت برنامه ما توجه کرده باشید، اطلاع دارید در آن جلسه، به دعوت سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران فقط چهار حزب و سازمان سیاسی جواب مثبت داده بودند و برای بحث آزاد شرکت کردند، که عبارت

بودند از جنبش مسلمانان مبارز، حزب جمهوری اسلامی، حزب توده، و سازمان فدائیان خلق (اکثریت). ولی متأسفانه بقیه احزاب و سازمانها و گروهها، با وجود اینکه پیوسته انجام بحثهای آزاد را کمال ایدئال برای پیشرفت و تعالی افکار در جامعه می دانند، در برنامه ما شرکت نکردند و به دلایلی که باید حتماً به ملت ایران عرضه کنند، از این کارسرباز زدند. اینجا تریبون آزاد است، و به گواهی تمام کسانی که شاهد اولین قسمت برنامه بحث آزاد بودند، نماینده هر حزب و سازمانی، در کمال آزادی نظرات خودشان را مستقیماً با ملت در میان می گذارد. به این ترتیب هر گونه بهانه جویی برای متهم کردن حکومت یا سازمان رادیو و تلویزیون در مورد سانسور یا اختناق، از دست افراد و سازمانها و احزاب مختلف گرفته می شود.

من در اینجا، به نمایندگی از طرف صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، از همه کسانی که به روش بحث آزاد اعتقاد دارند، دعوت می کنم که می توانند بدون هیچ گونه محظوری از این تریبون استفاده کنند و در جمع دیگران به تشریح نظرات خود پردازند. مخصوصاً که صدا و سیمای جمهوری اسلامی، در جهت تحقق اطلاعیه ده ماده ای دادستانی کل انقلاب اسلامی، خود را موظف می داند که امکان شرکت در این بحثها را به همه گروهها، سازمانها و احزاب بدهد. بعد از این مقدمه می رویم به سراغ اصل برنامه، یعنی قسمت دوم بحث آزاد درباره آزادی، هرج و مرج و زورمداری، که با شرکت نمایندگان چهار حزب و سازمان سیاسی برگزار می شود. من به ترتیب نمایندگان این گروهها و احزاب و سازمانها را معرفی می کنم: آقای حبیب الله پیمان، از جنبش مسلمانان مبارز؛ آقای سیدمحمد حسینی بهشتی، از حزب جمهوری اسلامی؛ آقای نورالدین کیانوری، از حزب توده؛ و آقای فتاپور، از سازمان فدائیان خلق (اکثریت). برای ادامه بحث خلاصه ای را از آنچه در جلسه اول گذشت به اطلاع بینندگان عزیز می رسانم.

در جلسه گذشته، پس از مقدماتی، بحث ما به اینجا کشید که آقای کیانوری گفتند،

آزادی و اصولاً هر مقوله سیاسی یا اجتماعی، جز ر چهارچوب تضاد طبقاتی معنا ندارد. یعنی، به عقیده ایشان، آزادی برای سرمایه‌دار و رنجبر از هم مجزاً است. آقای پیمان هم تقریباً به نوعی به این مسأله معتقد بودند و آزادی را تابع تضاد طبقاتی دانستند، ولی جنبه روحانی و معنوی قضیه را هم از نظر دور نمی‌داشتند. ایشان مسأله در بند کشیدن شیطان نفس را به عنوان کنترل‌کننده آزادی مطرح کردند. آقای فتاپور هم نظریاتی تقریباً مشابه آقای کیانوری داشتند و مسأله آزادی سیاسی را از دموکراسی جدا کردند و موانعی را که می‌تواند آزادی را از قیود اجتماعی مجزا بکند، برشمردند. ولی آقای بهشتی معتقد بودند که انسان به هیچ‌وجه مقید به جبرهای تاریخی و اجتماعی نیست، بلکه می‌تواند در مقابل آن قید بشورد و تمام ضوابط را به هم بزند. مثال بارزی که ایشان زدند همان پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود. مخصوصاً جمله‌ای فرمودند که انسان در راستای تاریخ همیشه نوآفرین است. یعنی در حقیقت همان مشکلی را که سوسیالیزم علمی، به قول آقای کیانوری، در تبعیت جبری انسان از جبر جامعه با آن مواجه است، آقای بهشتی با عنوان کردن تقید انسان به خدا حل کردند، و گفتند که اگر انسان خودش را اسیر و برده و محکوم قوانین زمینی نکند می‌تواند به معنای واقعی آزاد باشد. آقای پیمان برای آزادی انسان دو قید قائل شدند، که اولی داشتن معرفت و آگاهی است و دومی مبارزه با موانع خارجی یا آزادی از وابستگی‌های ظالمانه خارجی. تعریفی را که آقای بهشتی از آزادی انسان کردند، من یک بار دیگر تکرار می‌کنم. ایشان فرمودند، آزادی برای انسان باید بر این اساس تعریف شود که انسان شدنی است مستمر و پوی است خودآگاه، انتخابگر و خودساز. ما در این جلسه می‌خواهیم مختصات آزادی را در ایدئولوژی اسلام و مارکسیسم تعیین کنیم تا پس از آن به مصداق‌های سیاسی آزادی در این دو جریان ایدئولوژیک برسیم. سؤال این است که آیا در فلسفه تضاد طبقاتی و در روند ماتریالیسم تاریخی، یعنی در مارکسیسم یا از طرف دیگر در اسلام، اصولاً فارغ از این مقدماتی که عرض شد، آزادی به معنی ملموس

وجود دارد یا خیر؟ من اولین سؤال را به همین عنوان از آقای بهشتی می‌پرسم. بهشتی: بسم الله الرحمن الرحيم. با درود و سلام بر همه بینندگان و شنوندگان برنامه. سؤالی را آقای ابوترابی مطرح کردند که برای پاسخ به آن، ناچار هستم بر طبق شیوه‌ای که در بحث در رابطه با مطالبی که خودم بیان آنها را به عهده گرفته‌ام، بار دیگر اصول زیربنایی اصل آزادی را در جهان بینی اسلامی و نظام عقیده و اسلام مطرح بکنم، تا به دنبال آن بتوانم به پاسخ سؤال برسم. من به طور خلاصه این اصول را می‌خوانم. یک (انسان شدنی است، صیوررتی است، پویشی است، حرکتی است خود آگاه، محیط آگاه، خودساز، محیطساز، و انتخابگر، که بر اساس انتخاب آگاهانه و آزادانه‌اش هم خود را می‌سازد و هم در تغییر ساخت محیط طبیعی خود دخالت گسترده می‌کند و محیط اجتماعی خود را می‌سازد.

دو) محیط اجتماعی هم ساخته شده انسان است و هم در ساخت او نقش دارد. ولی در این ساختن متقابل، اصل انسان و خودسازی درونی اوست. سه) بنابراین، انسان نه محکوم جبر طبیعی است، نه محکوم جبر اجتماعی و تاریخی، بلکه به هر حال در برابر محدودیتهایی که طبیعت یا نظام اجتماعی برایش به وجود می‌آورد قدرت حرکت مخالف دارد. بدین ترتیب یکی از بزرگترین ویژگیهای انسان این است که برآستی آزاد است و انتخاب کننده، و این صرفاً یک حق نیست، بلکه یک واقعیت هم هست، که انسان هر چه بیشتر به آن پردازد، گسترده‌تر و پیشرفته‌تر می‌شود. چهار) در رابطه با انسان، یعنی فرد و جامعه و اصالت فرد و اصالت جامعه، ما معتقد به نقش متقابل فرد و جامعه هستیم، اما با تأکید بر نقش فرد به عنوان مبدأ. پیشتازانی که حرکتها را آغاز می‌کنند و قدرت درک درد و رنج و آرمانها و زمینه‌های حرکت توده‌ها را دارند، می‌توانند آنها را به حرکت درآورند و با کمک آنها جریانهای اجتماعی نویی را به وجود آورند که این جریانها روی بسیاری از افرادی که دیرتر آگاه می‌شوند و به حرکت درمی‌آیند اثر می‌گذارند و آنها را با خود همراه می‌کنند. این

نقش فرد، نقش افراد پیشتاز، السابقون السابقون، و نقش آنهایی که توانسته‌اند با خودسازی، آگاهی خودشان را بیشتر و بالاتر ببرند، در ایجاد حرکتهای و به حرکت در آوردن و آگاه‌تر کردن توده‌ها، از مسایلی مهمی است که ما در فهم مسأله آزادی خیلی روی آن تکیه داریم. همچنین بر رابطه‌ای که بعد میان اینها و توده‌ها به وجود می‌آید و باز توده‌ها را به عنوان افراد آگاه و شیفته یک جریان به میدان نبرد سازنده اجتماعی می‌کشد، تکیه داریم. روی این هم تکیه داریم که به هر حال در این جریان آنچه خیلی مهم است این است که افراد از روی آگاهی و خصلتهایی که برای خودشان به وجود می‌آورند و در آنها زمینه دارد و به آن رشد می‌دهند، می‌توانند حرکت داشته باشند؛ حرکت آزاد آگاه، فارغ از وابستگیهای طبقاتی، فارغ از مسایلی گفته‌شده در زمینه تضادهای طبقاتی. اینها می‌آیند تا تضادها را از بین ببرند و جامعه اسلامی توحیدی را که بر محورهای ارزشهای الهی، یگانه می‌شود، پدید آورند. نمی‌توان این نقش و این تحرک و این انبعاث آنها را با مسایلی طبقاتی و تضادهای طبقاتی توجیه کرد. بنابراین، محیط اجتماعی نقش دارد: نقش آسان‌کننده تغییرات درونی یا دشوارکننده آن. از این رو، در هدایت کلی یک جامعه به سوی فلاح، نمی‌شود به وضع محیط اجتماعی به کلی بی‌اعتنا بود و گفت هر فردی خود را بسازد تا جامعه ساخته شود. نه؛ این طور نیست. این شعار که هر فردی خود را بسازد تا جامعه ساخته شود، شعاری نیمه اسلامی است؛ تمام اسلامی نیست. «هر فردی خود را بسازد و در ساختن محیط نیز نقش خود را ایفا کند تا جامعه ساخته شود»: این شعار اسلامی است. به این ترتیب مسأله امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک مسأله بسیار مهم مطرح می‌شود.

پنج (اینجاست که آزادی افراد در زندگی اجتماعی محدود می‌شود. پرسیدید آیا در نظام اجتماعی اسلامی آزادیها تا چه اندازه وجود دارد. می‌گوییم، آزادیهای اجتماعی خود به خود محدود می‌شود. دیگر از آزادی مطلق، یعنی آنارشسیسم و هرج و مرج، نمی‌توان در اسلام و نظام اسلامی سخن گفت. در نظام اسلامی آزادیهای اجتماعی

حدودی دارد و محدودیتهایی پیدا می‌کند. این محدودیتها چه هستند؟

شش (محدودیت‌های قانونی که در نظام اسلامی به وجود می‌آیند دو ریشه دارند. ۱) اینکه آزادی یک فرد تا آنجا اعمال شود که به آزادی دیگران ضربه نزند. این قید در آنارشیسم وجود ندارد، ولی در آزادی اسلامی وجود دارد. این قید حتی در آزادی لیبرالیستی هم وجود دارد. لیبرالها هم همین را می‌گویند. آنان می‌گویند، ما معتقدیم که آزادی فرد در یک جامعه لیبرال باید تا حدی باشد که به آزادی دیگران لطمه نزند. البته می‌گویند ولی عمل نمی‌کنند. عمل کردن بحث دیگری است؛ ولی در مقام گفتن و در مقام بینش می‌گویند. ۲) آزادیهایی که محیط را فاسد می‌کند و زمینه‌ها را برای رشد فساد در جامعه آماده می‌کند، این آزادیها هم در نظام اسلامی گرفته می‌شود. یعنی به انسانها اجازه داده نمی‌شود که مطابق میل و هوا و هوس خودشان و هر جور دلشان می‌خواهد زندگی کنند. مثلاً بیایند در خیابان، یک ترانه بسیار چندان آور فاسدکننده‌ای را که انسانها را به سوی ابتذال تحریک می‌کند بخوانند. بگویند آقا، ما این ترانه را در خیابان می‌گذاریم، می‌خواهیم گوش کنیم، بزنیم و برقصیم؛ آزادی است! نه؛ اینجا در نظام اجتماعی اسلامی گفته می‌شود که در اعمال آزادی مشخص خود تا اینجا نمی‌توانید پیش بروید. اینجا برایتان مرز معین می‌کنند. چرا؟ برای اینکه این نوع آزادی زمینه اجتماعی را برای آسانتر شدن نفوذ فساد در انسانهای دیگر و به بیراهه کشاندن انسانهای دیگر آماده می‌سازد، و اسلام و نظام اسلامی باید در هدایت اجتماعی و در اداره جامعه مواظب این انحراف باشد.

چیزی که بنده به دنبال این اصول، که امشب به طور فشرده بیان کردم تا زودتر برسیم به بحثهای بعدی خودمان، می‌خواهم با آقایان که از مبنای مارکسیستی بحث می‌کنند، مطرح کنم، چیزی است که به عنوان یک سؤال می‌پرسم تا آقایان به آن جواب بدهند. سؤال این است که آیا در یک نظام مارکسیستی، که آقایان در صدد به وجود آوردن آن هستید، به افراد در رابطه با مسائلی که در بحث جلسه گذشته مطرح کردید چقدر

آزادی می‌دهید؟ آیا در یک جامعه مارکسیستی مذهب آزاد است؟ تبلیغ مذهب آزاد است؟ تبلیغ افکار ضد مارکسیستی، مثلاً سرمایه‌داری، آزاد است؟ تشکیل احزاب ضد مارکسیستی آزاد است؟ تا چه اندازه شما در جامعه‌ای مارکسیستی به آزادی معتقدید؟ چون وقتی اینجا می‌نشینید و صحبت می‌کنید، اولین مسأله مهم این است که هر فردی برآستی و صادقانه طبق آن مبادی فکری‌اش حرف بزند. یعنی باید بینیم واقعاً آن نظام اجتماعی که او دارد آن را تبلیغ می‌کند، اگر روی کار بیاید تا چه اندازه این آزادی‌هایی که از آنها صحبت می‌شود تحقق پیدا می‌کند. چون آقایان اصرار داشتند ما زودتر از بحث‌های کلی به سوی بحث‌های عینی برویم، بنده آن اصولی را که می‌خواستم بیان کنم برشمردم. از این طریق می‌توانیم وارد بحث‌های عینی اجتماعی بشویم.

مجری: آقای بهشتی یازده دقیقه صحبت کردند. آقای کیانوری، سؤال را آقای بهشتی مطرح فرمودند. شما هم مستقیماً می‌توانید جواب بدهید. خواهش می‌کنم.

کیانوری: البته به من اجازه خواهید داد که اول صحبت خودم را بکنم و بعد هم در جای خود به آن سؤال جواب بدهم. چیزی که برای ما مطرح است عبارت است از مسأله آزادی در جامعه کنونی ایران. ما از چه مبنایی با این مسأله برخورد می‌کنیم؟ هر حزب سیاسی باید این را روشن کند و صادقانه مسائل و نظریات خودش را مطرح بکند. این را جریان تاریخ نشان می‌دهد و ما هم ظاهراً در این باره کمبودی نداریم. ولی درباره آن اعلام اصول و نظریات، نظریات ما این است که انسان به طور کلی در محیط زندگی خودش با دو جریان و با دو پدیده خارج از شخص خودش مواجه است: (۱) طبیعتی که او را دوره می‌کند، (۲) جامعه انسانی که دور اوست و او در آن جامعه زندگی می‌کند، دارای یک رشته مناسبات است. منظورم مناسبات فرد با طبیعت و مناسباتش با جامعه انسانی است. در این صحبت‌های آقای بهشتی تا حدودی مطالبی که ما معتقد هستیم، در همان جهتی که ما به آن معتقد هستیم گفته شد. مثلاً اینکه محیط اجتماعی ساخته انسان است و انسان را می‌سازد. ما کاملاً با این سخن موافقیم. ولی

انسان، در اینجا انسان تک فرد نیست. به عقیده ما این انسان تاریخی است که محیط اجتماعی را می‌سازد و ساخته محیط اجتماعی هم هست. انسان تک هم در همین شرایط قرار می‌گیرد، منتها او نمی‌تواند یک نفری محیط اجتماعی را بسازد. بر خلاف، ما معتقد هستیم که انسان به طور دسته‌جمعی، یعنی توده و تمام آن خلقها، هستند که تاریخ را می‌سازند. البته قهرمانان می‌توانند تأثیر داشته باشند. آنها می‌توانند در موارد معینی اثر مثبتی در جریان داشته باشند. ولی قهرمانان خودشان ساخته جامعه هستند. آنها ساخته حرکت جامعه هستند. همین قهرمانها ممکن است در یک دوره تاریخی هزار سال هم بگذرد و به وجود نیایند. منظورم این نیست که افراد برجسته‌ای موجود نباشند؛ می‌گویم چه بسا شرایط برای اینکه افرادی قهرمان یک جامعه‌ای در حرکتی بشوند مهیا نباشد. در تمام تاریخهای جوامع و کشورهای مختلف نمونه‌های بسیار زیادی می‌شود برای این پیدا کرد. در جامعه خود ما هم همین الآن می‌توانیم درباره‌اش صحبت بکنیم که این امر به چه شکلی وجود دارد.

بنابراین، آنچه ما معتقد هستیم این است که جامعه انسانی یک پدیده‌ای است عام‌تر از تک تک انسانها. جامعه جمع حسابی انسانها نیست. جامعه انسانی یک سلسله قوانین تکامل خاص خود دارد که این قوانین تکامل مثل قوانین طبیعت قانونمندانه است و هرج و مرج آن شکلی در آن نیست. مثلاً، آزادی از استثمار را در نظر بگیرید. الآن هزاران سال است که اصل استثمار در جامعه بشری حکمفرماست. در این هزاران سال قاندهای بسیار بزرگی پیدا شدند، که انبیاء از آن دسته‌اند. آنها خواستند عدالت اجتماعی را به وجود بیاورند و این غارت و زورگویی و فشار طبقات ستمگر را به ستمکشان از بین ببرند. ولی ما می‌بینیم که این امر در طول تاریخ امکان‌پذیر نشد. اگر هم در اینجا و آنجا توده‌های مردم توانستند موفقیت کوچکی پیدا بکنند، خیلی موقت بود. یعنی، چون نظام اجتماعی عوض نشد و چون آن خاصیت طبقاتی جامعه تغییری پیدا نکرد، پس از مدت خیلی کوتاهی همان روابط دو مرتبه برقرار شد. بدین ترتیب

است که ما می‌گوییم چطور شد که پس از هزاران سال تازه در جامعه بشری این امکان پیدا می‌شود که اصل استثمار فرد از فرد واقعاً از بین برود؟ چه چیز باعث شده است که بعد از دو هزار سال از حضور حضرت عیسی و ۱۴۰۰ سال پس از ظهور حضرت محمد، صلی الله، که هر دو طرفدار جدی عدالت اجتماعی و از بین بردن استثمار و دند، تازه در جهان یک چنین امکاناتی در این شصت یا هفتاد سال پیدا شود؟ به نظر ما یک دوران تکامل تاریخی ضرورت داشته است. این همان چیزی است که ماتریالیسم تاریخی تشریح می‌کند و توضیح می‌دهد. و قبل از این تاریخ، امکان از بین رفتن استثمار فرد از فرد وجود نداشته است. ما قیامهای زیادی داریم؛ قیامهای دهقانی در تاریخ شرق و غرب که علیه مالکیت فئودالی بوده، ولی پس از مدت کوتاهی با شکست روبرو شدند و مالکیت فئودالی دومرتبه تثبیت شد. چرا؟ برای اینکه شرایط برای از بین رفتن مالکیت فئودالی آماده نبود. این وضعیت بود تا وقتی که مناسبات اجتماعی جدیدی در جامعه پیدا شد. در نتیجه تلاش بشر برای مبارزه با طبیعت و برای زندگی بهتر، شکل تولید صنعتی به وجود آمد. بشر شیوه تولیدی جدیدی را به وجود آورد؛ طبقات جدیدی در جامعه به وجود آمدند، و این طبقات جامعه گور فئودالیسم را کردند.

مجری: آقای کیانوری، معذرت می‌خواهم، یک مقداری منحرف شد...

کیانوری: عین همان صحبت بود!

مجری: مضمون اصلی بحث ما آزادی بود.

کیانوری: خوب، ما هم همین را می‌گوییم که انسان در این تاریخ در شرایط جبر اجتماعی قرار گرفت. یعنی شرایط اجتماعی به او اجازه نمی‌دهد تا با قیام، به چیزی که دلش می‌خواهد برسد. امام خمینی در صحبتی که روز تولد امام دوازدهم فرمودند چیزی را گفتند که بسیار مهم است. ایشان گفتند که انبیاء نتوانستند در دوران خودشان به هدفهایی که تلاش خود را برای رسیدن به آن آغاز کردند برسند. آن هدفها هنوز در

جوامع اسلامی و جوامع مذهبی تحقق نیافته... (۷)

... این شد که بالاخره معاویه در جامعه مستقر شد. برای چند سال؟ برای ۱۴۰۰ سال معاویه‌ها در جامعه اسلامی حکومت داشتند. پس از ۱۴۰۰ سال این امکان پیدا شد که معاویه‌ها را دور ریختند. هنوز هم بقایای معاویه در جامعه ما هست. هنوز هم از بین نرفته است. هنوز به طور قطع بازگشت ناپذیر نشده است. ولی این کار پس از ۱۴۰۰ سال ممکن شد. چرا؟ چون این تحول ۱۴۰۰ ساله تاریخ بشری ضروری بوده است برای اینکه این امکان پیدا بشود که شرایط به وجود آمدن آن عدالت اجتماعی و آن شیوه، پیدا بشود. به این ترتیب ما، با همین روشنی، اصولی را که به آن معتقد هستیم تکرار می‌کنیم.

انسان می‌خواهد آزاد باشد. انسان حق آزاد بودن دارد. ولی انسان در جامعه طبقاتی، زیر جبر قوانین جامعه طبقاتی قرار گرفته است و تا وقتی که جامعه طبقاتی و طبقات ستمگر را از بین نبرد، این جبر که آزادی او و آزادی توده‌ها را محدود می‌کند، به عنوان عامل تعیین کننده در جامعه باقی می‌ماند. به این ترتیب لازمه آزاد شدن توده‌های محروم عبارت است از انقلاب اجتماعی برای از بین بردن و پایان دادن به حاکمیت طبقات ستمگر. این انقلاب اجتماعی سه عنصر دارد، که عنصر اولش عبارت است از انقلاب سیاسی؛ یعنی انقلاب برای سرنگون کردن قدرت دولتی طبقات ستمگر - آنچه ما با انقلاب کشور خودمان انجام دادیم و رژیم طاغوتی شاه را سرنگون کردیم. ولی این کافی نیست. انقلاب سیاسی بارها در تاریخ رخ داده ولی نتوانسته نتیجه‌ای بدهد، و لذا پس از مدت کوتاهی دومرتبه نظام گذشته تکرار شده است. پایه آن نظام ستمگر، اقتصادی است؛ یعنی مالکیت بر وسایل تولید، مالکیت بر وسایلی که انسان به وسیله آنها می‌تواند زندگی خودش را تأمین بکند. لذا بایستی در پی آن انقلاب سیاسی، انقلاب اقتصادی بشود. اگر انقلاب اقتصادی بلافاصله بعد از انقلاب سیاسی نیاید، انقلاب سیاسی از بین می‌رود. و بعدش هم انقلاب فرهنگی است، برای تغییر دادن آن

اثری که حاکمیت طبقات ستمگر و حاکمیت طبقاتی، در طول هزاران سال روی انسانها، و حتی روی طبقات محروم گذاشته است. این مربوط می‌شود به آن چیزی که آقای پیمان هفته گذشته، در جلسه گذشته، درباره ساختن انسانها و لزوم ساختن معنوی انسانها گفتند. آن انقلاب فرهنگی است که پس از انقلاب سیاسی و انقلاب اقتصادی می‌شود و دورانش هم طولانی است، چون بیرون کشیدن این اثر فوق‌العاده قوی هزاران ساله جامعه طبقاتی کار آسان و کار امروز و فردا نیست. این آن خطوط کلی بحثی است که ما اعتقاد داریم.

مجری: خیلی ممنون. شما هم در حدود ده دقیقه و چهل و پنج ثانیه صحبت کردید. جالب این که برای اولین بار بود که از قول آقای کیانوری نام حضرت محمد (ص) را شنیدیم!

کیانوری: ما همیشه به مذهب احترام می‌گزاریم و هیچ وقت...
مجری: خوب، این حرفها را تأیید می‌کند که آقای کیانوری واقعاً از نظر انساب و اعتقادش...

کیانوری: این به آن مربوط نیست. از این شوخی‌ها نکنید! ما برای مذهب احترام قائلیم. برای شخصیت‌های بزرگ مذهبی احترام قائلیم. ما حضرت محمد را یک انقلابی بزرگ می‌دانیم. انقلاب محمد را همه مارکسیست‌ها تأیید کرده‌اند.

مجری: ولی آقای کیانوری، شما فرمودید رسالت انبیاء در طول تاریخ چندان میسر نشده و آنها نتوانسته‌اند روابط قبلی را به هم بزنند، بلکه بایستی حتماً آن جبر تاریخ حکمفرما باشد. مثلاً مارکس می‌گوید که جنبش پرولتاریا جنبش اکثریت است. ما این را هیچ‌جا ندیده بودیم. اخیراً بود که دیدیم جنبش پرولتاریا جنبش بود، و آنهم در کشور لهستان. ولی دیدم که این جنبش پرولتاریا، که اکثریت هم بود، علیه نظام سوسیالیستی بود! یعنی آن روند جبری تاریخ را به هم زد. این را تا حدودی نمی‌توان بر اساس آن جبریتی که شما برای تاریخ معتقدید و می‌فرمایید این روند باید ادامه پیدا

کند، توجیه کرد.

کیانوری: باید وقت داده شود که من جواب این سؤال را بدهم. این نمی‌شود که شما سؤالی را وسط هوا مطرح بکنید ولی ما وقت جواب نداشته باشیم...
مجری: حتماً به شما می‌رسد و شما جواب خواهید داد. نوبت آقای دکتر پیمان است.
چون فعلاً سؤالی مطرح نیست، چنانچه نظری دارید مطرح بفرمایید.
پیمان: من فقط یک اعتراض دارم، و آن را جزء وقت من حساب نکنید. به شما اعتراض دارم.

مجری: به بنده!

پیمان: بله. شما در بیان نقطه نظرهای افراد (لااقل من در مورد خودم می‌گویم)، تفسیری ارائه می‌دهید که دقیقاً با سخن آنها منطبق نیست.

مجری: در ذکر خلاصه بحث؟ خوب بود که می‌فرمودید!

پیمان: خوب، من که نمی‌توانم حرف شما را قطع کنم. شما در جمع بندیها هم تا حدودی از جاده بی‌طرفی خارج شدید، به طوری که اگر بینندگان صحبت‌های قبلی ما را نشنیده باشند، برداشتی که از صحبت‌های ما می‌کنند انحرافی است. این است که اجازه بدهید صحبت‌ها را خودشان مستقیماً بشنوند. اگر هم قرار است که شما خلاصه‌ای ارائه بدهید، لاقلاً عین جملات ما و دقیقاً همان باشد. خیلی ممنون.

من برای اینکه فقط صحبت‌های دفعه قبل را جمع بندی کرده باشم، نکته‌ای را در تعریف آزادی می‌گویم. گفتم که آزادی جوهر وجود انسان است و حرکت انسان هم از جبر به آزادی است. حرکت تکاملی انسان هم حرکتی است به طرف آزادی؛ چون به طرف الله می‌رویم؛ چون انسان باید دائماً از بندهای اسارت غریزه، طبیعت و مناسبات جامعه و تاریخ آزاد بشود. پس انسان می‌تواند آزاد باشد، منتها برای این کار باید مبارزه کند و باید بندها و موانع آزادی را از پیش پا بردارد. ما نمی‌توانیم اینجا - چون برخوردهایی که آقای بهشتی در مورد مسائل اجتماعی کردند و شما بخصوص روی مسأله تضاد به

عنوان وجه افتراق انگشت گذاشتید. ما چگونه می‌توانیم تضاد بین نفس شیطانی، و سوسه‌های شیطانی، در درون فرد، و آن روح الهی را ندیده بگیریم؟ می‌شود چنین چیزی؟ چه چیز است که ما را به طرف تجاوز و زیاده‌طلبی می‌کشد؟ چطور... بهشتی: منظور آن آقای ابوترابی [مجری] است دیگر؟

پیمان: بله، ایشان برداشت کرده بودند. بله. ما چطور می‌توانیم این تمایل و وسوسه به طرف تجاوز و سلطه‌جویی و زیاده‌طلبی را در وجود انسان نبینیم؟ [انسان فقط وقتی موفق می‌شود که] بتواند جلوی آن را بگیرد و بر خودش مسلط بشود. یعنی به تقوا برسد و در عین حال، تمایل به طرف تعالی و تعاون و اشتراک با انسانهای دیگر و همدردی و برابری (یعنی به طرف خدا رفتن)، و تعالی‌جویی داشته باشند. این دو امر واقعیت دارند. پس این کشمکش در ما هست و در همه متون و فرهنگ اسلامی، سراسر به چشم می‌خورد. انعکاس این در جامعه هم هست. وقتی که یک نیروی متجاوز مسلط می‌شود، قدرت و ابزار تولید و تصمیم‌گیری را به دست می‌گیرد و تمایلات تسلط‌جویانه‌اش را حاکم می‌کند. در این حالت، جامعه، جامعه استثماری می‌شود؛ استبدادی می‌شود؛ طبقاتی می‌شود. اگر، بر عکس، کسانی بیایند قدرت را در اختیار بگیرند که معتقد به برابری انسانی باشند، تقوا داشته باشند، یعنی بر نفسشان مسلط باشند، به همدردی و اشتراک و به حاکمیت الله معتقد باشند نه به حاکمیت افراد، در این صورت مسلماً جامعه، جامعه‌ای برابر و آزاد و توحیدی می‌شود. پس، در جامعه هم آن تضاد درون وجود دارد، اما به چه شکل؟ به شکل تضاد بین کسانی که سلطه‌جویند، استثمارگرند، به دنبال تمرکز قدرت و زورند، و کسانی که می‌خواهند جامعه را آزاد کنند، برابری و عدالت را برقرار کنند، تا فقط اراده الله حاکم باشد. ما این تضاد را در تاریخ هم می‌بینیم؛ در جامعه هم می‌بینیم. یک واقعیتی است. اما اکنون نمی‌خواهیم بحث تاریخ بکنیم، چون بحث مفصلی است. ما معتقدیم برای اینکه آزادی انسان تحقق پیدا بکند، باید با دو مانع مبارزه کند. ما مبنا را درون انسان می‌گیریم. مناسبات اجتماعی

هم تجلی وضعیت درونی انسان است؛ وضعیت درونی انسانهایی که حاکم می شوند. مبنای داخلی یعنی اینکه ما بتوانیم با وسوسه های خود مبارزه کنیم و بر آنها مسلط شویم. اگر من تمایل به زیاده طلبی، فزون خواهی، سلطه جویی، و برتری جویی داشته باشم، هر جا موقعیت مناسبی پیش بیاید آن را اعمال می کنم. پس مبنای درون است و شرط بیرون. یعنی چه؟ یعنی اگر من انسان سلطه جو و متجاوز می باشم، وقتی که می بینم اوضاع جوری است که می توانم زمین اضافه ای در اختیار بگیرم، فوراً می گیرم؛ انحصار به وجود می آورم. اگر دیدم صاحب قدرت سیاسی هستم و می توانم دیگران را خفه بکنم تا حرف نزنند این کار را انجام خواهم داد. من و آن گروهی که می توانند به قدرت برسند، چنانچه زمینه خارجی فراهم باشد، چنین می کنیم. بنابراین، هم در ثروت و هم در قدرت به طرف تمرکز و انحصار می روم. پس جامعه به صورت تسلط طبقات قدرتمند و سرمایه دار یا صاحب ثروت درمی آید. این می شود شرط خارجی؛ یعنی، شرایط خارجی برای بروز تمایلات تجاوزگر نفس، تمایلات شیطانی مناسب است. اگر شرایط خارجی مساعد نباشد، این تمایل نمی تواند ظهور یابد. فرض کنید که اصلاً پول اضافی در کار نباشد و من جز به اندازه شکم نتوانم پول در بیاورم. در این صورت من اگر هم آدم متجاوز می باشم، نمی توانم تجاوز بکنم، گرچه متجاوزم و تا فرصت پیدا بکنم این کار را خواهم کرد. پس، یکی شرط بیرونی است، و یکی مبنای درونی انسان. اینجاست که اختلاف ما با برداشت مارکسیستی روشن می شود.

مجری: آقای پیمان، بنده هم غیر از این عرض نکردم.

پیمان: به هر حال توضیح می دهم. اختلاف ما با مارکسیستها از اینجا شروع می شود. ما می گوئیم برای مبارزه با موانع آزادی، باید با روابط و مناسبات استثمار و سلطه جویانه هم مبارزه شود. ولی این کافی نیست، چون مبنای درون انسان است. اگر ما یک بار هم جامعه را از سلطه آزاد بکنیم و سرمایه داران و قدرت طلبان کنار بروند و جامعه برابر شود، ولی مبنای درونی را اصلاح نکرده باشیم، - یعنی اگر کسانی که خودشان حتی با

این مناسبات مبارزه می کنند، به نحوی اسیر برتری جویی و استکبار باشند و خصلتها یا تنگ نظری معرفتی داشته باشند و فکر کنند جز خودشان کسی درست فکر نمی کند، - دوباره آن مناسبات احیاء می شود. دقت کنید که حتماً لازم نیست که انسان وابسته به مال باشد. انسان ممکن است به قدرت وابسته باشد. کسی ممکن است پول اضافه نخواهد؛ به اندازه شکمش هم بیشتر نخواهد، ولی از اینکه بر دنیا حکومت بکند لذت ببرد. شاید هیتلر، نه به عنوان آن طبقه ای که با قدرت حمایتش می کرد، بلکه خودش شخصاً، صاحب ثروت و سرمایه خصوصی نبود، ولی قدرت طلبی در او حاکم بود. یا در شخصیتی مثل استالین، یا نظایر آنها. در تاریخ فراوانند کسانی که بدون اینکه وابسته به سرمایه و ثروت باشند، با قدرت طلبی یا بینش معرفتی حاکم شده اند. ممکن است من فکر کنم آنچه خودم فکر می کنم مطلقاً صحیح است. یعنی خودم مطلق بینی و خودمحوری. لذا می گویم همه باید ساکت باشند؛ همه باید از من تبعیت کنند. این کار یک تنگ نظری به وجود می آورد و جزمیت در فکر ایجاد می کند. همین جزمیت فکری مجدداً پایه اختناق می شود. در این ماجرا فرق نمی کند که چپ رو باشم یا راست رو. این امر اگر در مذهب باشد استبداد مذهبی به وجود می آورد، و اگر در مارکسیست باشد جزمیت حزبی به وجود می آورد؛ جزمیت دگماتیسم مارکسیستی به وجود می آورد. می گوید جز تفکر من هیچ تفکر صحیحی وجود ندارد؛ تفکر من حقیقت مطلق است و هر گونه نقضش هم بدعتگذاری است. اگر زمانی هم حتی متفکرین مارکسیست خواستند در یک زمینه هایی اجتهادی بکنند، آن موقع که سلطه جزمیت خیلی حاکم بود متهم به بدعتگذاری می شدند و باید محکوم می شدند. در زمینه مذهب هم همین طور است. در قرون وسطای مسیحیت شاهد همین ماجرا بودیم. در تاریخ اسلام هم در ادوار زیادی بود که این جزمیت حاکم می شد. همیشه این خطر استبداد فکری می تواند وجود داشته باشد. بنابراین دو مبنای درونی وجود دارد. یکی خصلتهاست و دیگری معرفت انسان است. خصلتی که انسان وابسته به مال و قدرت و

جاه طلبی.... (۸) از هم جدا نیست ولی تنگ نظری... (۹) اصلاً یک نوع خصلت است، که به اعتقاد ما خصلت غیر توحیدی است. اگر انسان به تقوا برسد، هم از نظر بینش آزاد می شود و حقیقت را همان گونه که هست می بیند، و هم از لحاظ وابستگی به مال آزاد می شود و بنابراین، دنبال زیاده طلبی نیست. اینجاست که ما می توانیم دشمنان آزادی و دوستان آزادی را دسته بندی کنیم. دشمنان آزادی چه کسانی هستند؟ اگر بخواهیم در جامعه امروز بخصوص مصادیقش را پیدا بکنیم، سه دسته عمده را می توانیم نشان دهیم. یکی سردمداران استکبار، استکبار جهانی یا امپریالیسم و قدرتهای سلطه جو. آنهایی که اصولاً همه منافعشان و موجودیتشان در ادامه سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است، که می دانیم در رأسش قدرتهای امپریالیستی جهانی است. اینها در حال حاضر با انقلاب ما مبارزه می کنند و هدفشان حاکمیت یک نظام استبدادی، سرکوبگر و خشن است. این یک دشمن اصلی آزادی ملت ایران است. دشمن بعدی گروهها، افراد و طبقاتی هستند که به دلیل وابستگی به مال و سرمایه شان، آزادی را می خواهند. اما برای چه؟ برای تجاوز، برای استثمار، برای جمع کردن بیشتر ثروت. آن تاجری که می خواهد هر روز سود اضافه بیاورد، آزادی می خواهد، اما آزادی استثمار. آن مالک، آزادی را می خواهد، اما آزادی استثمار دهقان را. اینها را آزادیخواهان دروغین می نامیم؛ همان آزادی که به عنوان آزادی لیبرالی هم معروف است: آزادی هر نوع ارضای هوسهای نفسانی که با قدرت ارتباط دارد. هر که قدرتش بیشتر باشد، بهتر می تواند هوسهای خود را ارضاء کند. در آزادی به اصطلاح لیبرالی، همه مطابق قانون آزاد شمرده می شوند، چون قدرت و ثروت و ابزار تولید در جامعه به طور نابرابر توزیع شده، (یعنی شرط خارجی نابرابر است). آن کسی که قدرت در اختیار دارد، سرمایه دارد، ابزار کار دارد، حاکمیت سیاسی دارد، و مسئولیت تصمیم گیری دارد، مسلماً از آزادی اش بهره مند می شود؛ ولی طبقات محروم، کارگر، دهقان، مستضعفان، نمی توانند از آزادی قانونی استفاده کنند. پس، در بینش لیبرالی که آزادی را برای - در نظام سرمایه داری،

نظامی که سلطه وجود دارد و تقسیم ثروت نابرابر است، این آزادی واقعیت عینی پیدا نمی‌کند. اینجا است که ما می‌گوییم برای تحقق آزادی حتماً باید توزیع ثروت و قدرت به صورت برابر انجام بگیرد. یعنی در شرایط خارجی، موانع خارجی از پیش پا برداشته شوند و شرایط مساعد بشود. اما ما اینجا متوقف نمی‌شویم. تفاوتی که در اینجا وجود دارد (من در اینجا به بحث آقای کیانوری معترضم) در این زمینه است که کسانی که حتی برای نفی استثمار و برای آزادی محرومان مبارزه می‌کنند، اگر در درون خود به آزادی نرسیده باشند، یعنی به آزادی درون نرسیده باشند، به تقوا نرسیده باشند، وقتی که نهضت را هدایت می‌کنند و قدرت را به دست می‌آورند، حتی در توزیع قدرت هم بخل به خرج خواهند داد. می‌گویند شوراها، ولی وقتی شوراها را به دست می‌آورند حاکمیت را به توده‌ها نمی‌دهند. ممکن است شکلی هم به کارگران بدهند، ولی واقعی نباشد. بستگی به این دارد که تا چه اندازه در حرفشان صادق باشند. یعنی در اینجا انقلاب فرهنگی) برخلاف گفته آقای کیانوری (به خصوص در نیروی پیشتاز، مقدم بر انقلاب اقتصادی سیاسی است. «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم». اگر نیرویی که می‌خواهد نهضت و انقلابی را رهبری کند خودش به تقوا نرسیده باشد، حتی وقتی هم که پیروز می‌شود و قدرت سیاسی را به دست می‌آورد، و حتی وقتی هم که قدرت اقتصادی را از طبقات استثمارگر می‌گیرد، باز ممکن است آن را به انحصار خودش در آورد و دوباره سلطه جویی به وجود بیاید و در درازمدت به سلطه اقتصادی، و حتی استثمار اقتصادی هم برسد. مزدوری بماند، تمرکز قدرت باشد، و فقط اسمی از دموکراسی و نظام شوراها وجود داشته باشد.

مجری: در حدود دوازده دقیقه صحبت کردید. آقای فتاپور، شما در جلسه قبل قانونمندیهایی را برای جامعه ذکر کردید. شما چه روشهای ملموسی را پیشنهاد می‌کنید که این قانونمندیها را بتواند در جامعه اعمال کند؟ و اصولاً این آزادی که مارکسیسم می‌تواند به جامعه اعطا کند، از چه تیپ آزادیهایی است؟

فتاپور: با درود بیکران به زحمتکشان میهنم، کلیه رزمندگان جبهه‌های جنگ تحمیلی عراق، و همه آوارگان جنگ. من قبل از اینکه صحبت بکنم، همان‌طور که آقای دکتر پیمان راجع به جمع‌بندیهای شما اعتراض کردند، یک اعتراض کوچکی به شما داشتم. جمع‌بندی که شما از صحبت من ارائه دادید این بود که من آزادی و دموکراسی را به عنوان دو چیز مجزا از هم مطرح کردم، در حالی که صحبتی که من در جلسه قبل مطرح کردم این بود که آزادی (البته آزادی سیاسی) یکی از اجزاء و یکی از ملزومات دموکراسی است. اینها چیز جدایی نیستند. دموکراسی ابعاد خیلی وسیعتری دارد. وقتی از حقوق دموکراسی توده‌ها صحبت می‌کنیم یکی از ملزومات اصلی‌اش آزادی سیاسی است، و در عین حال، وجوه دیگری مثل حق تشکل کارگرها؛ قائل شدن این حق که کارگرها بتوانند سندیکا - شورا به وجود بیاورند؛ که دهقانان بتوانند روی زمینی که کار می‌کنند، کشت بکنند و متعلق به خودشان باشد؛ بتوانند تشکل به وجود بیاورند؛ شورا به وجود بیاورند؛ اینکه ادیان مختلف در مقابل قانون دارای حقوق مساوی باشند؛ حق تساوی بین زن و مرد برقرار باشد؛ آموزش رایگان باشد و تمام مردم حق داشته باشند از آموزش رایگان بهره‌مند شوند؛ بهداشت رایگان وجود داشته باشد؛ و از این قبیل حقوق. اینها دو چیز مجزا از هم نیستند.

پیش از اینکه وارد بحث شوم، نکته‌ای را تذکر می‌دهم که جلسه قبل به‌طور پراکنده چند بار درباره آن صحبت کردیم و فکر می‌کنم در بحثهای بعدی هم مرتب ادامه پیدا کند. آن مطلب این است که اصلاً بحث ما باید راجع به چه مسائلی باشد. ما قبل از اینکه این بحث شروع شود، در جلسات برنامه‌ریزی هم در این باره صحبت داشتیم که آیا این مباحث باید بیاید روی مسائل مشخص، روی مسائل مشخص مردم، یا بحثهای مجرد باید مقدم باشد. بعد از بحثهایی که کردیم به این نتیجه‌گیری رسیدیم که ما مباحث را به سه قسمت تقسیم بکنیم: بحثهای سیاسی، ایدئولوژی و اقتصادی. قرار شد درباره بحثهای مجرد در بحث ایدئولوژی به‌طور مفصل و با فرصت کافی صحبت بشود

و در بحثهای سیاسی در مورد مسائل مشخص مردم بحث کنیم. چون ممکن است این بحث بعدها هم تکرار شود من لازم دانستم که مقداری راجع به اینکه چرا ما این اعتقاد را داریم، چند دقیقه‌ای صحبت بکنم، - حتی ما آنجا پیشنهاد دادیم که خود تعیین مسأله را در دستور بحث قرار دهیم و به عنوان یکی از مباحثی که باید در مورد آن نظر دهیم روی آن بحث شود.

مجری: در بخش اول عرضم شما شنیدید که من گفتم اول ما می‌خواهیم مختصات ایدئولوژیها را تعیین بکنیم و بینیم آزادی چیست؛ بعد مصداقها خیلی راحت روشن می‌شوند.

فتاپور: بله، شما این جوری جمع‌بندی کردید. ولی ما در بحثی که داشتیم به این نتیجه‌گیری رسیدیم که در بحث ایدئولوژی، از مجرد در وجه تولید به طور مفصل صحبت می‌کنیم. بحثی که ما الآن داریم، دقیقاً مقوله‌ای فلسفی است و برمی‌گردد به رابطه آزادی و اختیار. ما با ادامه این بحث موافقیم، ولیکن دیدگاه ما این است که اگر می‌خواهیم این بحثها به نتایج مثبتی منجر شود باید تأکید اولویت را برای آن مشکلاتی قائل شویم که در جامعه وجود دارد. لازم می‌دانم که یک‌بار دیگر دلیل این مسأله را برای مردم توضیح دهم که چرا ما به این معتقدیم و چرا هم آن جلسه و هم این جلسه بر این امر اصرار داشته و داریم. ممکن است در جلسات بعد هم باز این مسأله طرح شود؛ بنابراین، لازم است که مقداری درباره آن توضیح بدهیم.

واقعیت این است که جامعه ما در یک شرایط عادی به سر نمی‌برد. ما در یک شرایط بحرانی و انقلابی به سر می‌بریم. اگر وضعیتی را که در جامعه هست، بررسی کنیم، می‌بینیم که بخشی از نقاط مرزی ما در اشغال تجاوزگران عراقی است؛ حدود یک میلیون ونیم آواره جنگی داریم؛ در کردستان دار و دسته ضد انقلابی قاسملو توانستند بخشی از مردم را فریب بدهند و علیه انقلاب مبارزه مسلحانه بکنند؛ بخشی دیگری از مردم کردستان که سازمان ما را تأیید می‌کنند یا حزب دموکرات کردستان، کنگره

چهار را تأیید می‌کنند، در مقابل آنها ایستادگی کرده‌اند و کوشش می‌کنند تا در آنجا صلح برقرار شود؛ نزدیک به دو میلیون بیکار داریم، (البته شاید آمارم دقیق نباشد)؛ مشکلات اقتصادی در ابعاد خیلی وسیعی وجود دارد؛ تشنج و درگیری در اکثر شهرها هست. مسائلی هم هست که همه مردم به‌طور روزمره می‌بینند. از آن طرف، آمریکا مرتب دارد برای انقلاب ما توطئه‌چینی می‌کند تا آن را با شکست مواجه کند. از این طرف، دولتی میانه‌رو را روی کار آورده‌اند؛ یک دولت معتدل و میانه‌رو که طرحی را به عنوان یک طرح تاکتیکی در دستور کار قرار داده و کوشش می‌کند تا آن را اجرا کند. خوب، مسلّم و روشن است که دولت معتدل و میانه‌رو منظورش چه جور دولتی است: دولتی که بتواند خط سازش با آمریکا را پیش ببرد. تمام دولتهای مرتجع منطقه، از مصر گرفته تا پاکستان، در حال توطئه‌چینی علیه انقلاب ایران‌اند. ما در یک چنین شرایطی به‌سر می‌بریم. توده‌های مردمی که الآن نشسته‌اند و این برنامه را تماشا می‌کنند، انتظار دارند که نمایندگان سازمانها بیایند راجع به این مشکلات، راجع به این مسائل، راجع به اینکه چگونه می‌شود با این توطئه‌ها مقابله کرد، صحبت شود. بحثهای مجرد مفید است، ولی در چنین شرایطی اگر بحثهای مجرد بخواهد این چنین بحثهایی را تحت شعاع قرار بدهد، به نتیجه مثبت منجر نمی‌شود. به همین دلیل هم از همان روز اولی که برای این بحثها برنامه‌ریزی می‌شد، ما مشخصاً تأکید داشتیم که باید روی بحثهای جاری و عینی متمرکز شویم. هر چند گفتیم بحثهای مجرد هم اگر باشد، ما شرکت می‌کنیم، ولی معتقدیم آنچنان سودمندی که این بحثها دارند، آنها ندارند. واقعیت این است که الآن چند میلیون بیننده‌ای که می‌نشینند این برنامه را تماشا می‌کنند، اکثراً می‌خواهند که ما موضع خود را راجع به این قبیل مسائل روشن بکنیم. مجری: آقای فتاپور، شما از موضع مارکسیستی می‌خواهید صحبت بکنید. ما می‌خواهیم ببینیم در موضع مارکسیستی آزادی به چه شکلی وجود خواهد داشت. فتاپور: بله، من راجع به همین مسأله هم توضیح خواهم داد.

مجری: مثلاً ملاحظه بفرمایید، من برای شما مثال می‌زنم. فرض بفرمایید که انقلاب ایران یک انقلاب مارکسیستی بود و هیأت حاکمه از این ایدئولوژی پیروی می‌کردند. در این صورت آیا این اتفاقات هم می‌افتاد؟ آمریکا حمله می‌کرد؟ آیا عراق حمله می‌کرد؟ آیا اجازه می‌دادند که مثلاً انجمن اسلامی یا نهضت مسلمانان در تلویزیون بحث بکنند؟ من این را می‌خواهم متوجه شوم. یعنی ملت ما می‌خواهند ببینند آیا امور این مصداق پیدا می‌کرد؟

فتاپور: من می‌خواهم همین مسأله را توضیح بدهم - اگر اجازه بفرمایید! وقتی ما بخواهیم در مورد این مسائل صحبت بکنیم، مسلم است که با دیدگاه‌های متفاوتی با آنها برخورد خواهیم کرد، ولی با هدف مشترکی که حل این مشکلات است. در آن بحث‌های مشخص، مردم می‌توانند تشخیص بدهند موقعی که فرض کنید مسأله کردستان مطرح می‌شود، از این نظرات متفاوتی که مطرح می‌شود کدام می‌تواند به سود انقلاب باشد. این نظرات البته ممکن است تفاوت داشته باشند؛ کما اینکه مثلاً در مورد مسأله کردستان ما اعتقاد داریم سیاست دولت جمهوری اسلامی غلط بوده و هنوز هم غلط است. بنابراین، در آن بحث‌های مشخص هم مطمئناً این مسائل طرح می‌شود. ولیکن اگر این بحث‌ها فقط به مسائل مجرد اختصاص پیدا کند، اولاً محدوده محدودتری را در بر می‌گیرد و همه مردم این حوصله را که بنشینند این بحث‌های تئوریک و مجرد را تا آخر تماشا بکنند، ندارند. البته کسانی که به این قبیل بحث‌ها علاقه‌مندتر هستند و کسانی که اطلاعات بیشتری دارند، این بحث‌ها را تعقیب می‌کنند و خیلی هم برای آنها مفید است. اعتقاد ما این بوده و این است. ما این بحث‌های مجرد را در آن بحث‌های ایدئولوژی از پایه شروع می‌کنیم. در اولین جلسه، که ضبط شد، بحث راجع به دیالکتیک شروع شد، و ادامه پیدا می‌کند. مسأله آزادی و اختیار هم یکی از مقولات فلسفی است. قطعاً بعد از چند جلسه، آن دوستان، یا دوستانی که در همین جلسه هستند و آنجا هم شرکت دارند، باید وارد آن بحث بشوند. یعنی نتیجه این می‌شود که در آن مباحث، ما مباحث

ایدئولوژیک و مجرد را از پایه شروع می‌کنیم و پیش می‌آییم. در این جلسه هم از وسط شروع کردیم و راجع به مسأله آزادی و اختیار، که یکی از مقولات فلسفی است، بحث می‌کنیم. البته ما اینجا نظریاتمان را روشن می‌کنیم و طرح می‌کنیم، ولی تأکید داریم بر اینکه هر چه سریعتر وارد بحثهای مشخص شویم و این بحثهای مجرد را بگذاریم برای جلسه ایدئولوژی که به‌طور جداگانه برگزار می‌شود. مسلّم است که ما دیدگاههای خود را بر مبنای آن جهان‌بینی که داریم، ارائه می‌دهیم. فرض بکنید که الآن در رابطه با مسأله آزادی این‌طور مطرح می‌شود و یک‌سری از سازمانها و گروهها این اعتقاد را دارند که مثلاً حزب جمهوری اسلامی اعتقادی به مسأله آزادی سیاسی در جامعه ما ندارد. حتی گفته می‌شود که حزب جمهوری اسلامی یک‌سری از این گروههایی را که به میتینگها و مجالس حمله می‌کنند، سازماندهی می‌کند. مجری: فرض است البته.

فتاپور: بله؟

مجری: دارید فرض می‌کنید.

فتاپور: گفتم که این مسأله مطرح می‌شود؛ مردم می‌خواهند بدانند که آقای بهشتی چه موضعی نسبت به این مسأله دارند. یعنی اینجا توضیح بدهند که آیا این کارها را قبول دارند یا آنها را رد می‌کنند، و اصلاً نظرشان چیست. نمایندگان سازمانها و گروهها هم هر یک مواضع خود را در این مورد طرح می‌کنند. یا فرض کنید - چند مثال می‌زنم برای اینکه روشن شود وقتی مسأله آزادی مطرح می‌شود، مردم ما می‌خواهند که چه مباحث مشخصی را در دستور کار قرار دهیم. در هفته قبل به میتینگ ما در میدان آزادی حمله شد. همه هم از این واقعه اطلاع دارند. برای مردم این مسأله مطرح است که آن کسی که به اسم دفاع از اسلام یا دفاع از جمهوری اسلامی، با میله آهنی یا با قمه به شکم یک زن حامله می‌زند، یا آن کسی که در میان مردم نارنجک می‌اندازد و بچه هشت - نه ساله را تکه و پاره می‌کند، موضع گروههای مختلف نسبت به این وقایع

چیست. می‌خواهند چه اقداماتی برای جلوگیری از این هرج و مرج به کار بگیرند؟ از این قبیل مسائل به‌طور وسیع در جامعه وجود دارد. ما باید هر چه زودتر به این مسائل پردازیم و درباره آنها بحث بکنیم و مواضع را روشن بکنیم. به همین دلیل من فکر می‌کنم دنباله بحث را جمع‌بندی بکنیم و هر چه سریعتر، بر مبنای تعریفی که از آزادی دادیم، به سراغ بحث مشخص آزادی سیاسی در جامعه خودمان برویم. این را که بخواهیم آن تعاریف را دقیق‌تر بکنیم، بگذاریم برای بحث ایدئولوژیک به‌طور مفصل. مجری:.... (۱۰) که بنده خدمتتان ارائه دادم، مثل اینکه جواب را لطف فرمودید. کیانوری: من پنج - شش دقیقه از جلسه قبل وقت طلب دارم. مجری: بله؛ من همه را حساب کرده‌ام. کیانوری: همان پنج - شش دقیقه را به ما بدهید تا من جواب سؤال شما را بدهم. مجری: شما از جلسه قبل دو دقیقه طلب‌کارید. از این جلسه هم دو دقیقه و پانزده ثانیه. کیانوری: چون این سؤال را آقای بهشتی کردند و شما هم کردید، می‌خواستم در یک وقت مناسب پاسخ داده شود. ما مارکسیست‌ها معتقد هستیم که آزادترین جوامعی که ممکن است به وجود بیاید جامعه سوسیالیستی است، که بر اساس حاکمیت خلق به وجود می‌آید. ولی، همان‌طور که گفتیم، اول باید مفهوم آزادی را روشن کنیم. آزادی برای کی؟ آزادی برای چی؟ آزادی در چه شرایطی؟ آقای بهشتی دو تا حکم دادند درباره محدودیتهای آزادی در جمهوری اسلامی: آزادی فرد تا آنجا اعمال شود که به آزادی دیگران زیان نزند، و آزادی‌هایی که محیط را فاسد می‌کند و برای رشد فساد و غیره آماده می‌سازد محدود می‌شود. سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها این دو محدودیت را به معنی کامل قبول دارند. ولی در اینجا فقط در تعریف این آزادی سؤال دارم: «به آزادی دیگران صدمه می‌زند»، یعنی چه؟ امروز ما در جامعه اسلامی می‌گوییم که آزادی تبلیغ برای سلطنت و عمل برای آن محکوم و محدود است، برای اینکه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌گوید سلطنت محکوم است و کسانی که برای

بازگرداندن سلطنت فعالیت سیاسی می کنند قانوناً مورد تعقیب قرار می گیرند و مجازات می شوند، تا حد اعدام. برای جامعه سوسیالیستی هم مناسبات سرمایه داری مثل سلطنت است. آن یک جامعه عقب افتاده است؛ یک جامعه کهنه است؛ یک جامعه سرنگون شده است. تلاش برای بازگرداندن مناسبات سرمایه داری همان قدر در یک جامعه سوسیالیستی محکوم است که تلاش برای بازگرداندن سلطنت در جمهوری اسلامی ایران. استبداد سلطنتی در همان موضعی قرار می گیرد که حاکمیت سرمایه. یعنی غارت بی بندوبار استثمارگران از استثمار شده هاست. بدین ترتیب مسأله به این بحث برمی گردد که ما در چه شرایطی و در چه جامعه ای مسأله آزادی و محدودیت را بیان می کنیم.

سؤال مشخص دیگر اینکه آیا آزادی برای دیگراندیشان در جامعه سوسیالیستی پذیرفته می شود؟ به نظر ما برای همه کسانی که در چهارچوب قانون اساسی آن کشورها فعالیت بکنند، آزادی دیگراندیشی کاملاً مراعات می شود. آن نمونه خیلی نزدیک است برای کنترل - چون رفتن به اتحاد شوروی الآن تقریباً برای ایرانیان غیر ممکن است. دیوار آهنین را که دائماً اسم می برند، فعلاً ما اینجا کشیده ایم و به هیچ کس اجازه نمی دهیم که به اتحاد شوروی برود؛ به هیچ کس هم اجازه نمی دهیم که بیاید.

مجری: جنگ است آقای کیانوری!

کیانوری: قبل از جنگ هم دیوار آهنین بود!

مجری: بنده خودم رفتم.

کیانوری: بله! شما را اجازه می دهند بروید! مسلّم است! ولی به دیگران اجازه نمی دهند. قبل از جنگ هم به طور قاطع در دوران آقای قطب زاده تمام توریسم را قطع کردند. مجری: بنده بدون هیچ نوع مأموریت دولتی رفتم. از اداره گذرنامه پاسپورت گرفتم. کیانوری: با شما شرط می بندیم که [سفر شما] قبل از تاریخ قدغن کردن توریسم در ایران در دوران قطب زاده بوده است! جنگ با روی کار آمدن آقای رجایی شروع شده

است. یعنی آقای قطب‌زاده دیگر نبودند. قطب‌زاده چهار ماه قبل از جنگ این دستور عدم مسافرت به اتحاد شوروی را داد. با شما شرط می‌بندیم!

مجری: من با آقای قطب‌زاده آشنایی داشتم؟

کیانوری: خوب، شرط می‌بندیم! تا هفته بعد هم معلوم می‌شود. ما نمونه‌ش را می‌آوریم. همین آلمان؛ جمهوری دموکراتیک آلمان. در جمهوری دموکراتیک آلمان الآن شش حزب در اتحاد میهنی هستند. یکی از این احزاب حزب دموکرات مسیحی است. این حزب در مجلس فراکسیون دارد؛ این حزب تشکیلات دارد؛ این حزب روزنامه دارد؛ این حزب دارای ارگان وسیع است؛ رئیس این حزب تا چند سال پیش رئیس مجلس آلمان دموکراتیک بود و حالا هم یکی از معاونین رئیس جمهور آلمان دموکراتیک است.

مجری: این شباهتی با آن دموکرات - مسیحی آلمان غربی دارد؟

کیانوری: بله، دموکرات - مسیحی هستند.

مجری: خوب، دموکرات - مسیحی است ...

کیانوری: آن دموکرات - مسیحی، مسیحی سرمایه‌داری است؛ این دموکرات مسیحی خلق است، مردم است، کارگر مسیحی است. آن دموکرات - مسیحی مالِ کروپ است، مال آقای شوارتس است!

مجری: یعنی به هر حال وابسته به حکومت است.

کیانوری: نه، هیچ وابستگی در کار نیست. حزبی است آزاد. دبیر حزب دموکرات - مسیحی یکی از برجسته‌ترین مسیحیان آلمان بوده. آقای دکتر بیکمن، رئیس کل حزب دموکرات - مسیحی تمام آلمان بود. حتی در آلمان غربی نمی‌توانستند به او بی‌احترامی بکنند و بگویند تو وابسته‌ای. یک چنین شخصیتی بوده است.

مجری: آقای ویلی برانت هم در آلمان غربی نمی‌توانست ...

کیانوری: به ویلی برانت چه کار دارید! ویلی برانت یک سوسیالیست است. ما دیگر

یوآش یوآش داریم ...

مجری: من عذر می‌خواهم! معذرت می‌خواهم!

کیانوری: نه؛ اینجا حساب معذرت نیست. شما یک گرداننده بحث، اداره کننده بحث، بین چهار نماینده دیگر هستید.

مجری: درست است. معذرت می‌خواهم.

کیانوری: اگر شما هم یک طرف بحث هستید باید یک علامت هم جلو گذاشته بشود که مثلاً نماینده حزب بی طرف، یا حزب مستقلی هستید! بعد شما هم بحث بکنید؛ و بعد هم مسلماً بحث ما را شلوغ بکنید! اصلاً نمی‌شود!

مجری: ببخشید، من این پنج دقیقه‌ای را که صحبت شد فقط همان یک دقیقه و پانزده ثانیه حساب می‌کنم تا شما ناراحت نشوید.

کیانوری: بله.

مجری: به هر حال نوبت می‌رسد به آقای بهشتی.

بهشتی: بله، من هم توصیه می‌کنم که شما وارد بحث نشوید. فقط بحث را اداره کنید و نوبت را یادداشت کنید.

خوب، بالاخره آقایان وارد اصول شدند و بعد هم تأکید کردند که ما به مسائل عینی برسیم. آنچه را آنان درباره اصول گفتند دیگر تکرار نمی‌کنم، چون ما هم زودتر می‌خواهیم به مسائل عینی برسیم. فقط یک نکته را به آقای کیانوری و آقای فتاپور و همه مارکسیستهای دیگری که هستند یادآوری می‌کنم. شما می‌گویید بعد از پیغمبر اسلام، آن اسلام راستین حاکم نشد و نوبت به معاویه رسید. من از شما می‌پرسم که مگر در شوروی نوبت به استالین نرسید و نوبت به خروشچف نرسید؟ اینها کدامشان معاویه هستند؟ یا استالین معاویه است، یا خروشچف. چون بالاخره نمی‌شود هم استالین معاویه نباشد و هم خروشچف معاویه نباشد. مسأله‌ای هم که امام فرمودند این است که تلای که انسانهای برگزیده می‌کنند، چنان نیست که صد درصد موفق باشد. این تلاشها

آغاز گر یک حرکت صلاح و رشدیاب است و می تواند با تلاش انسانها به جلو برود. در رابطه با مسأله انقلاب و این حرفها، مسائل زیادی هست که ما از آنها می گذریم. یک نکته را هم به آقای دکتر پیمان یادآوری می کنیم، و آن اینکه فکر می کنم اگر ما در این بحث بنیادی به یک نتیجه می رسیدیم و معلوم می شد که نقطه های مشترک این اصول چیست، و نقطه های تفاوت چیست، خیلی خوب بود. مثلاً من حالا می توانم از شما سؤال بکنم که اینهایی که به عنوان مبنا در رابطه با درون انسان و برون انسان و اینکه مبدأ در درون است و شرط و آنچه در بیرون است شرایط است، مطرح شد و شما پذیرفتید، آیا این را از آنچه من ذکر کردم جدا یافتید؟ فقط عبارتها کمی فرق می کند. بالاخره بیننده ها و شنونده ها واقعاً باید بدانند ما که اینجا نشستیم، در چه چیزهایی مشترک فکر می کنیم و کجا مشترک فکر نمی کنیم.

پیمان: من در بحث خودم چیزی گفتم که بتواند واقعیت اجتماعی را خوب و روشن تفسیر کند و تضاد طبقاتی را در مفهوم مکتبی اسلامی به طور روشن نشان بدهد. ما به طبقات چگونه نگاه می کنیم؟ آیا به آنها، که امر خارجی اند، اصالت می دهیم، یا آنها را انعکاسی از تضاد درونی انسان می دانیم؟ بنابراین، مبارزه با آنها، بدون مبارزه با این، هیچ وقت به نتیجه نهایی نمی رسد.

بهشتی: یعنی شما می گوید یک تضاد درونی در انسان بین گرایش به خیر و گرایش به شر، گرایش به یزدان و گرایش به اهریمن، گرایش به خدا و گرایش به شیطان وجود دارد؟ و این مبدأ است، و یک چیزی هم بیرون وجود دارد به نام تضاد طبقاتی؟ سؤال من این است. آیا شما می گوید آنچه انعکاس این است، تضاد طبقاتی است یا تضاد جناح با تقوا و جناح بی تقواست؟

پیمان: عرض کردم که حق و باطل است؛ و یکی از جلوه های اساسی اش به صورت مناسبات اقتصادی در می آید: طبقات مسلط و طبقات زیر سلطه. والا جبهه حق و باطلی است که به هر حال باطل، مستکبر است، چون زیاده طلب و سلطه جوست. کسی است

که به دنبال هوای شیطانی و نفسانی است و به جمع مال و تجاوز و زورگویی رو می آورد.

بهشتی: من می گویم باطل مستکبر است و مستکبر باطل است. یک سؤال دیگر: تبهکار بی بندوبار چه؟ آیا او هم باطل است یا نه؟
پیمان: بله؛ او هم باطل است.

بهشتی: پس فقط مسأله طبقات را نگوییم. بگوییم آنچه در بینش اسلامی است این است که در بیرون، مقابله بین مؤمنین و متقین است؛ بین کافرین و فاسقین. بگذارید همان اصطلاحات اصیل اسلام را حفظ کنیم؛ فاسقین، ظالمین، مستکبرین،... اینها اصطلاحات اسلامی است.

پیمان: بله. بله.

بهشتی: در این طرف هم مؤمنین، متقین، عبادالله، صالحین. اینها اصطلاحات اسلامی است. ما تأکید داریم روی اینکه به جای اینکه بیاییم بگوییم مقابله طبقاتی (که فوراً لغزشگاهی برای لغزیدن اسلام در یک گوشه مارکسیسم، یا در یک گوشه ماتریالیسم تاریخی، یا در یک گوشه جبر طبقاتی اجتماعی و جبر تاریخی پیدا بشود)، بگوییم مبدأ صلاح در درون انسان است؛ ایمان است، عمل صالح است، اخلاق است؛ اخلاق متعالی؛ به سوی خدا حرکت کردن است. بازتاب بیرونی اش جنگ میان طاغوتیان و الاهیان است. همان طور که در درون، جنگ میان گرایش به خدا و میل به خدا و گرایش به شیطان و هوای نفس است، در برون هم جنگ میان کسانی است که هواپرستند و خداپرستند. این هواپرستی می تواند اشکال گوناگونی داشته باشد. یکی از شکلهایش استثمارگری است؛ یکی از شکلهایش سلطه گری است؛ یکی از شکلهایش تبهکاری و باده گساری و زن بارگی است - و هر فساد دیگری. ما بیاییم همه این فاسدها را در یک جبهه بیاوریم؛ همه صالحها را هم در یک جبهه. بگوییم صالحین، فاسقین؛ مؤمنین، کافرین؛ عبادالله، عبادالشیطان. اگر اینطور کردیم، فکر می کنم به یک نتیجه

مطلوب می‌رسیم.

پیمان: به هر حال، چون نمی‌خواهیم وارد بحث بشویم، من هم توضیحاتی ندادم. بهشتی: من هم وارد نمی‌شوم، فقط خواستم بگویم که ما طوری بکنیم که واقعاً بیننده‌ها و شنونده‌ها بتوانند بینش روشنی پیدا بکنند. خوب؛ حالا برویم سراغ آن بحث. آقای کیانوری گفتند در جامعه شوروی - گفتید به دنبال انقلاب اسلامی، آزادی برای سلطنت‌طلبان مردود است. چرا مردود است؟! ما یک سؤال می‌کنیم. می‌گوییم، بر طبق مبانی شما، یعنی بر طبق آن مبانی که خود شما و آقای فتاپور و دیگر مارکسیست‌ها به آن معتقدید، آیا در جامعه اسلامی فقط باید برای سلطنت‌طلبها آزادی نباشد، یا برای کسانی هم که تبلیغ مارکسیست می‌کنند نباید آزادی باشد؟ این سؤال من است. کیانوری: عین همان که ما گفتیم. برای آن یکی ما موافق هستیم. بهشتی: یعنی چه؟!

کیانوری: تبلیغ مذهب در جامعه سوسیالیستی آزاد است. بهشتی: اجازه بدهید؛ اجازه بدهید! این قانون اساسی شوروی است، متعلق به سال ۱۹۷۷؛ یعنی چهار سال پیش. بنده آن را اینجا می‌خوانم؛ ببینید که در این اتفاق مارکسیست‌های جناح شما چنین چیزی نیست. ماده ۵۲، از قانون اساسی شوروی، - آخرین قانون اساسی است، متعلق به سال ۱۹۷۷. «برای شهروندان اتحاد شوروی، آزادی وجدان،» یعنی حق پیروی از هر مذهب یا پیروی نکردن از هیچ مذهب، «حق انجام مراسم و فرایض مذهبی یا تبلیغ آتئیستی»، یعنی تبلیغ کفر و ضد خدایی «تضمین است». خوب دقت کنید!

کیانوری: ... (۱۱)

دکتر بهشتی: اجازه بدهید؛ اجازه بدهید! وقتی نوبت به تبلیغ می‌رسد می‌گوید تبلیغ آتئیستی آزاد است...

کیانوری: (۱۲)

دکتر بهشتی: آقا اجازه بدهید! قرار ما این است که در اینجا راست بگوییم. ما می‌گوییم طبق این قانون اساسی - بنده یک بار دیگر قانون اساسی را می‌خوانم. آزادی اندیشه، یعنی اینکه انسان در درونش آزاد بیندیشد، در شوروی تأمین است. آزادی عقیده درونی هم تأمین است. آزادی فرائض هم تأمین است. اما آزادی تبلیغ فقط برای آته‌ئیستها آزاد است.

کیانوری: اجازه بدهید توضیح بدهیم.

بهشتی: و اما در قانون اساسی چین. در قانون اساسی چین مسأله از این هم روشنتر است. کیانوری: چین که مذهب ندارند. واقعاً در چین مذهب نیست.

بهشتی: ببینید، اصل ۶۴ از قانون اساسی چین: شهروندان از آزادی داشتن مذهب و نداشتن مذهب و تبلیغ بی‌خدایی برخوردارند. حالا، به عقیده من، چینی‌ها از روس‌ها صریح‌ترند، برای اینکه آنها دیگر آته‌ئیستی را نیاورده‌اند تا فارسی‌زبانها خوب بفهمند! مستقیماً گفته‌اند بی‌خدایی. اگر آنها هم می‌گفتند «بی‌خدایی» خیلی راحت‌تر بودند. ولی هر دو آنها بر ضد آزادی تبلیغ خداپرستی هستند، چون هر دو می‌گویند تبلیغ بی‌خدایی آزاد است. شما شنونده‌ها و بیننده‌ها از این عبارت چه می‌فهمید؟ یعنی مردم آنها تبلیغ خدا را هم حق دارند؟ خوب، اگر تبلیغ خدا را هم حق داشتند چرا فقط گفت «تبلیغ بی‌خدایی»؟ اگر تبلیغ خدا را هم حق داشتند چرا فقط گفت تبلیغ آته‌ئیستی آزاد است؟ این قید معنی روشنی دارد و هر خواننده و شنونده‌ای آن را می‌فهمد.

مجری: دقیقاً ده دقیقه شد. مثل اینکه فقط جواب آقای کیانوری مانده.

کیانوری: اجازه بدهید که اگر این بحث آزاد است، من بحث خودم را...

مجری: محدودیتی نیست!

کیانوری: ببینید، ما اینجا بحث را - رئیس و اداره کننده جلسه نمی‌بایستی از حدودی که برای او معین شده تجاوز کند. بحث اینجا، بحث آزاد است. شما در اول بحث آن قدر تبلیغ کردید که وابستگان به نظریات مختلف در اینجا آزادانه می‌توانند نظریات

خود را بدون هیچ سانسوری بیان بکنند. یکی از آزادیها هم این است که اگر من از شما سؤالی کردم، حق دارم این سؤال را جواب بدهم یا جواب ندهم. مجری: بله؛ درست است.

کیانوری: شما من را مبور می کنید، بعد من مجبور می شوم جواب می دهم. ولی شما نمی توانید من را مجبور بکنید! چون آن وقت تمام آن اصل بحث آزادتان به هوا می رود. به این ترتیب اصرار نکنید که حتماً به فلان مسأله جواب بدهیم. شاید من خواستم نیم ساعت دیگر جواب بدهم...

مجری: نه؛ من به میل خودتان واگذار کردم که اگر مایلید، صحبت آقای بهشتی را جواب بدهید.

کیانوری: بله، ولی این «اگر مایلید» را حالا می فرمایید؛ آن دفعه نفرمودید. واقعیت این است که در جامعه سوسیالیستی نه هیچ کس را به عنوان تبلیغ مذهب تعقیب می کنند و نه مجازاتی در قانون مجازات عمومی برای تبلیغ مذهب هست. به هیچ وجه! ما اینجا خیلی صریح نمونه اش را به شما نشان می دهیم. در پنج کشور سوسیالیستی، احزاب مذهبی در ائتلاف دولتی قرار گرفته اند. آنها فراکسیون مذهبی خودشان را در مجلس آن کشورها دارند. قانون اساسی جمهوری دموکراتیک آلمان هست؛ قانون اساسی چکسلواکی هست؛ همین طور در مجارستان، در بلغارستان، در لهستان... این واقعیتی است؛ اینجا است که شما فقط، به عقیده من - من نمی خواهم این کلمه را استعمال بکنم که بگویم شما با یک کلمه «بازی» می کنید؛ ولی وقتی که در آن قانون از تبلیغ اسم می برد، یعنی هم تبلیغ دینداری و هم تبلیغ بی دینی.

بهشتی: یعنی در شوروی تشکیل حزب جمهوری اسلامی آزاد است؟ این پرسش را جواب بدهید.

کیانوری: اجازه بدهید بگویم. در شوروی یک حزب هست؛ کشورهای سوسیالیستی دیگر چند حزبی است. ببینید، تاریخ پیدایش سوسیالیسم و تاریخ تکامل سوسیالیسم

فقط شصت و سه سال از عمرش می گذرد. جامعه اسلامی ۱۰۰ سال از عمرش می گذرد. جامعه مسیحی دو هزار سال از عمرش می گذرد. جامعه سوسیالیستی تازه شصت و سه ساله شده. یعنی هنوز یک نسل انسانی، یک سن انسانی، از آن نگذشته است؛ در جریان تکامل است. شرایط پیدایش جامعه سوسیالیستی هم شرایط فوق العاده بغرنجی است. جامعه سوسیالیستی در یک دنیای دشمن و خصم و کینه توز، که همه مشغول خرابکاری بوده اند، توانسته به وجود بیاید. جامعه سوسیالیستی هنوز از شرایط زمان جنگ خارج نشده؛ یعنی هنوز باید دائماً با تمام نیروی خودش، در مقابل دسایسی که تمام سرمایه داری جهان همواره علیه او می کند دفاع کند. به این ترتیب جامعه های سوسیالیستی به یکدیگر شبیه نیستند. این عدم شباهت به مقتضای تکامل جامعه است؛ تقاضای خود جامعه است؛ اشکال جامعه است. باید دید در این تکامل چه می شود. در چهار - پنج کشور سوسیالیستی که در اروپای شرقی به وجود آمده احزاب مذهبی جزو ائتلاف دولتی هستند.

بهشتی: آیا تکامل اینها از شوروی بیشتر است؟

کیانوری: اینها شرایطش، شرایط...

بهشتی: نه؛ شما می گوید تکامل...

کیانوری: همین؛ ما می گوئیم شرایط دیگر بوده است. در آنجا شرایط دیگری بوده.

بهشتی: اگر بگوئید اضطرار داشته اند، منطقی تر است.

کیانوری: در خود اتحاد شوروی تبلیغ مذهب از این بالاتر که سفیر ایران برود در مسجد نماز بخواند و مسلمین به دنبال او بروند و او اسلام را در آنجا توضیح بدهد و در رادیو درباره اسلام صحبت کند! خوب، این تبلیغ برای مذهب اسلام است.

بهشتی: پس لطفاً این قانون اساسی را شرح بدهید.

کیانوری: این اصل قانون اساسی اصلاً به این مفهوم چیزی را که تأیید می کند فقط این

است که آته‌ئیست‌ها هم حق دارند تبلیغ بکنند.

بهشتی: هم؟!

کیانوری: بله؛ تبلیغ را برای آنها نفی نکرده. شما از قانون اساسی شوروی سؤال بکنید؛ از مجلس شوروی. ایران، دولت ایران، دولت جمهوری اسلامی ایران از مجلس اتحاد شوروی سؤال کند. اینجا قانون اساسی ما را، اگر شما با آقای رئیس جمهور در مورد آن اختلاف پیدا کنید، می‌فرستید به شورای نگهبان تا آن را تفسیر بکنند. خوب، این اصل را هم شما برای آنها در شوروی بفرستید تا آن را تفسیر بکنند.

بهشتی: این پیشنهاد خوبی است. یعنی ما یک سؤال کتبی می‌کنیم و می‌فرستیم؛ بینیم آنها چه می‌گویند.

فتاپور: شما وقتی به آن اصل استناد می‌کنید، هر بار کلمه «فقط» اضافه نفرمایید. آنجا نوشته تبلیغ آزاد است. شما هر بار استناد می‌کنید می‌گویید «فقط».

بهشتی: تبلیغ بی‌خدایی آزاد است.

فتاپور: حالا نوبت ما می‌شود، صحبت می‌کنیم.

کیانوری: مسأله‌ای که در آنجا هست این است که افکار و عقاید و وجدان فکری انسان آزاده باشد.

بهشتی: این که معلوم است!

کیانوری: او آزاد است، کسی هم نمی‌تواند با او کاری بکند. در وجدان اشخاص هم

نمی‌شود دست برد. کسی آزاد است که فرایضش را هم بجا بیاورد؛ آزاد است که

سازمان خودش را داشته باشد؛ مسجد دارد، وابستگان به مسجد هستند. سازمان مرکزی

مذهبیون در دو یا سه مرکز مهم وجود دارد. مرکز قزاقستان است؛ مرکز تاشکند است؛

مرکز آذربایجان در باکو است. مرکز مهم مرکزی هست. یعنی این سازمان اجتماعی

در آنجاست. فقط این نیست که افراد به تنهایی در خانه‌هایشان حق داشته باشند نماز

بخوانند. سازمان مذهبی وجود دارد؛ سازمان مرکزی است که...

بهشتی: عذر می خواهم که دائم سؤال می کنم! یعنی آنها می توانند نظام اسلامی هم در شوروی به وجود بیاورند؟

کیانوری: نمی توانند، چون اکثریت ندارند....

بهشتی: حالا اگر خواستند برای این کار تلاش کنند چطور؟

کیانوری: اگر اکثریت مردم بخواهند...

بهشتی: نه اکثریت. اگر عده ای خواستند تلاش کنند، اجازه دارند؟

کیانوری: این را از من چرا می پرسید! از مردم شوروی پرسید!

بهشتی: اجازه ندارند.

کیانوری: قانون اساسی شوروی منع نمی کند. قانون اساسی شوروی فقط برگشت کاپیتالیسم را نفی می کند. سرمایه داری دیگر به اتحاد شوروی بازمی گردد. جامعه سوسیالیستی است. مقررات جامعه سوسیالیستی را هم برقرار می کند. هیچ جامعه سوسیالیستی هم نگفته که تعداد نمایندگان حزب دموکرات - مسیحی در آلمان دموکراتیک چند نفر باشند. هیچ محدودیتی نیست. انتخابات هست؛ به یک چیز مشترکی که در آنجا معین شده است رأی می دهند. احزاب با هم می آیند و در ائتلاف دولتی با همدیگر کار می کنند.

بهشتی: می شود با شما یک قراری گذاشت؟

کیانوری: اینکه با هم برویم به اتحاد شوروی و واقعیت را ببینیم؟

بهشتی: نه؛ یک پیشنهاد به دولت شوروی می کنم. می گویم شما به عنوان نخستین جامعه سوسیالیستی مارکسیستی، اگر اجازه می دهید که حزب جمهوری اسلامی در شوروی شعبه دائر کند، ما هم اجازه می دهیم که در ایران حزب توده یا حزب فلانک، یا هر مارکسیستی، اقلیت، پیکار... ما می گوئیم در این مورد با هم متقابل عمل می کنیم. اگر در جامعه شوروی اجازه می دهند که حزب جمهوری اسلامی رسماً نماینده بفرستد تا برای مردم مسلمان شوروی تبلیغ کند و مواضع حزب ما را در آنجا شرح دهد... مثلاً

یک حزب کوچک صد نفری به نام جمهوری اسلامی قزاقستان، یا تاجیکستان درست بکنیم. آن وقت اگر آنها موافقت کردند، می‌گوییم بسیار خوب؛ معلوم می‌شود مارکسیسم با این آزادی موافق است؛ پس متقابلاً ما هم می‌توانیم فکر کنیم که در ایران یک حزب مارکسیستی که در پی تبلیغ و برقراری نظام مارکسیستی است، آزاد باشد. ولی اگر دیدیم نه؛ آنها گفتند اصول مارکسیست چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد، پس اقلماً مارکسیست‌های ایران هم صادقانه بگویند بابا، ما هم اگر اینجا بودیم اجازه نمی‌دادیم. اگر این صداقت باشد واقعاً مسائل حل می‌شود.

کیانوری: ببینید، باز ما - باید اجازه صحبت داشت. بحث به کلی از زمان من گذشت. بهشتی: عذر می‌خواهم که صحبت کردم. زمان را بدهید به آقا.

مجری: دو - سه دقیقه‌ای که آقای بهشتی صحبت کردند به وقت شما اضافه می‌شود. کیانوری: اجازه بدهید - آقای بهشتی البته خیلی سرشناس‌اند!

مجری: شما اجازه بدهید. من حساب را نگه داشته‌ام. شما الآن از وقت خودتان فقط سه دقیقه استفاده کرده‌اید. هفت دقیقه دیگر وقت دارید.

بهشتی: حتماً آن چند دقیقه را هم به حساب من مربوط کنید. کیانوری: بله. اولاً، بحث را اگر این جور مخلوط بکنیم و دائماً درباره هر کلمه‌ای یک سؤال بیاندازیم و یک سؤال طرح کنیم، بحثی نخواهد شد که مردم از آن استفاده کنند. و اما درباره...

بهشتی: عذر می‌خواهم؛ من می‌خواهم پیشنهادی بدهم. پیشنهاد این است که همه روی یک موضوع بحث کنیم و نظر بدهیم. برای اینکه وقتی یک نفر درباره ده موضوع

حرف می‌زند، اگر آدم بعد بخواهد در مورد آن ده موضوع جواب بدهد خیلی مشکل است. بسیار خوب است اگر یک مسأله را مطرح کنیم، درباره آن بحث کنیم و به نتیجه

برسیم، بعد به سراغ مسأله‌ای دیگر برویم. آقای فتاپور مسأله‌ای را راجع به جمهوری اسلامی مطرح کردند؛ بنده مسأله‌ای را مطرح کردم؛ این را هم مطرح می‌کنیم. خیلی

بجاست که روی این مسأله بحث کنیم که آیا مارکسیست‌ها در ایران، بر طبق مبانی ایدئولوژیک خودشان که ناچارند بدان ملتزم باشند، آیا می‌توانند از نظام جمهوری اسلامی مطالبه کنند که تأسیس حزب مارکسیستی در ایران و تبلیغ مارکسیست در ایران آزاد باشد؟ این را مطرح می‌کنیم. اگر ما به این نتیجه رسیدیم که صرف نظر از اینکه مبانی جمهوری اسلامی چه می‌گوید، مارکسیست‌ها نباید طلبکاری کنند؛ یعنی اگر هم نظام جمهوری اسلامی ایران آمد گفت آزاد نیست، بیایند بگویند خیلی خوب، ما هم همین‌طور فکر می‌کردیم، اگر ما هم بودیم آزاد نمی‌گذاشتیم - اگر این بحث را به ثمر برسانیم خیلی خوب است. بعد می‌رویم به سراغ بحث بعدی که آقای فتاپور درباره جمهوری اسلامی و اعتقادش به آزادی بحث کردند. اینها مسائل عینی است دیگر. کیانوری: آیا واقعاً اینها مسائل مبتلابه جامعه ماست؟ ما واقعاً اگر فکر می‌کنیم که یکی از بزرگترین شخصیت‌های مسئول اجتماع ما، از این بحث آزادی که برای بررسی مسائل سیاسی جامعه ما مطرح شده است به این نتیجه رسیدند که این مسأله عمده‌ترین مسأله‌ای است که در جامعه ما باید روشن بشود و ما اول به این جواب بدهیم تا بعد به این برسیم که آزادی برای ۳۵ میلیون دهقان زحمتکش و کارگر زحمتکش و روشنفکر زحمتکش وجود ندارد...

بهشتی: آنها دارند.

مجری: آقای کیانوری، معذرت می‌خواهم! صحبتی که آقای فتاپور کردند این بود که گفتند در میتینگ ما از طرف حزب جمهوری اسلامی (البته احتمالاً) آمده‌اند با میله زده‌اند به شکم زن آبستن. پس این مسأله است. فتاپور: گفتم در جامعه مطرح شده که حزب جمهوری اسلامی مدافع آزادی نیست. نظر خودم هم در مورد اینکه درست است یا...

مجری: خوب، پس این امر در این مملکت یک مسأله است.

فتاپور: ... و بعد گفتم مسأله مردم است. در قسمت دوم هم گفتم که در میتینگ میدان

آزادی با میله آمدند. ما هم خودمان اعلام کردیم عناصری که به میتینگ میدان آزادی حمله کردند در درجه اول سازماندهان و گردانندگان اصلی اش ضد انقلاب، عناصر ضد حکومت جمهوری اسلامی، و مائوئیست‌ها بودند. این را ما اعلام کردیم. در عین حال گفتیم که به علت گرایشهای غلطی که وجود دارد و برخی عناصری که در حکومت وجود دارند، از جمله حتی در حزب جمهوری اسلامی که آقای بهشتی حضور دارند و مفصل‌تر توضیح خواهند داد، برخورد نادرستی با مسأله آزادی می‌کنند و این امکان به وجود نیامده که جلو این عناصری که اغتشاش به وجود می‌آورند گرفته بشود. در مورد میتینگ میدان آزادی به طور مشخص ما مواضعمان را اعلام کردیم، بعداً هم مفصل‌تر صحبت خواهیم کرد. ولی گفتم این مسأله در جامعه مطرح است. حالا حزب جمهوری اسلامی که نماینده‌اش آقای بهشتی است توضیح می‌دهند. مجری: حالا چرا مطرح است؟ برای اینکه مارکسیست‌ها می‌خواهند آزادی فعالیت داشته باشند. حالا آن آقای مائوئیست خودش را مارکسیست اصیل می‌داند؛ آن یکی خودش را مارکسیست می‌داند؛ بالاخره همه خودشان را مارکسیست اصیل می‌دانند. حالا در اینجا صحبت بود که - آقای کیانوری، هنوز هفت دقیقه شما پابرجاست. کیانوری: من باز همان اعتراض اولم را دارم که اداره‌کننده جلسه - چون اداره‌کننده جلسه به طور عادی بایستی در موضع بی‌طرف قرار بگیرد. درست است که خودش از لحاظ اجتماعی در خارج از این جلسه طرف دارد - و حتماً همین‌طور است - ولی وقتی که اینجا قرار می‌گیرد فقط باید صحبت شرکت‌کنندگان را اداره بکند، وقتشان را معین کند، چه کسی اول باید صحبت کند، چه کسی نکند، چه کسی زیاده‌روی نکند، کسی توهین نکند، از این حرفها.

مجری: یعنی اداره‌کننده جلسه آزاد نباشد!

کیانوری: نه؛ آزادی اینجا ندارد. نخیر! اینجا آزاد نباید باشد!

بهشتی: [خطاب به مجری] شما وارد بحث نشوید آقا!

مجری: خیلی خوب.

کیانوری: اینجا آزاد نیست. واقعاً آزاد نیست. اصلاً اینجا بحث آزاد بین نماینده چهار

جریان سیاسی که بایستی به همدیگر و به مردم پاسخ بدهند جریان دارد.

بهشتی: حالا شما آزاد به این سؤال من پاسخ بدهید.

کیانوری: بله، من همان طور که گفتم مطرح می‌کنم.

مجری: شما هفت دقیقه‌تان را شروع بفرمایید.

کیانوری: اگر حزب توده ایران - حزب توده ایران برنامه خودش را تعیین کرده است.

در جامعه ایرانی که اگر اکثریت مردم ایران طرفدار این شدند که نظامی که حزب توده

ایران پیشنهاد می‌کند فعلاً همین نظام سوسیالیستی نیست. ما در مرحله انقلاب

دموکراتیک ملی قرار گرفته‌ایم و بایستی خیلی زمینه‌سازی بکنیم برای اینکه بشود

جامعه ایران به یک جامعه سوسیالیستی انتقال پیدا کند. ولی حتی اگر نظام سوسیالیستی

در ایران برقرار بشود، به نظر ما تمام آزادی‌هایی را که ما در برنامه خودمان تنظیم

کرده‌ایم محترم می‌شماریم. و در همین چهارچوب هم خواستار این هستیم که

جامعه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم به اینجا برسد. ما هیچ الگوسازی از هیچ

جامعه‌ای، در هیچ کجای دنیا نخواهیم داشت. یکی از اصول مارکسیسم عبارت از این

گفته معروف لنین است که تمام جوامع انسانی به طرف سوسیالیزم خواهند رفت، ولی

هر کدامشان راه خودشان را پیدا خواهند کرد. آنچه که در مارکسیسم و در جامعه

سوسیالیستی مطرح است، عبارت است از آن بنیان اساسی که دیگر سرمایه‌داری در آن

موجود نیست. این قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی است. بقیه‌اش این است که

انسانها بایستی به تمام معنا آزاد باشند و... (۱۳)

... در تمام جهات وجود دارد؛ تا آنجا که می‌گوید، جامعه سوسیالیستی در انتهای

خودش اصلاً دولت را به آن شکلی که امروز موجود است، و همه بقایای آن را که تابع

اوست، نفی می‌کند و به یک سازمان اقتصادی وسیع تبدیل می‌شود. ولی این فقط در

وقتی است که سرمایه‌داری در دنیا، سرمایه‌داری انحصاری در دنیا، به عنوان یک مرکز جنایت و مرکز توطئه و مرکز دسیسه دائمی و مرکز فساد دائمی از بین برود. برای اینکه بتوان این شرایط آزاد را تأمین کرد باید سرمایه‌داری جهانی از بین برود. ما در خود جمهوری اسلامی - ما در آن صحبت اولی که با آقای دکتر بهشتی در مورد کلوب حزب توده ایران داشتیم، ایشان به ما گفتند که بله، قانون اساسی آزادیهای زیادی را در نظر گرفته، ولی هنوز شرایط برای عملی ساختن این آزادیها آماده نیست. شرایط هنوز آماده نیست. این شرایط باید آماده شود. ما بایستی بتوانیم این شرایط را آماده کنیم. حالا که جنگ هم شروع شده و به دشواریهای انجام این کار اضافه شده است. این قابل فهم است. ما شرایطی موقتی، استثنایی را هیچ وقت نمی توانیم اعمال بکنیم. به این ترتیب جواب سؤال آقای دکتر بهشتی این است که ما توده‌ای‌ها، اگر آنچه ما فکر می کنیم، در جامعه‌ای مستقر شود و ما قدرت حکومتی را در دست بگیریم، آن وقت برنامه‌ای که ما الآن تنظیم کرده‌ایم - که من اجازه می‌خواهم یک نسخه‌اش را خدمت آقای دکتر بهشتی تقدیم بکنم به عنوان یکی از اسناد دیگری که نزد ایشان هست!

بهشتی: ما خیلی [از این اسناد] داریم!

کیانوری: بله، این هم جزو آنها باشد! این برنامه را ما انجام خواهیم داد. و در این برنامه، تمام آن آزادیهایی که ما امروز می‌خواهیم برای ما تأمین شود آمده است. ما این آزادیها را نسبت به تمام دیگراندیشان مراعات می‌کنیم، به شرط اینکه مخالف نباشد؛ همان طور که سلطنت‌طلبان، مخالف نظام اسلامی هستند و اجازه ندارند. به شرط اینکه آنها مخالف آن نظام نباشد. یعنی طرفدار بازگشت سرمایه‌داری در کشور نباشند، این آزادیها محترم است و هیچ محدودیت فکری وجود ندارد. ولی در مورد سؤال آقای دکتر بهشتی که یک نامه کتبی به مجلس شوروی می‌نویسیم - من اینجا سفیر اتحاد شوروی نیستم. نماینده اتحاد شوروی هم اصلاً نیستم. هیچ رابطه‌ای هم با دولت اتحاد

شوروی، بین ما و حزب آنجا، وجود ندارد؛ هیچ رابطه‌ای. اگر رابطه‌ای وجود داشت دستگاه‌های امنیتی شما تا حالا به اندازه کافی آن را کشف کرده بودند و از ما چیزی در آورده بودند، که در نیاورده‌اند.

بهشتی: خیلی هم کشف کرده‌اند!

کیانوری: از ما چیزی در نیاورده‌اند.

بهشتی: خیلی هم کشف کردند!

کیانوری: نه! هیچ در نیاوردند. من خیال می‌کنم که غیر از آن هیچ چیز دیگری نیست. منتها ما یک تفکر اجتماعی جهانی هستیم و به آن معتقد هستیم. ما همان قدر به نظریات حزب کمونیست گواتمالا و ایالت متحده امریکا و آفریقای جنوبی احترام می‌گذاریم که به نظرات حزب کمونیست اتحاد شوروی احترام می‌گذاریم؛ برای اینکه در یک جهت هستند. باز هم می‌گویم که هیچ کشوری الآن الگوی کشور دیگری نیست. سوسیالیسم در هر کشوری دارای ویژگی‌هایی است؛ به ویژه در یک کشوری مثل کشور ایران. حتماً یک جامعه سوسیالیستی دارای ویژگی‌هایی خواهد بود. امروز اکثریت مطلق جامعه ما دارای گرایشهای مذهبی، بخصوص مذهب شیعه است، که به نظر ما نسبت به کلیه گرایشهای مذهبی دیگری که حتی در جهان وجود دارد دارای یک محتوا و جنبه‌های مترقی و انقلابی خیلی جدی است و ما برای آن احترام خیلی زیاد قائل هستیم. به همین جهت هم هست که دائماً پیشنهاد می‌کنیم که در این مرحله تاریخی می‌توانیم بر سر آن مسائلی که اشتراک داریم، در مقابل دشمن مشترک همکاری خیلی جدی‌تر و عمیق‌تری داشته باشیم و با این همکاری، نیروهای مشترک خودمان را بهتر به سود پیشرفت جامعه‌ای که الآن در آن زندگی می‌کنیم به کار بیندازیم. مجری: شما دو دقیقه دیگر می‌توانید صحبت بکنید.

کیانوری: به این ترتیب، خیال می‌کنم که درباره اصول صحبت کردیم. پاسخ سؤالی را هم که جناب آقای بهشتی مطرح کردند من تا آنجا که لازم است دادم. باز هم اگر

یک نکته‌ای باشد، حاضرم. ولی معتقد هستم که شناخت اکثر مسئولین جامعه اسلامی ما از جوامع سوسیالیستی، شناخت مستقیم نیست، شناخت غیر مستقیم است. یعنی شناختی است که قسمت اعظمش را تبلیغات غرب تأمین کرده است. تقریباً به هر کدام از نوشته‌ها که نگاه بکنیم، می‌بینیم آنچه که درباره کشورهای سوسیالیستی می‌گویند از یک منبع غربی است، که بیشترش منبع کشورهای امپریالیستی است، یعنی همان امپریالیسم خبری.

مجری: حداقل در این دو ساله که نبوده.

کیانوری: چرا، بوده!

مجری: تمام اخبار؟

فتاپور: شما به عنوان یک مجری نباید مرتب صحبت کنید!

بهشتی: شما صحبت نکن آقا!

کیانوری: اجازه بدهید! اقلأً تمام اخباری که از طرف رادیو و تلویزیون ایران درباره مسائل جهانی مطرح می‌شود، نود درصدش از آسوشیتدپرس، از فرانسیس پرس، از رویتر، و از یونایتدپرس است.

مجری: فقط یک اجازه به بنده لطف کنید؛ چون من در اخبار رادیو هستم و آنجا مسئولیتی دارم، به عنوان یک مسئول عرض کنم. معمولاً اخبار خبرگزاری تاس چهل و هشت ساعت دیرتر می‌رسد. پس اجبار است در استفاده از خبرگزاریهای دیگر. کیانوری: چهل و هشت ساعته می‌رسد ولی دروغ...

مجری: یعنی هر خبری در دنیا باشد خبرگزاری تاس چهل و هشت ساعت بعد آن را مخابره می‌کند.

کیانوری: در این مورد هم در یک مرحله دیگر می‌توانیم بحث بکنیم.

پس منبع آن نوشته‌ها این است. پیشنهاد ما این است که از طرف جمهوری اسلامی ایران [نمایندگان انتخاب شوند برای دیدار از] بخصوص کشور اتحاد شوروی که یک

جمعیت و یک منطقه وسیع مسلمان‌نشین در آن وجود دارد، تا امکان مراوده فکری بین رهبران جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان آنجا، و تمام جامعه شوروی به‌طور کلی، به‌طور وسیع‌تری پیدا و برقرار بشود. این پیشنهاد ماست.

پیشنهاد دوم این است که از طرف جمهوری اسلامی، هیأت‌هایی برای تحقیق و شناخت کشورهای سوسیالیستی مشرق اروپا، ویتنام، کوبا و... اعزام شوند و نحوه برخورد آنها با همین مسائلی که دانستنش مورد علاقه آقای دکتر بهشتی است بررسی شود و معلوم بشود که آنها نسبت به مسأله مذهب چگونه برخورد می‌کنند؛ نسبت به اعتقادات مذهبی و نسبت به تبلیغات مذهبی از طرف مردم چگونه برخورد می‌کنند و واقعیت چیست. چون گفتن یک سلسله احکامی که با واقعیت تطبیق نمی‌کند، به این می‌رسد که ما بگوییم آقا، این حرفی که شما دارید می‌زنید نادرست است؛ خوب، برویم با همدیگر بینیم اوضاع چطور است. راه دیگری وجود ندارد. البته آن کسانی که به صحبت‌های آقای بهشتی اعتقاد شخصی و انسانی دارند، حرف‌های ایشان را درست تصو می‌کنند، حتی اگر منبعش هم اتفاقاً منبع درستی نباشد. آن کسانی هم که حرف‌های ما را گوش می‌کنند، به حرف‌های ما اعتقاد پیدا می‌کنند. به این ترتیب من خیال می‌کنم که عمل در اینجا بهترین راه روشنگری است؛ یعنی مراوده وسیع‌تری بین جامعه اسلامی ایران و کشورهای سوسیالیستی، و بویژه کشورهای شوروی که دارای یک ناحیه بزرگ و یک جمعیت بزرگ مسلمان‌نشین است. این کار خیلی کمک خواهد کرد به روشن کردن مسائل.

مجری: شما سیزده دقیقه صحبت کردید. نوبت می‌رسد به آقای پیمان.

پیمان: باز هم ناچارم اعتراضم را تکرار بکنم؛ چون حقیقتاً شما افراد را به محاکمه می‌کشید و بحث از مسیرش منحرف می‌شود و مقداری هم وقت تلف می‌شود. البته شما دلتان می‌خواهد که بحث زنده و فعال شود، اما بهتر است که...

مجری: تا حداقل الآن، آخر وقت، مردم تلویزیونها را نبندند. یک مقداری هیجان...

پیمان: به همین جهت باز من با نظر آقای فتاپور موافقم که زودتر به مسائل مورد علاقه مردم برسیم. البته همه این بحثها مورد علاقه مردم است، اما آنچه عینیت بیشتری برای آنها دارد فوریتی است نسبت به آنچه که در جامعه می گذرد. چون برای مردم سرنوشت انقلاب الآن خیلی مهم است؛ این که این انقلاب را چگونه بارور کنند؛ در مقابل این همه تهدیدهایی که وجود دارد از آن دفاع بکنند. بنابراین اجازه دهید که از آزادی هم در همین مفهوم عینی اش که مطرح است بحث بکنیم. بدون تردید هر مصداق عینی و هر مشکل اجتماعی که ما در رابطه با آزادی مطرح بکنیم، خواهناخواه باید به مبنای مکتبی اش هم اشاره کنیم یا وجوه افتراقش را هم با سایر دیدگاهها بگوییم. شاید این طور خیلی بهتر باشد. این است که من هم از موانع آزادی و دشمنان آزادی بحث می کنم و بحث را این طور ادامه می دهم که علاوه بر نیروهای امپریالیستی و ضد انقلاب، که قویاً با ادامه انقلاب و تأمین آزادی مخالفت دارند و تسلط آنها موجب از بین رفتن همین مقدار آزادی و حاکمیتی که به دست آورده ایم می شود، در عین حال در جامعه طبقات سرمایه دار و مناسباتی وجود دارد که از دوران گذشته باقی مانده، و این هم مانع آزادی است. چرا می گویم مانع آزادی است؟

بینید، کارگران ما بعد از انقلاب، یا حتی در جریان انقلاب، خواستند شوراها را تشکیل بدهند برای اینکه اداره کارخانه ها را در اختیار بگیرند، از دست سرمایه داران وابسته دربیایند، و به استقلال اقتصادی ایران کمک شود، و استثمار هم از بین برود. اما ادامه همان مناسبات استثمار و حاکمیت سرمایه داری و مدیران و کارفرمایان و یا مقاومتی که آنها در راه شوراها به وجود آوردند و مخالفت و کارشکنی آنها موجب شد که این شوراها متأسفانه پانگیرد، جز در موارد معدودی، و ظاهراً باشکست مواجه بشود و الآن هم همچنان آن مناسبات اجتماعی، آن روابطی که در کارخانه ها حاکم بوده، کم و بیش برقرار بماند. در حالی که اگر شوراها تشکیل می شد، یکی از نیرومندترین سنگرهای مدافع انقلاب بودند؛ هم جلو فرار سرمایه ها را می گرفتند - و دیدیم در

مواردی که شوراها موفق بودند تولید نه تنها کاهش پیدا نکرد بلکه بالا رفت. ولی این کارشکنی سرمایه‌داری و کارفرمایان و مدیران وابسته نگذاشت. یا در زمینه آزادی دهقانان: خوب، ما می‌دانیم تا زمانی که دهقان به صورت یک رعیت، زیر دست و در استثمار خان و مالک است، آزادی برایش مفهوم ندارد. وقتی به محصول کار خودش، به محصول رنج خودش، تسلط نداشته باشد، چه آزادی است؟! خوب، انقلاب ایران این امید را به وجود آورد و این امکان را به وجود آورد که دهقانان بتوانند به حق خودشان برسند. بخصوص که این انقلاب جوهرش اسلامی است و این حق را برای همه زحمتکش‌ها، چه کارگر و چه دهقان، قائل است که باید مالک محصول کار خودشان باشند. خوب، شروع کردند به این کار. قانون تقسیم اراضی هم در شورای انقلاب روی همین ضرورت اسلامی و خواست مردم و دهقانان تصویب شد. اما باز هم همین نیروهای سرمایه‌داری و مالکان بزرگ و حامیان آنها، چه در بین مذهب‌یون و چه غیر مذهب‌یون، ایجاد مقاومتی کردند که نتیجه‌اش ایجاد شرایطی بود که منجر به توقف «بند جیم»، یعنی اجرای این قانون شد. خوب، تا زمانی که این نیروهای اجتماعی، این سرمایه‌داری، این مالکیت‌ها و حامیان آنها، و این نوع مناسبات وجود دارد، توده‌های دهقان و کارگر آزاد نمی‌شوند، به نحوی که بتوانند مسئولیتشان را بتمامه در پیشبرد انقلاب ایفا بکنند. کارگر ما وقتی می‌تواند مسئولیتش را خوب انجام بدهد و نگذارد که تولید سقوط کند و ما به خود کفایی برسیم و از وابستگی آزاد شویم که سلطه روابط استثماری بر سرش نباشد. دهقان ما وقتی می‌تواند با خیال راحت و با عشق بیشتری تولید کند که سلطه مالکان و خان بالای سرش نباشد. بنابراین، ضرورت اینکه اینها بتوانند انقلاب را حفظ کنند آزادی اینها و حاکم شدنشان بر سرنوشت خودشان است. این در سایر ابعاد آنها هم هست. پس نیروهایی هستند که نمی‌گذارند و مقاومت می‌کنند. اتفاقاً همین‌ها ظاهراً مدافع آزادی هستند. جالب همین جاست که یکی از پرچمداران آزادی (به اصطلاح) و مخالفت با وضع موجود را همین سرمایه‌داران، همین

عناصر وابسته به رژیم سابق، عناصر بی‌بندوبار قشرهای مرفه، آنهایی که از قبل درآمد نفت به آلاف و علوف رسیدند، در سطح ادارات و در سطح کارشناسان برجسته، در همه سیستم اداری حاکم یا در سازمانهای اقتصادی وابسته تشکیل می‌دهند. اینها دیدند که آن آزادی عمل در لذتجویی و بهره‌مندی که داشتند از بین رفته، و بنابراین الآن شعار آزادی می‌دهند. آزادی که آنها می‌خواهند مفهومی روشن است. یعنی برگشت به همان آزادی زمان رژیم سابق که در آن استثمار و غارت و فساد و بی‌بندوباری و همه چیز آزاد باشند. آنها از اینکه کاباره‌ها و شب‌نشینی‌ها از بین رفته ناراحتند. از اینکه مسافرت راحت به خارج و عیش و نوش و خروج ارز از بین رفته ناراحتند. آنها این آزادی را می‌خواهند. اما دو دسته هستند که الآن آزادی برایشان مطرح است و زیر سؤال است. اینها را ما می‌شناسیم. باید چهره اینها به خوبی به جامعه معرفی شود، متأسفانه وسائل تبلیغاتی ما به اندازه کافی این چهره‌ها را خوب به توده‌ها معرفی نکرده‌اند تا مردم دشمنان واقعی خود را در پوشش آزادیخواهی بشناسند. ولی اینکه ما هر نوع ندای آزادی را در صف این نوع آزادیخواهان دروغین بگذاریم خطای خیلی بزرگی است که الآن تا حدودی بعضیها مرتکب می‌شوند.

یک آزادی و خواست آزادی هم از جانب انقلابیون، نیروهای انقلابی مسلمان و غیر مسلمان و آزادیخواهان واقعی مطرح می‌شود؛ آنهایی که به سرنوشت انقلاب علاقه‌مندند؛ چه آنهایی که در متن انقلاب بودند و جوهر مکتبی‌اش را هم قبول دارند، و چه آنهایی که جمهوری اسلامی و مسیر انقلاب را پذیرفته‌اند، اگر چه از نظر فکری به ایدئولوژی اسلامی پایبند نیستند. اینها می‌خواهند سهمشان را در پیشبرد این انقلاب و تحکیم آن ایفا بکنند. ما می‌دانیم که پیروزی انقلاب ایران مدیون بسیج تمامی مردم محروم جامعه ما به رهبری امام و در راستای تفکر مذهبی بوده است. هیچ شکی در این نیست. اما این وحدت عمومی و این نیروی توده‌های ما بود که مقاومت رژیم را در هم شکست. این را همه می‌دانیم و بارها هم بر آن تأکید شده است. بخصوص امام همیشه

بر وحدت کلمه تأکید کرده‌اند؛ چون ما نه سازمان متشکل مسلح داشتیم، نه نیروی نظامی متشکل داشتیم. وحدت توده‌ها بود. به این وحدت توده‌ها هم رهبری واحد و انگیزه واحد اسلامی انسجام داد. ولی همه کسانی هم که حتی برخی از آنها مسلمان نبودند، به انقلاب معتقد بودند و مخالف آن استبداد و آن رژیم بودند. آنها هم مبارزه کردند. حالا بحث این است که بعضی بینشهای تنگ‌نظرانه و خودمحور مانع از این است که همه اقشار و نیروهایی که می‌خواهند در این مسیر خدمت بکنند بتوانند بسیج بشوند. این مسأله خود بخود موانعی را بوجود می‌آورد که دیگر ناشی از سرمایه‌داری نیست. البته نفوذ عناصری که به سرمایه‌داری وابسته هستند و از منافع سرمایه‌داران و از منافع تجار، در کل سیستم اجرایی دفاع می‌کنند قابل انکار نیست. اینها هنوز هست و پاک نشده. این را باید قبول بکنیم - به صورت فشار اجتماعی که به وجود می‌آورند؛ چه از طریق بعضی روحانیون، چه از طریق وسایل ارتباط جمعی، روزنامه‌ها و گروه‌های به اصطلاح لیبرالی. اما همه کسانی که مشکلاتی برای آزادی به وجود آوردند وابسته به سرمایه‌داری نیستند. به هیچ وجه! این برای بعضی‌ها یک مسأله بینشی است. بینشی به این معنا که فکر می‌کنند در آنچه که خودشان می‌اندیشند که مصالح انقلاب در آن است هیچ ایرادی نیست و فقط آنها هستند که باید در این زمینه فکر بکنند؛ حتی در چهارچوب بینش اسلامی. الآن یک مقدار از درگیرها و مشکلاتی که وجود دارد و تصفیه‌های غیر سیاسی، ناشی از این نوع برخورد جزمی با مسأله است. یعنی اینکه ما یک نوع تنگ‌نظری فکری داشته باشیم و فکر کنیم که الآن راه حل مطلق پیروزی ملت و یا برداشت مطلق اسلامی در اختیار ماست؛ در انحصار ماست. در حالی که ما می‌دانیم این امر نسبی است. ما حتی از جهت برداشت اسلامی هم به طرف تکامل سیر می‌کنیم. قرآن یک حقیقت مطلق است، ولی اسلام پذیرفته که باید بر خود آراء و عقاید انجام بگیرد. این را البته سخنگویان رسمی هیچ‌وقت انکار نمی‌کنند. این را فراموش نکنید. هیچ‌کسی این آزادی را انکار نکرده. هیچ‌کس هم رسماً نگفته که

کسی که در حزب جمهوری اسلامی نیست یا در فلان سازمان وابسته به حزب نیست نباید در جهاد سازندگی کار بکند یا نباید در سپاه خدمت بکند یا حتی نباید به جبهه جنگ برود. این رسماً اعلام نشده، ولی عملاً اینطوری است. خوب، البته ضد انقلاب که اصلاً نباید راهی داشته باشد، ولی کسانی که عاشقانه و خالصانه می‌خواهند برای دفاع از انقلاب بجنگند و حتی به جبهه بروند و بجنگند و حاضرند جانشان را هم بگذارند، با محدودیت مواجه‌اند. می‌خواهد برود در جهاد در روستاها خدمت بکند، با محدودیت مواجه است. در سپاه خدمت کند، با محدودیت مواجه است. پرسشنامه می‌آورند که اگر گرایش اسلامی به اصطلاح غیر رسمی داشته باشد، قابل قبول نیست. می‌خواهد در مدرسه درس بدهد و خدمت کند، مسلمان هم هست، اما به خاطر اینکه برداشتهایش کمی متفاوت است نمی‌گذارند. در حالی که ما می‌دانیم آزاداندیشی اسلامی - اگر ما در راستای انقلاب باشیم، چنانکه بارها امام خمینی این مسأله را تأکید کردند. در همین تأکید آخرشان بود که حتی افراد غیر مسلمان، در آن زمینه‌های خدمات اساسی جامعه که می‌توانند انجام بدهند باید باشند و هیچ عیبی ندارد، به شرطی که انقلاب و جمهوری اسلامی را پذیرفته باشند. در این صورت چطور باید به خودمان اجازه بدهیم که حتی مسلمانها را به خاطر اینکه برداشت اسلامی یا یک مسأله فلسفی را به صورت دیگری برداشت می‌کنند از خدمت ممنوع و محروم بکنیم؟ یعنی این تنگ‌نظری متأسفانه تا این حد به عنوان یک بیماری و یک جریان جزمی در بعضی موارد دارد حاکم می‌شود. اگر شما بخواهید به این اصالت بدهید باید خیلی از شخصیت‌های برجسته اسلامی و فلاسفه را هم زیر سؤال ببرید. اگر فلان فرد اسم تضاد را می‌آورد، این دیگر ممنوع و محروم است؛ در حالی که ما خیلی از فلاسفه مسلمان را داشتیم که مسأله تضاد برایشان مطرح بوده. امروز هم هست. حالا از ملاصدرا بگذریم، حتی مرحوم آقای مطهری هم این مسأله را پذیرفته بودند. از این نظر اسم ایشان را می‌آورم که لااقل مورد قبول همه کسانی است که مخالفت می‌کنند. این نوع برخورد

قشری و شکلی با این جریانات و تفکرات اسلامی - ما که نباید شکلی برخورد بکنیم و به فلان گروه مارک التقاطی بزنییم به خاطر اینکه فرض کنید یک برداشت ویژه‌ای از فلان مسأله تضاد یا مسأله اسلامی دارد، در حالی که سالها در راستای انقلاب ایستاده و می‌خواهد بایستد و هیچ جا هم انحرافی از مسیر انقلابی نشان نداده، باید محروم باشد از خدمت در جهاد، از مبارزه در سنگر، از تعلیم در مدرسه، از ساده‌ترین حقوق! این محرومیت حتی در مسائل کلیدی هم نیست. حتی من به آن معنا هم موافق نیستم با آن تقسیم‌بندی که نخست‌وزیر یک بار کردند. ما قبول داریم که باید رهبری این جنبش، چون جوهرش اسلامی است، با نیروهای مسلمان باشد. چون مردم انقلابی ایران، اکثریت مردم انقلابی مسلمان ایران، برای جمهوری اسلامی، برای نظام اسلامی جنگیدند، رهبری آن هم باید اسلامی باشد. در این تردیدی نیست که باید این اصول راهنمای ما باشد. ولی ما در این چهارچوب نباید نوعی محدودیت به وجود بیاوریم و نوعی شکل‌گرایی در کارمان باشد که این تضادهای غیر اصولی را هم دامن بزنییم. ما با سرمایه‌داری، با لیبرالیسم مدافع آزادی سرمایه‌داری دشمنیم؛ با ضد انقلاب دشمنیم؛ با هر جریان ضد نظام جمهوری اسلامی مبارزه باید بکنیم و حق آزادی هم به او نمی‌دهیم که جمهوری را از بین ببرد و دستاورد انقلاب را بگیرد. اما نباید کسانی را که می‌خواهند در راستای انقلاب مبارزه بکنند محدود بکنیم.

مجری: آقای پیمان، وقت شما تمام است.

پیمان: یک جمله نتیجه می‌گیرم. این تقسیم‌بندی را قائل باشیم، و بینیم ریشه‌های کشمکشهای غیر اصولی کجاست. اینجا دو چیز خیلی عمده است. یکی مدافعان سرمایه‌داری و آزادی لیبرالی که جنجال زیادی به وجود آورده‌اند. باید ریشه حرف آنها و اشکالاتی که وجود دارد، باز شود. یکی هم تضادهای غیر اصولی و خواست واقعی آزادیخواهان است که وابسته هم نیستند ولی یک حق منطقی و مشروعی دارند. اگر این دو را محور بحث قرار بدهیم شاید عمده مسائل ان شاء الله مطرح بشود و حل

بشود.

مجری: خیلی ممنون. آقای فتاپور نوبت به شما می‌رسد. ادامه بحث را شما پی‌بگیرید. فتاپور: من فقط باید راجع به جمله‌ای که شما گفتید حتماً توضیح بدهم. من راجع به این امر که این مسائل در جامعه مطرح است، هنوز موضع سازمان خودمان را طرح نکرده‌ام. به محض اینکه وارد این بحث شویم آن را بیان می‌کنم؛ چون در یک جمله و دو جمله درست نیست که آدم موضوعی را تشریح کند. به محض اینکه وارد آن بحث شویم به طور مفصل علل این مسائلی را که مطرح است طرح خواهیم کرد؛ میتینگ میدان آزادی، یا مسأله آزادی، یا مسأله حزب جمهوری اسلامی، یا غیره. ولی چون شما مطرح کردید، ممکن است این توهم را به وجود بیاورد - در رابطه با حمله به میتینگ میدان آزادی ما معتقدیم کسانی که این حمله را سازمان دادند، و کسانی که این حمله به سودشان بود، عناصری هستند که مخالف استقرار قانون اساسی هستند. یعنی می‌خواهند آن پیام امام که مطرح می‌کند امسال سال قانون باشد، نتواند اجرا شود. کسانی که حمله کردند این عناصر بودند. خوب، مسلم است که این حمله بیش از همه به سود ضد انقلاب بوده و آنها بیشترین سود را برده‌اند. این را هم ما اعلام کردیم. اعلام کردیم که اگر مسأله را به اینجا ختم نکنیم، یعنی فکر کنیم که این حمله را ضد انقلاب کرده و تمام شد و رفت، اشتباه است. باید فکر کنیم که چطور چنین حمله‌ای سازمان پیدا می‌کند. و با توجه به اینکه ما می‌دانیم که مقامات اصلی حکومت جمهوری اسلامی، می‌خواستند سعی بکنند که چنین حمله‌ای صورت نگیرد و میتینگ انجام بشود - چون هر کسی مقداری آگاهی سیاسی داشته باشد می‌داند که این حمله ضدیت با دولت بود؛ در عمل، ضدیت با حکومت بود. چرا نمی‌شود جلو اینها را گرفت؟ چرا برخی از عناصری که در درون مقامات انتظامی و در درون کمیته‌ها هستند، در عمل فکر می‌کنند که این حمله به سود جمهوری اسلامی است؟ چرا هنوز عناصری در جامعه وجود دارند که فکر می‌کنند این حمله به سود جمهوری اسلامی

است؟ حتی در مقامات دولتی هم چنین عناصری وجود دارند. در نتیجه نمی شود جلوی این هرج و مرج و تشنج را گرفت، و عناصر ضد انقلابی موفق می شوند تا نگذارند این هرج و مرج ها خاتمه پیدا بکند. لذا بی قانونی ادامه پیدا می کند. این مسأله بیش از همه جمهوری اسلامی ایران را تضعیف می کند. راجع به این مسأله هنگامی صحبت می کنیم که بحث به دیدگاههای موجودی که امکان جلوگیری از این مسائل را نمی دهند، برسد. وقتی وارد آن بحث شویم مفصل در این باره صحبت خواهیم کرد.

اما راجع به آن جمله ای که آقای بهشتی از قانون اساسی شوروی و چین خواندند. اولاً، در اینجا ممکن است دو مسأله مخدوش شود. آن اعتقادی که ما داریم اسمش مارکسیسم - لنینیسم است؛ آتهئیسم و بی خدایی نیست. ما به مارکسیسم - لنینیسم معتقدیم. وقتی آن قانون از آتهئیسم و بی خدایی و غیره اسم می برد، منظورش عناصری است که اعتقادات دیگری بجز آن اعتقادی که حزب کمونیست دارد، دارند. فلسفه ما مارکسیسم - لنینیسم است، اسم مشخصی دارد و در تمام قوانین و در تمام احزاب هم می نویسند. فلسفه ما، فلسفه علمی است. فلسفه مارکسیسم - لنینیسم است. عناصری هستند که به خدا اعتقاد ندارند. آنها آتهئیست هستند. به چیزهای دیگری هم معتقدند. مارکسیسم لنینیسم را قبول ندارند. در آن قانون تصریح شده که همه عنصر حق دارند اعتقادات خود را داشته باشند و آن را تبلیغ بکنند. آقای بهشتی می گویند این تبلیغ فقط برای آتهئیست ها بوده. آتهئیست ها هم از نظر اعتقادی مخالف مارکسیسم - لنینیسم هستند. مارکسیسم - لنینیسم یک ایدئولوژی است، و در بحث ایدئولوژی به طور مفصل صحبت خواهد شد که اعتقادات ما چیست. بنابراین، مسأله ای که ایشان مطرح کردند چنین توهمی را به وجود می آورد که گویا در قانون اساسی اتحاد شوروی نوشته شده که آن اعتقاداتی که اعتقاد رسمی دولت نیست حق تبلیغ ندارند، ولی آتهئیست چون اعتقاد رسمی دولت است حق تبلیغ دارد. لیکن آتهئیسم هم اعتقاد رسمی دولت نیست. آنها همه می توانند وجود داشته باشند. اتفاقاً این قانون اساسی نشان دهنده این است که

در کشورهای سوسیالیستی بر این تأکید می‌شود که تمام اعتقادات می‌توانند آزاد باشند. یعنی این قانون اساسی خودش نشان دهنده آزادی و تأکیدی است که در آن کشورها راجع به آزادی عقاید و اینکه هر کسی می‌تواند عقاید خودش را داشته باشد و هیچ‌کسی نمی‌تواند متعرض آنها شود، وجود دارد. آنها در مورد آزادی، در مورد عقایدی که دارند، در مورد انجام مراسم مذهبی و غیره و ذالک آزادند. در قسمت اول صحبت فرصت نشد که من روی جمع‌بندی صحبت‌هایی که جلسه قبل راجع به آزادی، راجع به مقوله مجرد آزادی شد، بحث کنم؛ با اینکه معتقدم هر چه زودتر وارد بحث مشخص شویم. لازم است که من مقداری از بحث مرتبه قبل و بحث‌هایی که این مرتبه صحبت شد، جمع‌بندی ارائه دهم.

اگر آزادی را این‌طور تعریف بکنیم که آن را تسلط بر خود و قوانین حاکم بر جامعه و طبیعت بدانیم، یعنی اینکه انسان هر چه آگاه‌تر بشود و هر چه قوانین حاکم بر جامعه و طبیعت را بشناسد، می‌تواند آن قوانین را در خدمت خودش بگیرد و آنها را مهار بکند و به این وسیله، تسلط خودش را بر جامعه و طبیعت افزایش بدهد و اجازه ندهد که آنها به‌طور کور بر انسان مسلط شوند - یعنی دقیقاً مقوله آزادی با آگاهی و شناخت ارتباط پیدا می‌کند. هر چه آگاهی و شناخت انسان بالاتر می‌رود، آزادتر می‌شود. این همان اعتقادی است که فلسفه علمی دارد. برای اینکه این مسأله روشن‌تر شود، من چند مثال بزنم. مثلاً در گذشته، در زمانی که بشر نمی‌دانست ریشه امراض چیست، وقتی مرضی در جامعه شیوع پیدا می‌کرد، انسان عاجز می‌ماند. مثلاً، همیشه شنیده‌ایم سالی که وبا آمد، تعداد زیادی زن و بچه را کشت و مردم اصلاً عاجز بودند و نمی‌دانستند چه بکنند. انسان وقتی که توانست بشناسد که ریشه این مرض در کجاست و توانست بشناسد که آن را چگونه می‌توان مداوا کرد، از مرض وبا آزاد شد. یعنی بر آن تسلط پیدا کرد. دیگر این مرض نمی‌تواند بیاید و هر کاری که می‌خواهد با انسان بکند. در اینجا انسان یک قدم به سمت آزادی از طبیعت پیش رفت. مثال دیگر اینکه انسان

همیشه تمایل داشته و می خواسته خودش را از قوه ثقل زمین آزاد بکند و مثل پرنده‌ها بپرد و پرواز کند. اما تا زمانی که نداند قانونمندیهایی که حاکم بر این پدیده است چیست، نمی تواند این امر را صورت بدهد. هر چه هم به هوا بپرد موفق نمی شود. قبلاً، مثلاً در قرنهای پنجم - ششم، دانشمندان این کار را می کردند. آنها بالهای بزرگی را به دستشان می بستند و سعی می کردند با آنها پرواز بکنند. اما نمی شد. زمانی انسان توانست پرواز کند که تشخیص داد نیروی جاذبه‌ای وجود دارد و باید نیرویی به وجود بیاورد که آن را خنثی کند. در نتیجه، به وسیله ساختن هواپیما و هلیکوپتر و غیره، توانست خودش را از این قوه آزاد کند و پرواز بکند. او یک قدم به سمت آزادی رفت. همین مسأله در رابطه با مسائل اجتماعی هم مطرح است. انسان همیشه می خواهد از ستم و استثمار خلاص شود، ولی هزار سال پیش، دو هزار سال پیش، به دلیل اینکه هنوز جامعه بشری آنقدر تکامل پیدا نکرده بود که این امکان به وجود بیاید، و در نتیجه شناخت انسان هم نمی توانست آنقدر تکامل پیدا کند که کلیه قوانینی را که حاکم بر این جامعه است بشناسد، این امکان وجود نداشت که استثمار را به طور کامل ریشه کن کند. کسی که می خواست در جهت آزادی بشریت مبارزه کند، می بایست تشخیص می داد که در جامعه می توان ستم را به این شکل تخفیف داد. اگر این حرکت را می کرد و در این جهت عمل می کرد یک گام به سمت آزادی پیش رفته بود. می بینیم که تمام مبارزین در این جهت حرکت کردند و بشریت را یک گام به آزادی رساندند. بنابراین، تاریخ بشریت، تاریخ مبارزه برای آزادی است. و اصلاً وقتی تاریخ را بررسی می کنیم، می بینیم بشر دارد آزاد می شود. تاریخ پروسه آزاد شدن بشر است. در اینجا دو تفکر انحرافی وجود دارد. یک تفکر، که خوشبختانه هیچ یک از دوستان در اینجا مدافع آن نیستند ولی سابق بر این قوی بود، توسط نمایندگان سرمایه داری خیلی تبلیغ شده است. این تفکر، تفکر تقدیرگرایانه است، که می گوید قوانینی که حاکم بر جامعه است کاملاً بر انسان محیط است و انسان هیچ کاری در مقابل آنها نمی تواند بکند و هر آنچه

بخواهند بر سر انسان می آورند. به این دلیل هم تبلیغ شده بود که... (۱۴) هر پدیده‌ای در جامعه اتفاق می افتد زیر سر انگلیسیهاست و کاری نمی شود کرد. یا مثلاً، همیشه دنیا بر همین وضع است و کاری نمی شود کرد. یا در دوره شاه مثلاً مردم می گفتند شاه را اصلاً نمی شود انداخت. در اوایل سالهای ۳۰ و ۴۰ دیدیم که چطور انسان توانست شاه را بیندازد و یک قدم به سمت آزادی پیش برود. ما همیشه با این تفکر مخالف بوده‌ایم و بر علیه آن مبارزه کرده‌ایم و بی پایگی این تفکر را اثبات کرده‌ایم. همان طور که گفتیم، خوشبختانه اینجا کسی مدافع این تفکر نیست تا لازم باشد درباره آن صحبت بکنیم. ولی در گذشته این تفکر خیلی قوی بوده و خیلی هم به پیشرفت ما ضربه زده و بورژوازی خیلی آن را تبلیغ کرده و سعی کرده این تفکر را در ذهن مردم جای بدهد. تفکر دیگری که مطرح می شود، می خواهد آزادی را خارج از قانونمندی‌هایی که حاکم بر پدیده است جلوه بدهد. ما از این صحبت می کنیم که آزادی دقیقاً یعنی اینکه ما کشف بکنیم و بفهمیم که چه قانونمندی حاکم است، و بر مبنای این کشف، بتوانیم تغییراتی به وجود بیاوریم. شناخت این قانونمندیهاست که انسان را به آزادی می رساند. هر چه شناخت انسان بیشتر شود، آزادتر می شود، و گرنه، تمایل به اینکه من باید تغییر به وجود بیاورم، یا تمایل به اینکه باید ستم را از بین ببرم، آزادی نیست؛ همان طور که تمایل آن کسی که خواسته پرواز کند، به مفهوم این نیست که از ثقل زمین آزاد شده و می تواند پرواز کند. او موقعی می تواند بگوید آزاد شده که بتواند آن هواپیما را بسازد. تمایل او موقعی می تواند به آزادی تبدیل شود که بتواند قانونمندیهای حاکم بر جامعه را کشف کند و در این رابطه بتواند شیوه‌هایی ارائه بدهد برای اینکه بتواند ستم طبقاتی را ریشه کن کند. اینها دقیقاً اموری قانونمند است. مثلاً، در رابطه با انقلاب خود ایران بررسی بکنیم. ما معتقدیم بر انقلاب ایران یک سری قوانینی حاکم است که تجربیات انقلابات دیگر آنها را اثبات کرده است. ما در صورتی می توانیم از یوغ امپریالیسم آزاد باشیم و ستم امپریالیستی را در جامعه خودمان ریشه کن بکنیم و وابستگیهای اقتصادی را

قطع بکنیم، که این قانونمندیها را تشخیص بدهیم. مثلاً، این امر که باید دوستان و دشمنان انقلاب را دقیق شناخت. باید خط مرز بین اینها کشید. باید این را درک کرد که اختلافات نظری به مفهوم دشمنی نیست. اینها قانونمندی انقلاب است. هر انقلابی که نخواهد از این قانونمندیها تبعیت بکند با شکست مواجه می‌شود. ممکن است که یک نفر این کار را نکند، ولیکن اگر یک نیروی یا یک سازمانی در این جهت حرکت نکند، این سازمان و این نیرو در جهت آزادی حرکت نکرده و آزاد نیست. او مجاله می‌شود؛ انقلاب او را خرد می‌کند و شکست می‌دهد. برای اینکه یک مثال مشخص تری بزنیم، فرض بکنیم کسی در یک جاده با ماشینی حرکت می‌کند. ماشین خراب می‌شود و کنار جاده می‌ماند. یک نفر که آگاه است و مکانیک می‌داند، نگاه می‌کند تا عیب را کشف کند. فرض بکنید تشخیص دهد که تسمه پروانه خراب است. او تسمه پروانه را اصلاح می‌کند. چنین کسی بر این پدیده‌ای که ماشین نام دارد مسلط می‌شود. دوباره سوار ماشین می‌شود و حرکت می‌کند. اینجا او آزاد است. بر این ماشین مسلط است. ولی کسی که این پدیده را نمی‌شناسد، فرض کنید می‌آید بوق ماشین را باز می‌کند. نتیجه این می‌شود که ماشین تحت تسلط او قرار نمی‌گیرد. بنابراین، صحبتی که ما مطرح می‌کردیم، با صحبت آقای بهشتی مقداری تفاوت دارد. ما صحبت از این می‌کنیم که آزادی انسان در این است که بتواند قوانین حاکم بر پدیده را بشناسد و در نتیجه بتواند آن را تغییر بدهد و پیش ببرد. تاریخ بشریت همین است. وقتی از جبر تاریخ صحبت می‌شود، جبر تاریخ یعنی اینکه نابودی ستم، نابودی استثمار، نابودی بیکاری، بیسوادی، بی‌فرهنگی، همگی امری محتوم است. اینها اجتناب‌ناپذیرند و قطعاً این در جامعه بشری اتفاق می‌افتند. و مبارزه انسانها هم برای اینکه اینها را نابود بکند اجتناب‌ناپذیر است. جبر تاریخ می‌گوید آزادی بشر از قید تمام این صحبت‌هایی که کردیم اجتناب‌ناپذیر است و حتماً این امر اتفاق می‌افتد. جبر تاریخ یعنی اینکه آزادی حتمی است. من نمی‌دانم آقای بهشتی با این حرف موافق هستند یا

مخالف‌اند، وقتی صحبت از این می‌کردند که شما به جبر تاریخ معتقدید و چیزهای دیگری می‌گویید. مسیری که انسان طی می‌کند تا به این آزادی نائل شود مسیری قانونمند است که مثل تمام علوم باید آن را کشف کرد و فهمید که از چه قوانینی تبعیت می‌کند و بر مبنای آن تبعیت، به آزادی نائل شود. - آیا وقت دارم؟

مجری: شما حدود سیزده دقیقه صحبت کردید، ولی بهتر است که قطع کنید تا طولانی نشود. عرض کنم که شما می‌گویید مطابق جبر تاریخ، آزادی محتوم است. ولی، البته اگر دخالت نشود، یکی از اصول جبر تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا است. آیا شما دیکتاتوری پرولتاریا را از مراحل آزادی می‌دانید؟

فتاپور: بله، من دفعه قبل توضیح دادم. دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دموکراسی برای زحمتکشان و دیکتاتوری برای سرمایه‌داران و برای امپریالیست‌ها. همان‌طور که در انقلاب ما، زمانی که دیکتاتوری شاه را سرنگون می‌کنیم، ضد انقلاب را بیرون می‌رانیم، ساواک را بیرون می‌رانیم. آن چیزی که در جامعه ما اتفاق می‌افتد دیکتاتوری برای همان است. اگر درست حرکت بکنیم، آن چیزی که در جامعه ما دارد اتفاق می‌افتد دموکراسی برای مردم است. در جوامع سوسیالیستی آن چیزی که به وجود می‌آید آزادی و دموکراسی برای مردم و دیکتاتوری برای دشمنان مردم است؛ یعنی برای سرمایه‌داران و برای کسانی که می‌خواهند جلو آزادی مردم را بگیرند.

مجری: در هر حال، برای تأمین آن دیکتاتوری پرولتاریا سازمانی به نام «چکا» در روسیه ایجاد شد؛ در روسیه بعد از انقلاب...

فتاپور: ما هم الآن برای انقلابمان....

کیانوری: من به این شکل از بحث اعتراض می‌کنم. آقای بهشتی هم تذکر دادند که... فتاپور: ولی در هر صورت، چون ایشان مطرح کردند لازم است که من پاسخ بدهم. بله، ما هم در انقلابمان برای اینکه جلوی توطئه امپریالیسم را بگیریم، باید ساواکیها را بگیریم؛ باید عناصر سیا را که به جامعه ما می‌آیند بگیریم؛ باید از تمام امکاناتمان

استفاده بکنیم تا آنها نتوانند توطئه بکنند. اگر ما این قدر خوش خیال باشیم که فکر کنیم ضد انقلاب بر علیه انقلاب ما توطئه نمی کند، قطعاً چهار روز دیگر سرنگون می شویم. اگر جامعه شوروی فکر کند که سیا یا آمریکا در حال توطئه بر علیه او نیست و نباید سازمانی برای مقابله با آنها به وجود بیاورد، نمی تواند از منافع مردم دفاع کند. مجری: نوبت می رسد به آقای بهشتی. من فکر می کنم مسائلی را آقای پیمان فرمودند که در رابطه بود با حزب جمهوری اسلامی. و مسلماً شما یا پاسخگوی او خواهید بود یا پاسخگوی مسائلی که ایشان مطرح کردند.

بهشتی: خوب، ما در انتخاب مقاطع بحث می خواستیم طوری عمل کنیم که یک مقطع را دنبال کنیم. آقای فتاپور آن وقت که ما بحثهای زیربنایی می کردیم، گفتند اینها را کنار بگذاریم و سراغ مسائل جاری برویم. بر حسب روندی که ما انتخاب کرده بودیم یک مقدار مسائل زیربنایی را مطرح کردیم و ایشان آن موقع راجع به این مسائل هیچ نگفتند...

فتاپور: آقای بهشتی، از همین الآن جمع بندی ارائه نکنید. من چون فرصت نبود، جمع بندی ارائه ندادم، که حالا ارائه دادم.

بهشتی: حالا که ما به مسائل مشخص و عینی رسیدیم، ایشان ده - پانزده دقیقه رفتند سراغ مسائل زیربنایی! آرزو می کردم که در بحث طوری عمل کنیم که روی یک موضوع مشخص، هر چهار نفر صحبت کنند، تا هم نقطه نظرها روشن تر شود و هم بیننده ها و شنونده ها چیزی دستگیرشان شود.

به هر حال، ما تا اینجا از نظر اسلام و مواضع جمهوری اسلامی، مسائل زیربنایی را گفتیم. حالا می خواهیم بر اساس آن مسائل مشخصاً بگوییم که ما از نظر اجتماعی به چه آزادیهایی معتقدیم و حدودی که اسلام برای آزادیها مشخص می کند و شیوه ای را که برای آزادیها مشخص می کند، چیست. بنده مجدداً برای رعایت اختصار و برای اینکه دقیق باشد، مطلب را از روی مواضع حزب جمهوری اسلامی می خوانم. بر اساس

آن مبانی، ما به آزادی عقیده می‌رسیم. آزادی عقیده امری است طبیعی. اعتقاد و باور اصولاً قابل تحمیل نیست. یعنی ما معتقدیم هیچ وقت نمی‌شود اعتقاد و ایمان و باور را به کسی تحمیل کرد، یا دین را به کسی تحمیل کرد. با زور و اکراه یا تطمیع نمی‌توان عقیده‌ای را به دیگری منتقل ساخت یا از او سلب کرد. «لا اکراه فی الدین. قد تبین الرشد من الغی». فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله، فقد استمسک بالعروة الوثقی لانفصام لها. «در دین اکراه راه ندارد. راه از بیراهه مشخص شده. هر کسی به طاغوت کفر و به خدا ایمان ورزد، محکم‌ترین دستاویز را به دست آورده است که گسست‌ناپذیر است،» آیه ۲۵۷ از سوره بقره. فقط بحث، استدلال، تجزیه و تحلیل و اغناء و نظایر اینهاست که می‌تواند وسیله ایجاد یک عقیده یا سلب یک عقیده باشد. این عقیده و نظرگاه قاطع ماست درباره آزادی. بعد می‌رسیم به آزادی بیان این عقیده و آزادی تبلیغ این عقیده. آزادی بیان و تبلیغ. اینجا خواهش می‌کنم با دقت توجه شود. از نظر آزادی بیان و تبلیغ، مبانی اسلامی ما این طور می‌گوید که «نشر یک طرفه عقاید و افکار ضد اسلامی در جامعه اسلامی ممنوع است و از انتشار کتب ضلال و نشریات گمراه‌کننده جلوگیری می‌شود، مگر آنکه با نشریاتی دیگر همراه باشد که به خواننده در تجزیه و تحلیل رسای این گونه عقاید و افکار ضد اسلامی کمک کند». این موضع جمهوری اسلامی است. آن چیزی هم که در قانون اساسی گفته است که حدود اینها را قانون معین می‌کند، از دیدگاه ما قانون بر طبق موازین اسلامی تنظیم می‌شود. این را بار دیگر می‌خوانم: «نشر یک طرفه عقاید و افکار ضد اسلامی در جامعه اسلامی ممنوع است و از انتشار کتب ضلال و نشریات گمراه‌کننده جلوگیری می‌شود مگر آنکه با نشریاتی دیگر همراه باشد که به خواننده در تجزیه و تحلیل رسای این گونه عقاید و افکار ضد اسلامی کمک کند». این راجع به متون کتبی. بحثها و سخنرانیها نیز چنین است. الآن اینجا چون بحثها دوطرفه است، آقایان بحثهای الحادی و مارکسیستی ضد اسلامی دارند، ما بحثهای اسلامی داریم. طرفین در اینجا بحث می‌کنیم. این کیفیت را

ما آزاد و مجاز می‌دانیم و به هر مقدار که بخواهند می‌شود بحث کرد. بحثها و سخنرانیها نیز چنین است. جامعه اسلامی نه همچون جامعه‌های در بسته اردوگاه مارکسیسم است، که انسانها را در پشت دیوارهای آهنین نگه دارند، و نه همچون جامعه‌های لیبرال غربی است که بازار مکاره عرضه بی‌ضابطه آراء و افکار باشد، بلکه در این زمینه هم به راستی نه شرقی است نه غربی. آقای کیانوری گفتند که آن وقت‌ها دیوار آهنین را برای شوروی می‌گفتند حالا برای ایران! یعنی حالا هر کسی از شوروی بخواهد به ایران بیاید شوروی به او ویزای مسافرت به ایران می‌دهد؛ هر کس از آلمان شرقی بخواهد به آلمان غربی برود، به او اجازه می‌دهند - هنوز که دیوار برلین هست. می‌دانید که دیوار برلین برای این نبوده که از برلین غربی به برلین شرقی نروند، بلکه برای این بود که مردم از آلمان شرقی به آلمان غربی مهاجرت نکنند. و فکر نمی‌کنم اینها مسائلی باشد که ما از رسانه‌های دیگر گرفته باشیم. من به شما با صراحت می‌گویم که من مقیدم مسائل دنیای مارکسیسم را از اسناد اصیل مارکسیستی بگیریم. درباره ایدئولوژی و درباره اطلاعات معمولاً از متون آلمانی یا انگلیسی، و اخیراً فارسی، که در شوروی، در آلمان غربی، در چین، و امسال در اینجا تهیه شده استفاده می‌کنم، و اینها را هم در کتابخانه‌ام از مدت‌ها پیش دارم. معمولاً از اینها سخن می‌گویم. همین جا گزیده آثار لنین به زبان آلمانی است که در آن می‌گوید، باید آزادیها را گرفت. لنین در جایی دیگر می‌گوید که دولت در جامعه سوسیالیستی برای سرکوبی مخالفان است. حتی برای دیگران و برای کارهای دیگر هم نیست. نقش دولت فقط سرکوبی مخالفان است. اینها را ما از متون اصلی گرفته‌ایم و ان‌شاء‌الله به موقعش خواهیم گفت.

حالا، به همین دلیل، ما می‌گوییم در این زمینه اسلام به راستی نه شرقی است نه غربی. علاوه بر این، از نشر مطالب توهین‌میر به مقدسات اسلام نیز جلوگیری می‌شود؛ زیرا هر جا ایمان هست، عشق و علاقه و حساسیت نیز هست، و جریحه‌دار کردن این عشقها و علاقه‌های مقدس آزاد نیست. بسیاری از درگیریهایی که الآن، برخلاف توصیه‌های

مؤکد ما، برخلاف مراقبت‌های مؤکد ما، برخلاف توصیه‌های مؤکد جمهوری اسلامی، برخلاف درس‌هایی که در حوزه‌ها داده می‌شود، به وجود می‌آید، به خاطر این است که گروه‌های دیگر به مقدسات اسلام و به مقدسات انقلاب اسلامی توهین می‌کنند و افراد را تحریک می‌کنند. آن وقت به اینها می‌گویند شما بی‌رگ باشید؛ تحریک نشوید! ما توهین می‌کنیم، شما بی‌رگ باشید! آزادی است! قرآن آن قدر روی مسأله رابطه عشق و ایمان با احساس و حساسیت تکیه دارد که به مسلمانها می‌گوید، به خدایان و بت‌های کفار فحش و دشنام ندهید، این اخلاق اسلام است. «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ. كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَلَيْهِمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». ما در عین حالی که الآن از مارکسیسم قویاً انتقاد می‌کنیم، ولی می‌بینید در برخورد با این آقایان ادب اسلامی را رعایت می‌کنیم. این وظیفه ماست. حتی وقتی که از چهره‌های مارکسیست اسم می‌بریم ادب را رعایت می‌کنیم. این وظیفه ماست. این اخلاق ماست. این تربیت اسلامی ماست. به خدایانی جز خدای یکتا که آنها نیایش می‌کنند ناسزا نگوئید، مبادا آنها هم از روی ناآگاهی و کینه‌ورزی به خدا ناسزا گویند. وقتی جو، جو دشنام شد، اینها به مقدسات آنها دشنام می‌دهند، آنها هم به مقدسات اینها دشنام می‌دهند. این دیگر جو است؛ فهمیدن و فهماندن یا انتخاب کردن نیست. این جو آلرژیک و حساسیت است که نباید باشد. ما بدین گونه کار هر جامعه را در نظرش آراسته نمایانده‌ایم؛ اما سرانجام بازگشت آنها نزد خدایشان است و به آنها خبر خواهد داد که چه می‌کردند، (آیه ۱۰۹ از سوره انعام). همچنین نشر دروغ و تهمت و افتراء و شایعه نیز گناه و ممنوع است و درخور کیفر، و باید طبق ضوابط قانونی از آن جلوگیری شود.

می‌گویند ما را آزاد بگذارید برای دروغ‌پراکنی! خوب، اینکه نمی‌شود! آزاد بگذارید برای تهمت زدن! اینکه نمی‌شود. آزاد بگذارید برای شایعه‌سازی. نه! این آزادیها در جمهوری اسلامی نیست و قانون باید جلوی آنها را بگیرد. این هم در رابطه با آزادی بیان

و تبلیغ.

بعد می‌رسیم به بخش سوم: آزادی احزاب و جمعیتها. یکی از حقوق طبیعی هر انسانی این است که بتواند با انسانهای دیگری که با او همفکر و هم‌هدفند همکاری نزدیک داشته باشد تا با هم به صورت یک گروه سازمان‌یافته در آیند و با رعایت موازینی که در مورد آزادی بیان و تبلیغ گفته شد، به تبلیغ نظرات خود یا فعالیت‌های اجتماعی دیگر بپردازد. این آزادی در زمینه بیان نقطه نظرهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، با رعایت کامل اصول و احکام اسلام هیچ‌گونه محدودیتی ندارد. این موضع حزب است آقای پیمان! درباره همه گروه‌های اسلامی و احزاب اسلامی دیگر نیز باز تکرار می‌کنم، این آزادی در زمینه‌های بیان نقطه نظرهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، با رعایت کامل اصول و احکام اسلام هیچ‌گونه محدودیتی ندارد. گروه‌ها می‌توانند در ابتکار برنامه‌ها و راه‌های عملی مناسب با شرایط زمان و مکان، ولی منطبق با احکام و مقررات سیاسی و اقتصادی و جزائی اسلام، در یک مسابقه مثبت سازنده شرکت کنند. زیرا جامعه اسلامی امت واحده هست، ولی جامعه تک‌حزبی نیست. در جامعه اسلامی احزاب و گروه‌های مختلف اسلامی می‌توانند مسابقه در راه خدا داشته باشند. زیرا احزاب و سازمانها و گروه‌هایی که به راستی مسلمانند، با هم رابطه برادرانه و مثبت و سازنده دارند نه رقابت‌های خصمانه‌ای که برادری و وحدت امت را بر هم می‌زند و رشک و کینه‌توزی و تفرقه را به جای آن می‌نشانند. احزاب و جمعیت‌هایی که ملتزم به احکام و مقررات اسلام باشند می‌توانند به نسبت عادلانه از امکانات عمومی و مردمی، نظیر رادیو و تلویزیون، استفاده کنند. رادیو و تلویزیون هم نباید در انحصار یک گروه باشد. همه گروه‌های اسلامی باید بتوانند از این وسیله استفاده بکنند. آنها می‌توانند برنامه‌های مستقل داشته باشند. برنامه آنها لازم نیست که مشترک باشد. گروه‌های اسلامی می‌توانند برنامه‌های مستقل هم داشته باشند؛ برنامه‌های مستقل یا مشترک هم برای بیان آراء و افکار خود داشته باشد.

پیمان: در کجا این طوری است؟ همه این حرفها...

بهشتی: خوب، همان طور که خودتان هم می دانید، برای اجرای این امر باید همگی بتوانند همکاری صمیمانه داشته باشند تا اینها اجرا شود. حرف شما اگر خطاب به بنده یا به حزب ماست، غلط است. باید به این توده عظیم جامعه بگویید که اجرا کنیم و راههای اجرا را هم برای آن باز کنیم تا مردم راههایی برای بیان آراء و افکار خود داشته باشند. این بخش می تواند از سازنده ترین بخشهای رادیو و تلویزیون باشد. مثل اینکه وقت من تمام شد، در حالی که دنباله بحث من ماند. احزاب و جمعتهای اسلامی، غیر اسلامی و ضد اسلامی، در رابطه با آنها دقیقاً لازم است که ما باز موضع مشخصی را که داریم بیان کنیم. همچنین برای اقلیتهای دینی؛ همچنین برای صاحبان مذهبهای مختلف اسلامی. برای همه اینها ما موضع مشخصی داریم که اینجا ثبت شده و بیان هم می کنیم، توضیح هم می دهیم و به یاری خداوند در راه تحقق آن هم تلاش هر چه بیشتری را خواهیم کرد. ان شاء الله!

مجری: حدود دو ساعت و ربع از برنامه می گذرد. چون دور جدید از آقای بهشتی شروع شد، باید اجباراً به همه برسد. نوبت می رسد به آقای کیانوری. من دیگر سؤال نمی کنم، چون می ترسم با اعتراض مواجه شوم!

کیانوری: اینکه شما سؤال می کنید، من نفی نمی کنم. ولی سؤالات در خط معینی نباشد. من حتی به همان سؤالاتی که در آن وسط مطرح می کنید توجه دارم. الآن «چکا» را هم برای شما توضیح می دهم. دیکتاتوری پرولتاریا را هم برای شما توضیح می دهم. ما از هیچ جوابی وانخواستیم ماند. حرف من فقط این است که در وسط صحبت ما که مشغول بحث هستیم، شما یک جمله ای را نگویید که صحبت را قطع کند. چون صحبت یک دنباله منطقی دارد. شما وسط صحبت یکمرتبه از دیکتاتوری پرولتاریا یا از «چکا» می پرسید!

من برای شنوندگانی که اصلاً نمی دانند «چکا» چیست توضیح می دهم. «چکا» خیلی

چیز ساده‌ای است. یعنی کمیسیون مخصوص؛ کمیسیون فوق‌العاده؛ یعنی سازمانی مثل همین سپاهیان اسلامی که ما داریم. «ساواما»یی که اینجا درست کردیم چیز وحشتناکی نیست. مدافع انقلاب است.

مجری: ساواک هم ممکن است باشد!

کیانوری: مگر «ساواما»ی شما ساواک است؟ البته درست است که خیلی از ساواکی‌ها را هم در آن دخالت داده‌اند، ولی ساواک نیست. هدفش که هدف ساواک نیست که استفاده بکند از این افراد. ولی این مسائل را این جوری مطرح نکنید، چون برای همه اینها جوابهایی در همان چهارچوب هست. ولی این جور مطرح نکنید. بگذاریم بحث واقعاً روند سالم و منطقی و سازنده‌اش را داشته باشد. چون ما می‌خواهیم به جامعه کمک کنیم. این بحث می‌خواهد مردم را در جهت بهتر مقاومت کردن در مقابل خطراتی که برای جمهوری اسلامی ایران وجود دارد آگاه کند.

مجری: صحیح می‌فرمایید آقای کیانوری. ولی شما نکاتی را مطرح می‌فرمایید که معلوم نیست درست باشد. آیا در ایران «ساواما» وجود دارد؟ من نمی‌دانم آیا چنین سازمانی در ایران هست یا تبلیغات رادیو بختیار و اویسی است که می‌گویند در ایران ساواما هست. می‌فرمایید که در ساواما از ساواکی‌ها استفاده می‌شود.

کیانوری: صحیح است. حق هم دارد که باشد. حق دارد که از مأمورین دستگاه سابق استفاده شود. مگر در ارتش استفاده نمی‌کنیم؟ مگر عده‌ای از این ژنرالهایی که هستند همان ژنرالهای رژیم سابق نیستند؟ حق دارید استفاده بکنید. ما این را نادرست نمی‌دانیم!

مجری: نه؛ من اینجا می‌خواهم از خودم دفاع بکنم. می‌گویم که من وقتی به عنوان یک ایرانی عاشق انقلاب به میان صحبت شما می‌آیم، می‌گویم اولاً نمی‌دانم ساواما هست، و ثانیاً، اگر هم باشد، یک سازمان امنیتی به هر حال لازم است. حضرت علی حتی سازمانهای اطلاعاتی داشت. این برای جنگها لازم است. ولی اینکه شما می‌فرمایید

ساواک در آن دخالت داشته، قابل پذیرش نیست.

کیانوری: ما چنین چیزی نگفتیم. گفتیم از عناصر ساواک در آنجا استفاده می کنند.

بهشتی: ما با محدودیت وقت مواجهیم. اجازه بدهید.

کیانوری: خوب، بروم سر اصل بحث آزادی در جمهوری اسلامی ایران. به نظر ما - ما بارها، از همان اول، حتی قبل از پیروزی انقلاب، در بررسی که از جنبش انقلابی اسلامی که زیر رهبری امام خمینی آغاز شد و ادامه پیدا کرد، نظر خودمان را نسبت به این جنبش اسلامی با تمام صراحت بیان کردیم. آن وقتی که هنوز هیچ امید و شانس موفقیتی برای این جنبش وجود نداشت، یعنی در دورنمای نزدیک نبود، یعنی از همان فردای ۱۵ خرداد، «رادیو پیک ایران» که آن وقت امکاناتی در اختیار ما بود، شاهد این است که ما چگونه از این جنبش - جنبشی که دارای هسته‌های ضد امپریالیستی و مردمی بسیار نیرومندی زیر شعارهای اسلامی است - پشتیبانی کردیم. یعنی ما معتقد هستیم که جامعه ایران، ویژگیهای خاص خودش را دارد که شبیه به هیچ جامعه دیگری عیناً نیست. در این جامعه این واقعیت است که بایستی با آن سروکار داشته باشیم. با این واقعیت بایستی زندگی بکنیم. اگر نظریاتی هم داریم، این نظریات را در این واقعیت بایستی کوشش بکنیم که پیاده بکنیم. اینجا در وسط صحبت، آقای بهشتی گفتند که این نماینده حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق اکثریت که اینجا از نظریات الحادی دفاع می کنند! من اینجا به طور صریح باید بگویم که حزب توده ایران حزب سیاسی است و به هیچ وجه حزب مذهبی نیست و حزب ضد مذهبی هم نیست. ما افراد مسلمان در حزب داریم. خود امام یک روزی گفتند که ...

بهشتی: [که افراد] گول خورده اند!

کیانوری: ممکن است.

بهشتی: خیال کردند که در آن حزب، مسلمان هم هست؛ خط امام هم هست!

کیانوری: ما در صحبت‌های آقای بهشتی، هیچ وقت وسط صحبت‌های ایشان نرفتیم.

بهشتی: عذر می‌خواهم! خیلی عذر می‌خواهم!

کیانوری: البته، خوب، ایشان حق دارند.

بهشتی: نه، نه! عذر می‌خواهم! خواهش می‌کنم...

کیانوری: ما هم حاضر هستیم این حق را به ایشان بدهیم. بالاخره به خاطر احترامی که برای ایشان داریم - چون آن احترامی که شما گفتید که با ادب رفتار می‌کنیم، متقابل است. ما هم با ادب رفتار می‌کنیم. ولی واقعیت این است که در تمام تاریخ حزب توده ایران، اکثریت مطلق، اکثریت و بیشتر کسانی که هوادار حزب توده ایران هستند مذهبی‌اند؛ کارگران و دهقان‌اند. انقلاب اکبر را اکثریت کسانی که به پیروزی رساندند مذهبیها بودند؛ دهقانهای بودند که مذهبی بودند؛ کارگرانی بودند که مذهبی بودند. رهبری انقلاب اکبر، رهبری مارکسیسم بود، ولی انقلاب اکبر را صد میلیون نفر به پیروزی رساندند؛ انقلاب اکبر را ده هزار نفر کمونیست به پیروزی رساندند. جنگ داخلی شده است که چند سال طول کشیده است. چه کسی این جنگ را راه انداخته؟ چه کسانی علیه ارتجاع جهانی و ارتجاع داخلی و سرمایه‌داری و تزاریسم و غیره جنگیدند؟ تمام آنها توده‌های وسیع مسلمانان بودند. توده‌های وسیع معتقدین به مذهب بودند. این را فقط ما نمی‌گوییم. لنین این مسأله را در باره حزب مطرح کرده است که تمام کسانی را که طرفدار برانداختن نظام کنونی اجتماعی، نظام جابرانه، تزاریسم و سرمایه‌داری باشند و آماده باشند برای اینکه نظام اجتماعی - اقتصادی سوسیالیسم را بسازند، اینها می‌توانند در داخل حزب باشند. یعنی خیلی صریح گفته است که آقای کشیش، شما می‌توانید در داخل حزب باشید. هر کسی حاضر بشود این برنامه سیاسی - اقتصادی حزب را بپذیرد و برای انجام این برنامه عمل بکند، جایش در حزب است. به این ترتیب حزب توده ایران را به عنوان حزب ضد مذهب، حزب لامذهبها شمرد، به عقیده ما نادرست است. این را ما در برنامه خودمان به‌طور خیلی صریح گفتیم و به‌طور صریح هم می‌گوییم که حزب ما سیاسی است. یعنی برای یک

دگرگونی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی در جامعه ایران مبارزه می کند و اصلاً هیچ دعوایی هم با مذهب نداریم. این که ما در این بحث شرکت کردیم، اول هم گفتیم که آقا، این بحث بین نظریات الحادی و نظریات مادی و نظریات الهی نیست. معنا ندارد که چنین بحثی بین احزاب بشود. این بحث بین دانشمندان معتقد به چیزهای مختلف دیگر ممکن است صورت بگیرد. خوب، در این تردیدی نیست که رهبر اولیه حزب توده ایران، که مؤسس هم بوده، خود امام گفت که با همدیگر به حج رفتند - با سلیمان محسن اسکندری. خود امام در یکی از صحبت‌هایشان در مقابل دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران گفتند.

بهشتی: چون از امام اینجا صحبت کردید، سخن را قطع می کنم. ولی منظورتان همین بود که همان موقع هم آمدنش به حج چگونه بود. یعنی این را...

کیانوری: نه؛ او واقعاً آدم معتقدی بود. نمی شود در اعتقاد آقای سلیمان محسن اسکندری تردید کرد. ما با او واقعاً توافق نظر نداشتیم. آدم معتقد عجیبی بود. معتقد عمیق مذهبی بود...

بهشتی: مارکسیسم را می شناخت؟

کیانوری: مارکسیسم را نه. او به مارکسیسم فقط از نقطه نظر فلسفی معتقد بود. من آن موقع در کمیته مرکزی نبودم، ولی جلسه کمیته مرکزی را قطع می کرد و می رفت. نمازش را می خواند و برمی گشت! سلیمان محسن اسکندری معروف است در این رفتار. مجری: البته اگر اساسنامه حزب توده را مطالعه بفرمایید... (۱۵)

کیانوری: ... و حدودش کاملاً معلوم است. این یک مسأله است.

حالا می آیم سر جمهوری اسلامی. واقعاً در ایران، برخلاف نظر آن کسانی که معتقد هستند انقلابی نشده، انقلاب بزرگی شده است. انقلاب ایران یکی از رویدادهای بزرگ دوران اخیر جهان است. در این تردیدی نیست. این نه فقط ارزیابی ماست، بلکه ارزیابی تمام مارکسیست‌های جهان، بدون استثناء، است. این انقلاب دارای محتوای

انقلابی فوق العاده قوی ضد امپریالیستی و مردمی است. پس به این ترتیب ما با این انقلاب ایران برخورد خیلی مثبتی، در همین چهارچوبی که انجام گرفته است، داریم. من این نکته را خیلی تکرار می کنم. نه اینکه ما بخواهیم بگوییم این انقلاب مقدمه ای بوده که بعداً درست می شود. نه! در همین چهارچوب دارای این ارزش تاریخی مهم و بزرگ است. چرا؟ برای اینکه من در دفعه دوم و در دفعه اول در بحثمان گفتم که رژیم شاه چه بود. در رژیم شاه چه جریانی و چه نظامی در کشور برقرار بود. چه کسانی آزاد بودند، و چه کسانی محروم و در بند بودند. این انقلاب، آزادی گروه اول، یعنی گروه ستمکاران رژیم آریامهری را، به طور خیلی وسیعی محدود کرده است. و برای گروه دوم، یعنی توده های محروم، آزادیهای گرانبهایی را آورده و تأمین کرده است. همین امروز هم این آزادیها تا حدود زیادی وجود دارد. تشابه اینکه جامعه ایران به اختناق دوران آریامهر تبدیل شده است، فقط از طرف دشمنان و یا کورذهنان ممکن است صورت بگیرد. چنین چیزهایی را فقط آنها می گویند. آنها نمی بینند که جامعه جمهوری اسلامی ایران چه تفاوت های بنیادینی با جامعه آریامهری در زمینه تأمین آزادیها دارد. این ندیدن یا نشانه دشمنی آگاهانه است یا یک کورذهنی به معنی کامل است.

اما آیا واقعاً این آزادیهایی که الآن تأمین شده، منتهای آزادیهای واقعاً ضروری است برای گفتن اینکه جامعه ما، از نقطه نظر انسانها و بخصوص از نقطه نظر مستضعفان و از نقطه نظر محرومان، ایدئال شده است؟ به عقیده ما یک زیاده روی بزرگ است. هنوز محرومیت های بسیار جدی وجود دارد. هنوز ما از برقراری عدالت اجتماعی، حتی در زمینه آزادی، دور هستیم. در زمینه سیاسی، در زمینه اقتصادی، از لحاظ تأمین عدالت اجتماعی دورتر هستیم. ما آن گفته مکرر امام را که ما در آغاز یک تحول بنیادی تاریخی هستیم و گامهای اولیه را برمی داریم صحیح و درست می دانیم. تمام کوشش ما عبارت است از همکاری با همه نیروهای هوادار تأمین آزادی وسیع، آزادی

گسترش یافته، برای توده‌های محروم جامعه. ما حاضریم با آنها همه جور همکاری در زمینه فعالیت سیاسی - اقتصادی، برای تحکیم دستاوردهای به دست آورده شده و تثبیت آنها و بازگشت ناپذیر کردن آنها داشته باشیم؛ و برای گسترش دادن آنها در همان جهتی که قانون اساسی تا حدود قابل توجهی تأمین کرده است. ما درباره قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران - نه اینکه بترسیم و از لحاظ تاکتیکی این طور بگوییم. ما چهل سال نشان دادیم که ترس نداریم از آنچه بر سر ما خواهد آمد. ولی واقعاً اعتقاد داریم به اینکه در این قانون عناصر قابل توجهی در آن جهتی که ما خیال می‌کنیم برای آزادی محرومان از اسارت تاریخی‌شان، اسارت چندین هزارساله خودشان، لازم است، به طور جدی وجود دارد. ما معتقدیم که باید از این قانون اساسی با تمام قوا نگهداری کرد و کوشش کرد که نواقص و کمبودها و نارساییهایی که دارد، در همان جهت هدفهای اساسی انقلاب، درست شود. ولی ما معتقدیم که سه مسأله وجود دارد که باید به آنها توجه خیلی زیادی بکنیم. این آزادیهایی که انقلاب تأمین کرده است، این آزادیها هنوز محدود است و ضرورت دارد که این آزادیها توسعه پیدا بکند. این آزادیها از طرف دستبردهای دو گروه تهدید می‌شود. یکی آنها که منکران آزادیهای مردمی هستند و اصلاً به آزادی مردم و آزادی محرومان قائل نیستند و اگر هم ادعای آزادی می‌کنند فقط برای آزادی غارت و بی‌بندباری است؛ آزادیخواهی لیبرالهاست. گروه دوم قشرهایی از نیروهایی هستند که در انقلاب شرکت کردند، اما آنها مفهوم آزادی را در چهارچوب نظریات محدود خودشان تصور می‌کنند. ما این گروه را به عنوان انحصارطلب تلقی می‌کنیم. اینها برای دیگرانیشان هیچ گونه حقی قائل نیستند. اگر منکر این شویم که در جامعه ما چنین نیروهایی الآن به طور فعال وجود دارند، منکر واقعیتی شده‌ایم. نمونه‌اش را همین جا بگوییم. در خانه‌ای که ما زندگی می‌کنیم، برخورد دوست ما با چهار نفر از محافظین این خانه، که حتماً جزء نیروهای ارتجاع و ضد انقلاب و وابسته به امپریالیسم و شاه نیستند، در راهرو چنین بوده است که آن چهار

نفر دوبار به او گفته‌اند که نارنجکها نوش جانتان! نارنجکها نوش جانتان باشه! یعنی حتی حق زندگی هم برای دیگرانیشان قائل نیستید.

بهشتی: عذر می‌خواهم! آیا این صحیح است که با اینکه آنها اینجا نیستند تا توضیح بدهند، شما...

کیانوری: عین همین جا بودند.

بهشتی: نه، اینجا نیستند.

کیانوری: من معذرت می‌خواهم! این را شما تحقیق بکنید و ببینید که آیا واقعاً هست یا نیست. ولی اگر واقعاً...

بهشتی: یعنی ما درباه آنهايي که اینجا نیستند...

کیانوری: بسیار خوب، ما که اسم نبردیم. فقط گفتیم چهار نفر افراد. مثل لیبراله‌است...

بهشتی: اسم بردید آقا! «چهار نفر محافظ که در خانه شما هستند»؛ این اسم بردن است!

کیانوری: بله. ببینید؛ نه! من می‌خواهم بگویم آنها اینقدر نیرومند هستند. این که برای

دیگرانیشان حتی حق زندگی قائل نیستند؛ حق دفاع از میهن قائل نیستند. واقعیت این

است که کسانی که می‌روند در بسیج اسم می‌نویسند و می‌گویند و معرفی می‌کنند که

آقا، من این نظریات را دارم، قلب هم نمی‌کنم، می‌خواهم به جبهه بروم؛ این هم تعداد

رفقای ما که رفتند و کشته شدند؛ خودتان هم می‌شناسید؛ در آبادان با آنها تماس

داشتید؛ ما هم نمونه آنها هستیم؛ اجازه بدهید ما هم زیر نظر شما به جبهه برویم و

بجنگیم. اما آنها این حق را هم به اینها نمی‌دهند. یعنی نه تنها برای فعالیت سیاسی

محدودیت دارند، بلکه حتی برای دفاع از میهن، که حق هر ایرانی است، و امام روی

این مسأله حتی تکیه کردند که شما اگر اسلامی هم نیستید بالاخره بیاید برای نتایج

بزرگ این انقلاب تلاش بکنید، بیاید کوشش بکنید، بیاید همکاری بکنید - حتی این

حق را هم نمی‌دهند. من ادعا نمی‌کنم که حزب جمهوری اسلامی گرداننده این جریان

است. چون آنچه آقای بهشتی در برنامه حزب جمهوری اسلامی خواندند - البته قسمت

بعدش را که محدودیتهایی را برای دیگرانیشان قائل شده‌اند، در آن برنامه نخواندند. البته حتماً در وقت دیگری در جلسه آینده این قسمت را هم قرائت خواهند کرد. مجری: ببخشید، از وقت تعیین شده حدود پانزده دقیقه است که دارید صحبت می‌فرمایید.

کیانوری: بسیار خوب، من مطلب را قطع می‌کنم و بقیه‌اش را برای دفعه بعد می‌گذارم. مجری: آقای پیمان نوبت به شما می‌رسد. البته باز می‌توانستم صحبتی بکنم در مورد همین مسأله نارنجکها نوش جانتان! ولی فکر می‌کنم آقای پیمان... فتاپور: حالا شما در حد شایعه بپذیرید.

مجری: مسلماً شما دروغ نمی‌گویید ولی بایستی، به قول شما، ماجرا را ریشه‌ای بررسی کرد. ولی اگر ریشه‌ای بررسی کنیم به جاهایی می‌رسیم که اصولاً مطرح کردن این صحبت صحیح نیست.

پیمان: متأسفانه یک اشکالی که بحث آزاد دارد محدودیت وقت است. مسائلی مطرح می‌شود که غالباً هم بی‌جواب می‌ماند. خوب، دوستان یک مقدار صحبت‌هایی در مورد اسلام و مسأله آزادی یا مارکسیسم و آزادی کردند. غالباً اینها مسائل جدیدی را به‌وجود می‌آورد که فرصت اشاره به آنها نیست. به‌طور مثال، فرض کنید بگویم که همه اینها جای بحث خیلی روشنی دارد. مثلاً، این جدا کردن طرز فکر یا مبنای فلسفی از مبنای سیاسی - اقتصادی که شما می‌گویید در حزبتان به این تفکیک اهمیت نمی‌دهید و کاری به طرز فکر و مبنای فلسفی افراد ندارید - این یعنی قطع ارتباط بین عنصر جهان‌بینی و ایدئولوژی و مبنای اقتصادی - سیاسی. به نظرم این مسأله قابل تفسیر نیست. در چهارچوب مارکسیسم هم قاعدتاً نباید قابل تفسیر باشد. شما چه تفسیری از این مسأله می‌کنید که آنها را از هم جدا می‌کنید؟ یا حتی به این ترتیب، زیربنا و روبنا را چگونه از هم جدا می‌کنید؟ یعنی چطور مذهب را می‌پذیرید؟ مذهب در یک تفسیر مارکسیست - ماتریالیستی، یک روبنا، یک شرایط ویژه اجتماعی - اقتصادی است.

وقتی شما مذهب را آزاد می گذارید، و می گوید یک مسلمان می تواند در کنار فردی باشد که ماتریالیسم دیالکتیک را قبول دارد، این کار یعنی قطع رابطه زیربنا و روبنا. از این مسائل خیلی زیاد است. شاید بی دلیل نبوده که عده ای اتهام تجدید نظرطلبی را تا حدودی مطرح کرده اند. لابد دیده اند شما مارکسیسم را به هم زده اید! یا اشاره ای که راجع به جامعه اسلام شد. به نظر ما (و این یک واقعیت تاریخی است) در عصر پیغمبر اکرم در مدینه، در دوره کوتاهی همه مناسبات استثماری کاملاً از بین رفت. یعنی نه استثمار در زمین وجود داشت، نه در پول و تجارت و سرمایه. اما البته دوام نیاورد. بعد از آن باز رجعتی به یک نظام فئودالی و اشرافی و برده داری شد. پس اینکه امکان ندارد استثمار در شرایطی کاملاً نفی شود درست نیست. بله، در شرایط تاریخی آینده خواهد شد. ما هم معتقد به جامعه ولی عصر هستیم. آن جامعه کاملاً خالی از هر نوع رابطه سلطه و استثماری خواهد شد و حاکمیت الله تحقق پیدا می کند. علتش در چیست؟ علتش این است که تا انسانها به طور کامل در درون آزاد نشوند، همیشه امکان رجعت به استثمار هست. بنابراین، اینجا باز مسأله تقوا و تزکیه است. انسانها هم در طول تاریخ باید تزکیه و ارتقاء پیدا کنند. این مباحثی است که حالا جای بحثش نیست و من وارد آن نمی شوم.

اما در زمینه خاص بحث امروزمان به جای خوبی رسیدیم. مطالبی که آقای بهشتی خواندند، کم و بیش مطالبی است که همه قابل قبول است. اما اشکال همیشه در چیزهای مدوّن نیست؛ اشکال در آن چیزی است که در عمل اجرا می شود. باید بینیم آیا، اولاً، در عمل همینها اجرا می شود یا نه. این یک سؤال است. اگر اجرا نمی شود، ریشه ها و موانعی که در راه اجرای آنها هست چیست؟ در اینکه اینها در عمل اجرا نمی شود تردید نیست. اگر سند بخواهند خیلی فراوان است. ایشان اشاره کردند که وقتی کسانی توهین می کنند مردم ساکت نمی نشینند. این حرف درستی است. ولی واقعیت این است که مواردی که عکس العمل های غیر اصولی وجود دارد، محدود به توهینها و افتراها و

دروغها نیست. به طور مثال، نشریه امت. چون ما از طرف جنبش آمده ایم طرح این مثال اشکال ندارد. این نشریه چیزی است که اولاً قانونی است و هیچ وقت هم توهینی به هیچ یک از مقدسات انقلابی یا مذهبی مسلمانه نداشته. در این تردیدی نیست. یک مورد توهین هم هیچ کس نمی تواند پیدا کند. اما اینجا دو نوع مقاومت وجود دارد. یکی افرادی هستند که غیر مسئول اند. من با آنها خطابی دارم که در جای خود مطرح می کنم. ولی افرادی هستند که مسئول اند و ضابط مقامات قضایی و اجرایی هستند؛ مثلاً بعضی از کمیته ها به طور مشخص. یا عناصری که در یک شهرستان هستند. این چیزها حتی در مواردی هم در تهران رخ داده است. می گویند شما حق ندارید این نشریه را بفروشید. یا او را می گیرند و می برند. می پرسیم آیا این کار قانونی است؟ می گویند، قانون ماییم! پس این یک ارگانی است که جدا از یک ارگان رسمی دولت در مرکز عمل می کند. اعلامیه ده ماده ای دادستان می گوید افراد و سازمانهایی که در مسیر انقلاب اند باید باشند و قانونی هم هستند. ولی آنها جلوگیری می کنند؛ می گیرند، می زنند، پاره می کنند، مصادره می کنند - کتابها و جزواتی را که در هیچ کدام نه افتراقی است، نه ضد اسلام است، و تازه اگر هم بود، تشخیصش در درجه اول نباید فردی و انفرادی باشد، بلکه باید ارگانی این را تشخیص بدهد. پس، عکس العمل هایی در بعضی از شهرها هست که اصلاً رسماً ممنوع است. در کرمانشاه، در سنج، در خرم آباد، در خیلی از جاها می آیند رسماً، حاکم شرعی، می گویند نه خیر! ما اجازه نمی دهیم؛ با وجود این که قانونی است. بنابراین، اینجا یک مقاومت وجود دارد. باید بینیم چرا بعضی از مقامات اجرایی که باید از سیاست کلی مرکز تبعیت کنند آن را اجرا نمی کنند. شما ببینید، در رهنمودهای امام هیچ ضعفی در بیان آن مصالح انقلاب نمی بینیم. بعضیها ما را متهم می کنند که شما می گوید در خط امام هستید ولی در عمل، اشکالاتی به کسانی می گیرید که آنها هم مورد تأییدند. چنین نیست. ما می گوئیم امام آنچه را باید بگویند گفته اند؛ اما در عمل، خیلی از این موارد اجرا

نمی‌شود؛ در خیلی از موارد - حالا جای بحثش نیست. من می‌توانم همه موارد را ذکر بکنم. خوب، مصلحت انقلاب این است که این اصول رعایت شود. ولی چه کسی باید اجرا کند؟ مسئولین اجرا چه کسانی هستند؟ ما باید این را ارزیابی کنیم. اگر این را بررسی نکنیم و مشکل را تشخیص ندهیم، این مشکلات باقی می‌مانند. من هم معتقدم که ما همه باید تلاش کنیم. الآن هم آمدیم تا این بحث مقدمه‌ای باشد برای اینکه بتوانیم ریشه‌های نابسامانیها و برخوردهای غیر اصولی را در آوریم. من خطابم در اینجا، هم به برادران مسئول در کمیته‌هاست و هم افراد غیر مسئول؛ کسانی که خودشان آزادانه می‌آیند و نشریات را پاره می‌کنند؛ به دفاتر حمله می‌کنند، یا گروهها و افراد را می‌زنند. اتهاماتی هم می‌زنند. اینجا باید حقیقتاً ببینیم که آیا مصلحت اسلام و انقلاب بالاتر از هر چیزی هست یا نیست، و ما با این کار چقدر به انقلاب و اسلام کمک می‌کنیم. آیا برخورد شکلی، یا هر القایی که شده و هر وسوسه‌ای که هر کسی دارد - ما جریانات و باندهایی را می‌شناسیم که برای ایجاد تفرقه بین صف مردم و حتی نیروهای مسلمان به‌طور اخص، و نسبت به گروهها، القائات و شبهه می‌کنند. اینها برادران صادق و انقلابی و محروم ما هستند و روی ایمان و صداقت اسلامی و انگیزه پاک اصیلشان این حملات و درگیریها را به‌وجود می‌آورند. لااقل ما در مورد خودمان صحبت می‌کنیم؛ چون از خودمان اطلاع داریم و از مواضع خودمان آگاهی کامل داریم. خوب، این را چطور می‌توانیم تبیین بکنیم؟ این چیزی جز ایجاد تفرقه‌های غیر اصولی است؟ مارکها و اتهامات و افتراهایی را که زده می‌شود ما نباید همین‌طور شکلی بپذیریم. اسلام می‌گوید: «لا تقف ما لیس لک به علم، ان السمع و البصر والفؤاد کلُّ اولئک کان عنهم مسئولا». برادری که شناخته، مطالعه نکرده، کتاب را ندیده، شعر را نخوانده، درباره آن اتهامات تحقیق نکرده، حکمی برای خودت صادر می‌کنی! می‌آیی آن‌طور برخورد غیر اصولی می‌کنی و از حکم و دستور اسلام هم منحرف می‌شوی و تفرقه بین صف مردم، نیروهای انقلابی و اسلامی به‌وجود می‌آوری! اینجا ما

در مورد آن موانعی که نباید باشند صحبت می‌کنیم. باید در صف، در بخش مسئولین جستجو بکنیم که چرا دولت نمی‌تواند اعمال قدرت اجرایی قاطعی بکند. چرا مقامات قضایی و اجرایی، از وزارت کشور و دادستانی، نمی‌توانند جلو این نوع انحرافات و دخالت‌های غیر قانونی را بگیرند؟ - یعنی مصوبات و فرمان‌های خودشان را در تمام مملکت اجرا بکنند. ما معتقدیم که این قدرت را دارند و باید اعمال بکنند، والا نمی‌شود از هرج و مرج جلوگیری کرد. هرج و مرج از همین جا پا می‌گیرد. وقتی خود مسئولین متجاوز بشوند و قانون را رعایت نکنند، به ضد انقلاب و به همه نیروهای مخالف جمهوری اسلامی امکان می‌دهند تا آنها هم متجاوز بشوند. یکی هم برادرهایی هستند که ظاهراً مسئولیتی ندارند، ولی بر اساس اعتقاد و برداشت خودشان عمل می‌کنند. مقامات اجرایی باید جلو چنین مداخلاتی را بگیرند. وقتی که شما آزادی را، مطابق همین اصولی که خودتان خواندید، ضمانت می‌کنید، همین ضوابطی که الآن مدوّن شده، چنانچه عناصری ساده و صادق‌اند ولی غیر اصولی و غیر منطقی برخورد می‌کنند، باید جلو آنها را هم بگیرید و آنها را در وهله اول ارشاد بکنید. بهشتی: می‌دانید که به دفاتر جمهوری اسلامی حمله می‌کنند. پس معلوم می‌شود که مقدمات جلوگیری محدود است.

پیمان: خوب، به هر حال، یک بار نشده که شما به اینها بگویید برادرها، آقایان، اگر شما به جنبش مسلمانان مبارز، به امت، حمله می‌کنید و نشریاتش را پاره می‌کنید، افرادش را می‌زنید، به این‌ور و آن‌ور می‌برید، لاقلاً ما معتقدیم که از نظر قانون حق ندارید این کارها را بکنید. حالا از نظر فکری هم لزومی ندارد و نیازی هم نیست که در این زمینه بحث شود، ولی از نظر قانونی، آیا یک بار شده که اعلام بفرمایید که آقای حاکم شرع، آقای مأمور کمیته، و آقایان برادران حزب الهی، شما نباید حمله کنید؛ وظیفه شما این کار نیست؟

بهشتی: شما مصاحبه‌ای را که من کرده‌ام نخوانده‌اید.

پیمان: به هر حال به عنوان مقام اجرایی، نه مقام حزبی. من با حزب کاری ندارم.

می گویم مقامات اجرایی مملکت باید بتوانند...

بهشتی: من به عنوان مقام اجرایی می گویم. شما مگر نمی خوانید آقا؟ ما مکرر اعلام

کرده ایم...

پیمان: یک بار شده که فردی خاطی را معرفی کنند و شما او را بازداشت کنید؟

بهشتی: مسلماً!

پیمان: نه! ما ده ها بار معرفی کرده ایم، ولی این کار را نکردند. اگر قرا باشد سند آورده شود ما فراوان می آوریم. ولی ما اینجا نمی گوییم - من به این نوع برخورد اعتقاد ندارم.

من واقعاً معتقدم که ما باید در اینجا مسائل را باز کنیم؛ ریشه ها را در بیاوریم. اینجا مسائل بین جبهه خلق و جبهه انقلابی است. ما وقتی با مدافعین سرمایه داری و آزادیهای سرمایه داری برخورد می کنیم حرفمان روشن است. با آنها مصالحه نداریم. با سرمایه دار

و فتودال و وابسته به رژیم سابق و فاسد و بی بندوبار و لاقید مصالحه ای نداریم. ما با

برادران و دوستانی حرف داریم که می دانیم صادقانه در انقلاب جان دادند و خون

دادند و همین محرومان جامعه ما هستند، که من خودم لاقیل شاهد بودم که در تمام

روزهای انقلاب، در کوچه ها و سنگرهای خیابانی، همه جا مقاومت با آنها بود و امروز هم همین ها از شهادت استقبال می کنند و نگهدارنده انقلاب هم همین محرومان هستند.

ولی بحث این است که ما باید مصلحت انقلاب را تشخیص بدهیم. اگر شما امام را

قبول دارید، لاقیل آن رهنمودهای اساسی امام را باید رعایت بکنید؛ بپذیرید و اجرا

بکنید. اگر ما بین خودمان به چنین تفرقه های غیر اصولی دامن بزنیم - و باندهایی دارند

این کار را می کنند؛ باندهایی که تفکر قشری دارند، تنگ نظری دارند. حتی باندهای

مرتجعی که از نظر فکری مرتجع اند و این انقلاب را نمی خواهند و با انقلاب مخالف اند

و دشمن امامند، دشمن دستاوردهای انقلاب اند، دشمن تفکر اصیل اسلامی اند، دشمن

رنسانس و احیای اسلام اصیل هستند و این دشمنی را بارها نشان داده اند. آنها اصلاً

مخالف بودند که اسلام زنده شود. می خواستند همان اسلام مسخ شده و دروغین را نگه دارند. خوب، همه اینها وسوسه می کنند؛ همه اینها می خواهند بین ما تفرقه ایجاد بکنند. این برادرها باید عمیق برخورد کنند، نه اینکه شکلی برخورد کنند و هر کس مارک التقاط زد بپذیرند. تازه، به فرض که التقاط باشد، التقاط اگر ضد انقلاب بود باید با آن مقابله کرد - البته اگر عنوان التقاط درست باشد. والا، همان طور که شما خواندید، در خانواده مسلمان باید برخورد آزاد آراء و عقاید باشد. شما می توانید فرض کنید به مسئولین جهاد بگویید که چرا باید پرسشنامه ای را در بسیج یا جهاد یا در جاهای دیگر بگذارند که این نوع آراء و عقاید دریابید که اگر معلوم شود کسی تمایلی به فلان سازمان اسلامی، که ضد انقلابی هم نیست، دارد، نباید استخدام شود و باید حتماً تصفیه شود. اینها را که می توانید جلوگیری بکنید! اینها را که جنبه رسمی هم دارد. بنابراین، اینها ایجاد سوءظن می کند. والا، ما می دانیم که دشمن باید تحریک خودش را بکند. آنها علیه جمهوری تبلیغات می کنند. آنها در تمام دنیا بوق و کرنا راه انداختند که اینجا استبداد است و اینجا از دوران آریامهر هم بدتر است. ما می دانیم که همه اینها واهی و دروغ است. او حق دارد، چون منافعش در خطر است؛ چون موجودیتش در خطر است. ولی ما لااقل نباید امکان و میدان بدهیم. حساب درازمدت را بکنیم که انقلاب باید پیامش را به دنیا برساند. این برادرهای مسلمان ما که جانشان، خونشان، همه چیزشان را در این راه گذاشته اند، باید بدانند رسالتشان فقط برای این مملکت نیست. آنها باید جذب کنند. آن قدرت جاذبه مؤلفه قلوبهم که در اسلام بوده کجاست؟ خیلی از نیروهای غیر مسلمان در اثر برخورد خوب اسلامی ما جذب اسلام شده بودند. در همین انقلاب، قبل از پیروزی، بسیاری از اینها مجذوب ایدئولوژی اسلام شده بودند. باز هم اسلام این شایستگی را دارد؛ به علت برتری اش؛ به علت اینکه واقعیت و حقیقت مطلق را ارائه می دهد. اسلام می تواند همه نیروها را جذب کند. حتی نیروهایی که اسلام را از نظر ایدئولوژی قبول ندارند در درازمدت قطعاً جذب می کند؛ به این شرط که ما آن

سعه صدر اسلامی را که پیامبر اکرم داشتند داشته باشیم. البته نه اینکه اصول را زیر پا بگذاریم یا از مصالح انقلاب دور شویم. ولی این تنگ نظریها به حیثیت اسلام ضربه می زند. به آن اسلامی که ما می خواهیم از زیر خروارها تهمتها و افتراها و سوء استفاده هایی که سرمایه داری کرده، استعمار کرده، و همه بوالهوسها، آزادش بکنیم. امیدواریم که ادامه این جلسه بحث بتواند این ریشه ها را در بیاورد و نحوه برخورد اصولی را برای حل این مشکلاتی که ما می شناسیم، ان شاء الله اینجا ارائه بدهیم. مجری: خیلی ممنون. حدود سیزده دقیقه شد. نوبت شماست آقای فتاپور. منتها اگر لطف بفرمایید که برنامه سر سه ساعت تمام بشود، یعنی ده دقیقه صحبت بفرمایید، متشکر می شویم.

فتاپور: آقای بهشتی یک مطلبی را از کتاب دولت و انقلاب گفتند. گفتند در آنجا مطرح شده که دولت اصلاً برای سرکوبی مخالفین درست شده است. البته اگر مخالفین را ترجمه درست بکنیم: مخالف و دشمنان. در واقع ما معتقدیم که دولت برای سرکوبی دشمنان است، و تفاوت می گذاریم بین کسانی که با هم اختلاف نظر دارند، با آنها که با آنان دشمنیم. این کاملاً درست است. بر فرض، مثلاً در جامعه ای مثل ویتنام، که انقلاب شده، مردم مبارزه کردند تا توانستند عوامل وابسته به امپریالیسم و سرمایه داران بزرگ و زمینداران را بیرون بریزند. دولتی که آنجا درست می کند به خاطر این است که آنها را سرکوب بکند و نگذارد برای انقلاب توطئه کنند و آن را با شکست مواجه کنند. این کاملاً درست است و ما به این اعتقاد داریم. امروز هم باید دولت برای سرکوبی مخالفین انقلاب تدارک ببیند، و به این منظور باید دولت حفظ شود. این کاملاً درست است. همان طور که دوستان توضیح دادند، ما وقتی صحبت از مخالف یا دشمن می کنیم، مخالف و دشمن کسی است که با آن برنامه سیاسی که قرار است در جامعه اجرا شود مخالف است و می خواهد جلو آن را بگیرد. او اگر عقاید دیگری هم داشته باشد ولی در خلاف جهت آن برنامه مبارزه نکند، می تواند آزاد

باشد. برنامه‌ای هم که در کشورهای سوسیالیستی است این است که بتوانند سرمایه‌داری و ستم و استثمار را از بین ببرند. به کسی که بخواهد علیه این برنامه مبارزه بکند، یعنی با امپریالیستها و امریکا همکاری بکند، اجازه فعالیت نمی‌دهند. در کشور ما و در انقلاب ما، ما هم باید همین کار را بکنیم. به کسی که می‌خواهد توطئه بکند و با توطئه علیه انقلاب تشنج به وجود بیاورد، عامل امریکا باشد، بر علیه انقلاب ایران اقدام بکند، نباید اجازه داد. این کاملاً درست است. سندی که آقای بهشتی آوردند - که من خیلی متشکرم که آن سند را آوردند و خواندند و کار ما را راحت کردند - نشان می‌دهد که در کشورهای سوسیالیستی (ما تأکید داریم همه کشورهای سوسیالیستی) تأکید دارند بر اینکه عقاید مختلف، عقاید مذهبی، عقاید بی‌خدایی و آتئیسم که مطرح شد، و عقایدی که با عقاید رسمی دولت که مارکسیسم - لنینیسم است نمی‌خواند، باید آزاد باشند. این عقاید می‌توانند باشند. ولی به کسانی که دشمن باشند، مخالفت بکنند، بر علیه برنامه استقرار سوسیالیسم مبارزه بکنند، در این کشورها اجازه نمی‌دهند.

آقای بهشتی یک سری مطالبی از برنامه حزب خواندند که آن قسمتها خیلی باعث خوشحالی بود. امیدوارم بقیه قسمت‌هایی که خوانده می‌شود نیز به همین شکل باشد. من دقیقاً آن برنامه را نخوانده‌ام، ولی مطلب، همان طور که آقای دکتر پیمان توضیح دادند، به همین برنامه محدود نمی‌ماند. مثلاً، شما خودتان این مطلب را مطرح می‌کنید که گروهها می‌آیند مسائلی را مطرح می‌کنند که مردم را تحریک می‌کند. یعنی خود مطرح شدن این مسائل تحریک کننده است و واقعیتی ندارند. ما در همین مدت دیدیم که مقامات جمهوری اسلامی و مقامات اصلی تلاش می‌کنند تا قانون اجرا شود. ولی از آن طرف، وقتی مسأله را جوری تبلیغ می‌کنند که این گروه، این سازمان، این نیرو، دشمن ماست و باید نابودش کرد، این را دیگر مطرح نمی‌کنند که امروز در جامعه ما در برابر دشمن عمده‌ای که در مقابل ما مطرح است ما باید با هم همکاری بکنیم. یا حداقل اگر هنوز به همکاری معتقد نیستیم، این را مطرح نمی‌کنند که حداقل ما داریم

جهت مشترکی را پیش می‌بریم، که همان کسب استقلال جامعه و قطع وابستگی است. این عمده مسأله‌ای است که در رابطه با مردم ما مطرح است و هدف مشخص همه مردم است. وقتی این مسأله مطرح می‌شود، خوب، یک سری عنصر ناآگاه هم پیدا می‌شوند که اینجور برداشت می‌کنند که باید به آنها حمله کنند. شما وقتی مطرح می‌کنید که این گروهها تبلیغاتی علیه شعائر مردم می‌کنند و مردم را تحریک می‌کنند، آن عنصر ناآگاهی که این برنامه را در تلویزیون می‌بیند فکر می‌کند که باید به این گروهها حمله کند. این ماجرا عملاً وجود دارد. ما دیدیم، مثلاً در همین میتینگ، مقامات می‌خواستند هرج و مرج نشود. ولی وقتی به صورتی مطرح بکنند که اینها که می‌خواهند میتینگ برگزار کنند دشمن‌اند، خوب، ممکن است یک عده عنصر پیدا بشوند که ناآگاهانه حمله بکنند و با این حمله، بر علیه جمهوری اسلامی اقدام بکنند. کسی که به آن میتینگ حمله می‌کند، هرج و مرج به وجود می‌آورد و جلو استقرار قانون اساسی را می‌گیرد. از نظر ما چنین کسی بیش از همه بر علیه حکومت جمهوری اسلامی اقدام می‌کند. باید جلو این افراد گرفته شود.

در مورد خود ما و نشریه ما و میتینگ ما و تبلیغات ما - در یک سال اخیر ما در کجا مطالبی مطرح کردیم که تحریک کننده بر علیه انقلاب ایران باشد؟ مطالب ما در کجا مسائلی را در پی داشته؟ چه در رابطه با مسائل شعائر مذهبی، چه در رابطه با مقامات حکومتی، چه در رابطه با شعارهایمان، چه در رابطه با برنامه‌هایی که ارائه دادیم. برنامه ما خیلی روشن است. برنامه ما به طور مشخص دفاع از انقلاب ایران بوده. ما معتقدیم هدف مقدّم مردم ما استقلال است. مبارزه تمام نیروهایی که معتقد به استقلال باشند، در این مرحله در خدمت مردم است. هر کسی برای استقلال جامعه مبارزه می‌کند از نظر ما دوست ماست. باید با همدیگر همکاری بکنیم. نباید اجازه بدهیم دشمنان بین این دوستها اختلاف به وجود بیاورند یا آنها را به تقابل بکشانند. وقتی ما این اعتقاد را داریم و معتقدیم که اگر کار ما به تقابل بکشد و اگر آنها که برای استقلال مبارزه می‌کنند در

مقابل هم قرار بگیرند، به نفع ما نیست، خوب، در تبلیغاتمان هم هیچ وقت کاری نخواهیم کرد که به اینجا برسد.

ولی خوب، ممکن است مسائلی مطرح شود، یا اقداماتی بشود که به سود استقلال جامعه نباشد. البته نه از این نظر که با عقاید ما نمی خواند، بلکه از این نظر که در جهت پیشرفت انقلاب نباشد. فرضاً، در حال حاضر لایحه قصاص مطرح شده. ما با این لایحه مخالفیم. ما این را در نشریاتمان مطرح می کنیم و می گوئیم ما با این لایحه، به دلیل اینکه صف مردم را تضعیف می کند، به دلیل اینکه به سود انقلاب نیست، به دلیل اینکه به سود کسب استقلال نیست، مخالفیم. نه فقط به این خاطر که مثلاً فلان قسمت آن با عقاید ما نمی خواند، بلکه از این نظر که اگر این لایحه تصویب بشود صف مردم را تضعیف می کند. یا فرض کنید مثلاً مسأله پاکسازی معلمین. در این زمینه‌ها ما انتقاد می کنیم و سعی می کنیم این را توضیح بدهیم که این انتقاد ما از این جهت است که این اقدامات، خود دولت جمهوری اسلامی را هم بیش از همه تضعیف می کند. اصلاً خود دولت جمهوری اسلامی را تضعیف می کند. از این زاویه مسائل خود را مطرح می کنیم. تمام تلاشمان را به کار می بریم برای اینکه بتوانیم توطئه‌های ضد انقلاب را خنثی بکنیم. ولی وقتی این طور مطرح نشود که در نشریات، یا در سازمانها، یا در میتینگها، مسائل تحریک کننده مطرح می شود و مشخص نشود که منظور چیست، خود این کار می تواند تحریک کننده باشد.

آقای دکتر پیمان توضیح دادند که باید ریشه‌های این حملات را بررسی کنیم. وقتی این تفکر وجود داشته باشد - و در خیلی‌ها هنوز وجود دارد؛ در برخی از مقامات جمهوری اسلامی و در خیلی از عناصری که به جمهوری اسلامی اعتقاد دارند - که فکر کنند فقط خودشان انقلابی هستند؛ خوب، این اعتقاد مشکل به وجود می آورد. یعنی، وقتی این را درک نکنند که ما به خاطر اینکه بتوانیم مثلاً عراق را بیرون برانیم، باید همه مردم با هم متحد باشند؛ همه مردم باید در این مبارزه شرکت کنند؛ همه

سازمانها باید شرکت بکنند - اگر در مقابل همدیگر قرار بگیریم خودمان هم تضعیف می شویم. موقعی که این مسأله را درک نکنند، موقعی که در تبلیغاتشان به این مسأله توجه نکنند، خوب، جلوگیری از هرج و مرج با مشکل مواجه می شود.

آقای بهشتی گفتند که ما در سخنرانیهایمان، در کلاسهایمان، مطرح کردیم که جلوگیری از اقدامات را بگیریم. این خیلی مثبت است. ما معتقدیم که استقرار قانون اساسی به سود انقلاب ایران است. ولیکن چطور می شود که دو سال و نیم از انقلاب گذشته ولی باز هم نمی شود جلوگیری را گرفت؟! در اولین حادثه ای که اتفاق افتاد، به یکی از رفقای ما به اسم ونداد ایمانی حمله کردند و او را با چاقو کشتند. ما نوشتیم این کار به ضرر انقلاب است و باید از الآن جلوگیری این کارها را گرفت. اگر مایل باشید می توانید که جلوگیری آنها را بگیرید. ولیکن این کارها ادامه پیدا می کند. ما در رابطه با اکثر این باندها، در نشریاتمان، در پنج - شش شماره اخیر، در خیلی از شهرها رهبران این باندها را معرفی کرده ایم. اینها عناصری هستند که این باندهای سیاه را می گردانند. بعضیهایشان هم ساواکی اند؛ بعضیهایشان هم عناصر ناآگاهی هستند که ناآگاهانه دارند به جمهوری اسلامی ایران ضربه می زنند. اینها را معرفی کرده ایم. خوب، آیا جمهوری اسلامی ایران حداقل در مورد اینها تحقیقات کرده؟ در لرستان ما گفتیم که اینها چه عناصری هستند؛ در کرمانشاه گفتیم که چه عناصری هستند؛ در ارومیه گفتیم که چه عناصری هستند؛ در کرمان گفتیم. آیا تحقیقات کردید؟ پیگیری کردید؟ اگر این قاطعیت نشان داده شود، اگر پیگیری شود، آن موقع می شود صحبت از این کرد که جلوگیری این برخوردها گرفته بشود؛ ولی اگر فقط گفته شود که ما معتقد به این هستیم که باید جلوگیری این امور گرفته بشود، ولی برخوردی با آنها نشود، معلوم است که این مسائل تداوم پیدا می کند. همان طور که خود شما می گوئید، پس فردا به حزب جمهوری اسلامی حمله می شود. آن عناصری که می روند در قم بمب می گذارند، در نماز جمعه قم، یا نمی دانم نزدیک خانه امام هم بمب می گذارند، آنها هم امکان پیدا می کنند که از این شرایط استفاده

بکنند. این میتینگ میدان آزادی برای ما خیلی از مسائل را روشنتر کرد. مثلاً این میتینگ برگزار شده؛ یکسری عناصری که ظاهراً از آزادی دفاع می‌کنند - لیبرالها به طور مشخص - وقتی یک قطره خون از دماغ کسی در تظاهرات یا در میتینگ خودشان می‌ریزد، دو صفحه، سه صفحه از روزنامه خود را پر می‌کنند از حمله به چماقداری و دفاع از آزادی و غیره. ولی وقتی در میتینگهای دیگران یک چنین اتفاقی می‌افتد و یک چنین جنایت فجیعی با این ابعاد اتفاق می‌افتد، هیچکدام از این روزنامه‌ها هیچ نوشتند. به نظر من اگر ما همین را بررسی بکنیم می‌توانیم مواضع سازمانها و گروهها را نسبت به مسأله آزادی به صورت روشنتر درک بکنیم. - آقای مجری، ادامه بدهم یا...

مجری: شما در حدود یک دقیقه دیگر وقت دارید.

فتاپور: با توجه به این مطالب، اگر جمهوری اسلامی اعتقاد به این دارد و واقعاً می‌خواهد قانون اساسی را پیاده کند و جلوی هرج و مرج را بگیرد، در درجه اول باید خود مقامات جمهوری اسلامی مطابق قانون رفتار بکنند. مقدم بر همه این است که با آن عناصری که در دستگاههای انتظامی و در درون حکومت قرار دارند ولی بر علیه قانون عمل می‌کنند یا قانون را رعایت نمی‌کنند، با آنها قاطعانه برخورد شود و جلو آنها گرفته شود. بر فرض، مثلاً در یک سال اخیر به طور مشخص، خود شما هم اطلاع دارید، تا حدی تلاش کردید جلو این اتفاقات را بگیرید. یک سری محکومیتهایی در دادگاهها صادر شده که به هیچ وجه با هیچ کدام از قوانین نمی‌خواند. اعدامهایی صادر شده در جایی که اصلاً هیچ جرمی اجرا نشده بود. بر فرض یک نفر تبلیغ کرده بود، مثلاً در ارومیه، اعدامش کردند. معلوم است که آن کسی که حکم اعدام را صادر کرده چه کسی بوده. این مسأله اگر پیگیری نشود، اگر جلو این عناصر گرفته نشود، اگر برای مردم توضیح داده نشود که این آدمی که خودش منتسب به جمهوری اسلامی بوده، آمده بر علیه قانون عمل کرده و ما هم قاطعانه با او برخورد کردیم و جلو او را

گرفتیم، خوب، برای مردم مشکوک می ماند که آیا حزب جمهوری اسلامی، آیا خود شما، مخالف هستید یا موافق هستید! مردم موقعی می توانند مطمئن باشند، که شما قاطعانه با نیروها، سازمانها، گروهها، عناصر، و با آنهایی که قانون را زیر پا می گذارند، در هر مقام و هر جا که باشند، برخورد کنید.

بهشتی: شما حتی در داخل سازمانتان اینطور قاطعانه با تخلفات اعضا برخورد می کنید؟

فتاپور: مسأله قاطعانه برخورد کردن این است که فرض کنید ما وقتی مطرح می کنیم این جرم اتفاق افتاده، این عنصر آمده قانون را زیر پا گذاشته و اقدامی کرده که مشخصاً بر علیه جمهوری اسلامی است، شما می دانید اقدام این آدم بر علیه جمهوری اسلامی است؛ فرض بکنید به دهکده ای در کردستان حمله کرده و چهل - پنجاه نفر را کشته. فرض کنید. این اقدام منجر به این شده که ضد انقلاب از این مسأله استفاده کرده و نیرو بسیج کرده. این از یک طرف. از طرف دیگر این حمله منجر به این شده که در سرتاسر ایران بر علیه جمهوری اسلامی تبلیغات بشود و جنگ کردستان را گسترش بدهد. جمهوری اسلامی ایران از این مسأله بیش از همه متضرر شده. یک سری از عنصرهایی هم که در این جریان شرکت داشتند ضد انقلابی و ساواکی بودند. معرفی هم شدند. عناصر دیگری هم در این جریان شرکت داشتند و شما هم اطلاع دارید و می دانید کارشان بر علیه جمهوری اسلامی بوده. مردم در صورتی می توانند به این نتیجه برسند که جمهوری اسلامی واقعاً می خواهد قانون را پیاده کند و جلو هرج و مرج گرفته بشود، که برای مردم معلوم شود با این آدمی که این اقدام را کرده برخورد قاطعانه کرده ایم. شما خودتان بگویید این برخورد را کردیم. جرمش در این سطح بوده و چون مطابق قانون رفتار نکرده ما فلان مجازات را برایش قائل شدیم. اگر یک نفر آمده باشد و کسی را بدون دلیل اعدام کرده باشد، یا با یک جرم خیلی پایینی اعدام کرده باشد، این بر علیه جمهوری اسلامی اقدام کرده و باید مجازات شود. در سازمان ما اگر کسی بر علیه سازمان اقدام بکند، ما که نمی توانیم او را به آن شکل مجازات

بکنیم. فقط اخراجش می‌کنیم. مجازاتی که ما در رابطه با این آدم می‌کنیم این است که اخراجش می‌کنیم. اگر جرمش خیلی بالاتر باشد او را به مقامات دولتی معرفی می‌کنیم و می‌گوییم این جرم را مرتکب شده.

بهشتی: تا به حال کرده‌اید؟

فتاپور: اخراج؟ بله، کردیم.

بهشتی: حالا ان شاء الله ما در جلسه بعد توضیح می‌دهیم.

مجری: اینکه آقای فتاپور یک مقداری زیادتر صحبت کردند به علت طلبی بود که از جلسه گذشته داشتند. به هر حال دیر وقت است و قسمت دوم برنامه بحث آزاد به پایان می‌رسد. البته این بحثها هنوز کامل نشده و امید است که مقامات و مسئول سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران ترتیب ادامه بحث را بدهند، که حتماً می‌دهند. قول داده‌اند که این بحث آن قدر ادامه پیدا کند تا به جایی برسیم. البته معتقدیم بهتر است گروهها و سازمانها و احزاب دیگر هر چه زودتر آمادگی خود را برای شرکت در این بحثها اعلام بکنند.

یک جمع‌بندی کلی می‌کنم. در این بحث مسائلی به صورت پراکنده مطرح شد که گاه ریشه‌ای و گاه سطحی بود. از بحثهای پایه‌ای به ظواهر امر آمدم و درباره حوادث ظاهری گفتگو شد. از حوادث رفتیم به مسائل عمقی. بحث زیاد روند خیلی ثابتی نداشت. بحثهایی هم بین دو طرف در گرفت، که از شرکت کنندگان عذر می‌خواهیم و شاید مقصر اصلی هم من بودم. ولی مقوله اصلی مقایسه آزادی در دو مکتب اسلام و مارکسیسم بود. در اسلام انسان بر اساس انتخاب آزادانه و آگاهانه، هم خود را می‌سازد و هم محیط اجتماعی خود را. در اسلام آزادیهای اجتماعی به دو طریق محدود می‌شود. یکی اینکه آزادی تا آنجا اعمال می‌شود که به آزادی دیگران صدمه نزند، و دوم اینکه آزادیهایی که محیط را فاسد می‌کنند و زمینه و رشد فساد را آماده می‌کنند باید محدود بشوند. مارکسیسم با وجود اینکه معتقد است انسان تاریخی است که محیط

اجتماعی را می‌سازد و اجتماع است که انسان را می‌سازد، ولی باز هم انسان را مجبور می‌داند. ولی به هر حال، آزادی در مارکسیسم تا آن حد مجاز شمرده می‌شود که علیه جریان حاکم نباشد. یعنی اگر خواست جریان حاکم را به هم بریزد، سخت با آن مبارزه می‌شود. این در حالیست که اسلام می‌گوید به شرطی که نشر افکار و عقاید یا وجوه ضد اسلامی بودن یکطرفه نباشد و همراه با نشر و اظهار عقاید و مطالبی باشد که در تفهیم خواننده کمک بکند، اشکالی ندارد. مقداری از بحث هم به مسائل خصوصی کشیده شد. آقای پیمان، مسائل مربوط به جنبش مسلمانان مبارز و روزنامه امت را مطرح کردند.

پیمان: این مربوط به کل یک جامعه است و آنچه در آن می‌گذرد. مجری: من یک جمع‌بندی کلی کردم. آقای کیانوری مقداری از مسائل جامعه شوروی دفاع کردند و مخصوصاً تأکید کردند که در جوامع سوسیالیستی هر عاملی که بخواهد به بازگشت سرمایه‌داری کمک بکند شدیداً سرکوب می‌شود. ولی معلوم نکردند که اگر در جامعه اسلامی گروهی خواستند به گذشته باز گردند و افکار پلید خودشان، یا همان سیستم دیکتاتوری و سلطه‌پذیری از امپریالیسم را اعمال بکنند، چگونه می‌شود با اینها مبارزه کرد. آیا اگر آنها خودشان را در پشت نقابی مخفی کردند و حتی در رُل یک آزادیخواه انقلابی در آمدند با آنها بایستی چه کار کرد؟ در جوامع سوسیالیستی تکلیف معلوم است؛ شدیداً سرکوب می‌شوند...

فتاپور: ما توضیح دادیم که باید جلوی اینها شدیداً گرفته بشود؛ جلو عنصری که ضد انقلاب است و می‌خواهد برگردد...

مجری: شدیداً! یعنی شدیداً سرکوب بشوند دیگر.

فتاپور: بله؛ عنصری که بخواهد...

مجری: من همین را دارم عرض می‌کنم...

فتاپور: نه، در ایران را می‌گوییم. در جامعه ما. چون فرمودید این را توضیح ندادند. من

فکر می‌کنم توضیح دادم که در جامعه ما اگر کسی، عنصری، نیرویی، گروهی بخواهد دوباره جامعه را به دوره شاه برگرداند و بخواهد وابستگیهای سیاسی را دوباره کاملاً به وجود آورد، باید جلو فعالیت این عنصر گرفته شود. این عنصر، ضد انقلابی است. مجری: ولی آیا اگر حکومت ایران...

کیانوری: باز بحث! باز من جداً اعتراض می‌کنم به آن چیزی که تا به حال چندین بار گفتیم. اداره کننده جلسه طرف بحث نیست. نه سؤال کننده است نه طرف بحث. اگر آقای ابوترابیان یکی از طرفهای بحث هستند این مسأله بایستی دقیقاً روشن بشود. ولی اینکه ایشان نتیجه گیری خودشان را در یک جهت معینی مورد استفاده قرار بدهند، برای یک نظریات معینی که بخشی از بحث است، خلاف آن قراردادی است که ما بستیم. اینجا از طرف همه شرکت کنندگان تذکر داده شد که جمع بندی فقط می‌تواند عین گفته شرکت کنندگان باشد. فلان کس این طور گفت، فلان کس آن طور گفت. همین! والا هر گونه توجیه نظر یک نفر و مخلوط کردن آن با یک سلسله نظریات، به عقیده من خلاف تمام قواعدی است که ما برای بحث قائل شدیم. مجری: پس من بقیه جمع بندی را کنار می‌گذارم. با بینندگان عزیز خدا حافظی می‌کنم و امیدوارم که خداوند یار و نگهدار همه ملت رزمنده و انقلابی ایران باشد.

نمایه

آبادان، ۱۴۰

آذربایجان، ۱۰۵

آسوشیتدپرس، ۱۱۳

آفریقای جنوبی، ۱۱۲

آلمان، ۱۳۰ ۱۰۶ ۱۰۳ ۹۷

آمریکا، ۲۵ ۳۸ ۶۲ ۹۱ ۹۲ ۱۲۷

ابوترابی، ۷۵ ۸۴

ابوترایان، ۱۵۷

ارومیه، ۱۵۲ ۱۵۳

استالین، ۵۳ ۸۶ ۹۸

اسکندری، ۱۳۷

اسلام، ۹۸ ۱۰۰ ۱۰۴ ۱۱۸ ۱۲۸ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۵۵ ۱۵۶

۲۴ ۲۷ ۲۸ ۳۴ ۳۷ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۶ ۵۷ ۶۵ ۶۶ ۷۵ ۷۷ ۷۸ ۸۷ ۹۴

۱۳ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۲۳

امت، ۱۴۲ ۱۴۵

امریکا، ۲۵ ۳۸ ۴۰ ۵۹ ۱۱۲ ۱۴۹

انگلس، ۶۶

انگلستان، ۳۸ ۳۹

انگلیس، ۴۰

اویسی، ۱۳۴

اهل تسنن، ۶۱

بابی ساندز، ۱۳ ۳۹

باکو، ۱۰۵

بختیار، ۲۷ ۱۳۴

برلین، ۱۳۰

بلغارستان، ۱۰۳

بهشتی، ۱۲۸ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۷ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۲ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۲ ۱۵۴ ۱۵۵

۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۲۲ ۱۲۶ ۱۲۷

۱۵ ۲۷ ۳۱ ۴۱ ۴۶ ۴۷ ۴۹ ۵۸ ۵۹ ۶۴ ۶۵ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۴ ۷۵ ۷۸ ۷۹ ۸۴ ۹۴ ۹۵ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

۸۹ ۱۱ ۱۳

بیکن، ۹۷

پاکستان، ۹۱

پیغمبر، ۹۸ ۱۴۲

پیکار، ۱۰۶

پیمان، ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۶ ۸۹ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۱۴ ۱۲۰ ۱۲۸ ۱۳۲ ۱۴۱ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۹ ۱۵۱ ۱۵۶

۱۳ ۱۵ ۲۱ ۳۳ ۳۸ ۴۱ ۴۲ ۴۶ ۵۱ ۵۲ ۵۸ ۵۹ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۹ ۷۴ ۷۵

تاجیکستان، ۱۰۶

تاشکند، ۱۰۵

تزار، ۱۳۶

جاما، ۱۴

جبهه ملی، ۱۴

جعفر صادق، ۱۷

جنبش مسلمانان مبارز، ۱۵ ۲۱ ۷۳ ۷۴ ۱۴۵ ۱۵۶

چکسلواکی، ۱۰۳

چین، ۱۰۲ ۱۲۲ ۱۳۰

حزب توده، ۱۵ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۶۶ ۷۳ ۷۴ ۱۰۶ ۱۱۰ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷

حزب جمهوری اسلامی، ۷۳ ۷۴ ۹۳ ۱۰۳ ۱۰۶ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۸ ۱۲۱ ۱۲۸ ۱۴۰ ۱۵۲ ۱۵۳

۸۹ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۴۳

حزب دموکرات کردستان، ۹۱

خبرگزاری تاس، ۱۱۳

خرم آباد، ۱۴۳

خروشچف، ۹۸

- خمینی، روح الله، ۱۳۵ ۱۱۹ ۳۳۸۱
 دستگاه‌های امنیتی، ۱۱۱
 دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور، ۱۴
 دموکراسی، ۱۲۷ ۸۹ ۷۴ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۲۷ ۲۶
 دولت و انقلاب، ۱۴۸
 رادیو پیک ایران، ۱۳۵
 رادیوی ایران آزاد، ۲۷
 رجایی، ۹۶
 رویترا، ۱۱۳
 سازمان فدائیان خلق، ۱۳۵ ۷۴ ۷۳ ۱۵
 سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ۱۴
 سازمان مجاهدین خلق، ۱۴ ۲۶
 ساواک، ۱۳۴ ۱۳۳ ۱۲۷ ۳۷ ۳۲
 ساواکی، ۱۵۴ ۱۵۲ ۱۳۴ ۱۳۳ ۳۲
 ساواما، ۱۳۴ ۱۳۳
 سندج، ۱۴۳
 سوسیالیزم، ۱۱۰
 سوسیالیسم، ۱۴۹ ۱۳۶ ۱۱۲ ۱۰۳ ۵۰
 شاه، ۱۵۶ ۱۳۹ ۱۳۸ ۱۲۷ ۱۲۴ ۸۲ ۵۸ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۲ ۲۷ ۲۶
 شوروی، ۱۵۶ ۱۳۰ ۱۲۷ ۱۲۲ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۸ ۹۶
 شیعه، ۱۱۲ ۶۱
 صدا و سیما، ۱۵۵ ۷۴ ۷۳ ۷۱ ۶۵ ۲۲ ۱۸ ۱۶ ۱۵ ۱۳ ۸۹
 طالقانی، ۶۲

عراق، ۲۴ ۶۲ ۸۹ ۹۲ ۱۵۱

علی، ۴۹ ۱۳۴

عیسی، ۸۰

فتاپور، ۹۸ ۱۰۱ ۱۰۵ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۲۰ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۴۱ ۱۴۸ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶

۱۳ ۱۵ ۲۴ ۳۷ ۴۲ ۴۶ ۵۸ ۶۶ ۷۰ ۷۴ ۸۹ ۹۰ ۹۲ ۹۴

فرانسپرس، ۱۱۳

قاسملو، ۹۱

قانون اساسی، ۹۶ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۶ ۱۱۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۹ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۵۰ ۱۵۲ ۱۵۳

۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۴ ۳۰ ۹۵

قرآن، ۱۷ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۵۲ ۵۴ ۵۷ ۱۱۸ ۱۳۱

قزاقستان، ۱۰۵ ۱۰۶

قطب زاده، ۹۶

قم، ۱۵۲

کاپیتال، ۶۶

کردستان، ۹۱ ۹۳ ۱۵۴

کرمان، ۱۵۲

کرمانشاه، ۱۴۳ ۱۵۲

کوبا، ۱۱۳

کیانوری، ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۲۷ ۱۳۰ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۵۶ ۱۵۷

۷۹ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۸ ۸۹ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹

۱۳ ۱۵ ۱۸ ۳۰ ۳۵ ۴۲ ۴۴ ۴۶ ۵۱ ۵۵ ۶۶ ۶۸ ۶۹ ۷۴ ۷۵ ۷۸

گواتمالا، ۱۱۲

لرستان، ۱۵۲

لنین، ۱۳۶، ۱۳۰، ۱۱۰، ۴۶

لهستان، ۱۰۳، ۸۳

لیبرالها، ۱۵۳

لیبرالیسم، ۱۲۰، ۴۶، ۱۶

ماتریالیست، ۱۴۱

ماتریالیسم، ۱۴۱، ۱۰۰، ۷۵، ۸۰، ۵۰، ۴۷، ۴۳، ۴۲

مارکس، ۸۳، ۶۶

مارکسیست، ۱۴۱، ۱۳۷، ۱۳۱، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۱، ۸۷، ۸۳، ۴۷

مارکسیسم، ۱۵۵، ۱۴۹، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۲، ۱۱۰، ۱۰۶، ۱۰۰، ۸۹، ۷۵، ۶۶

۴۳، ۱۶

مجارستان، ۱۰۳

مجری، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۴۸، ۱۴۱، ۱۳۷، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۰، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۹

۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۲، ۹۰، ۸۹، ۸۶، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۷۸، ۷۳، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۷

۶۴، ۵۸، ۵۱، ۴۶، ۴۱، ۳۷، ۳۳، ۳۰، ۲۷، ۲۴، ۲۱، ۱۸، ۱۳

محمد، ۸۳، ۸۲، ۸۰

مدینه، ۱۴۲

مصر، ۹۱

مطهری، ۱۱۹

معاویه، ۹۸، ۸۱، ۴۹

ملاصدرا، ۱۱۹

میدان آزادی، ۱۵۲، ۱۲۱، ۱۰۹، ۱۰۸، ۹۴

نهضت آزادی، ۱۴

ونداد ایمانی، ۱۵۲

ويتنام، ۱۴۸ ۱۱۳ ۵۹۶۰

ويلی برانت، ۹۷

يونایتد پرس، ۱۱۳